







از : مهرداد مهرین ------

چاپ دوم

ناشر

کانوں معرفت ۔ تہران ۔ لالدراز ۔ تلفن ۳۲٤۳۷

ديماه ـ ۱۳۴۸

چا**ب**نیکپر

# نيچه

گرنواخواهی زپیش او گریز نیشتر اسر دل مغرب فشرد آنکه برطرح حرم بتخانه ساحت حویش رادر باز آن بهرود سوز

در بی کلکش عربو تبد راست دستش ازخون چلیها احمراست قلب او مؤمن دماعش کاراست رآیکه بستان خلیل از آرزاست اقبال لاهوری

# فردريك ويلهمنيچه

در بامداد زیبای پائیزی سال ۱۸۸۷، دئوس ارگذرگاه «مالوگای عبور میکرد تادوستش نیچه را درسیلیس ماریا ملاقات کند. دئوسن پس اد ۱ سال دراق بالاحره باسچه روبرو گردید واو را بااحساسات گرم وعمیق بوسید. ولی حمسر دوستش درق کرده بود! دیگر اثری ارآن و دار پرحشت و آن ردسار حسب و چالاك و آن طلاقت بیان دراو سامده بود. باز « تا در حالیکه بیکسوی حم دیسد ، راه دیرهت و بالکت صحبت رد

ادن والدوه به آسمان آبی که ایر پاره پاره آبرا درا گرفته بود، اشاره کرد و گفت: «دوست عریزم، برای ایسکه خواسم خمع ساید باید این آسمان آبی بالای سرم باشد.» سپسوی دوستشرا به خاهاتیکه مورد علاقه محصوص او بود، برد. چمنی که روی پر تگاهی بود و در بزدیکی آن خوتی دراعماق دره جریان داشت مورد علاقه مخصوص او بود چنا بکه بدوستش گفت «دار اینجا بیش از هر حای دیگر خوشم میآید و در اینجا بهترین افکار بین روی میآورد .. » صبح روز بعد بیچه «دوستش را بسزلش و افکار بین روی میآورد .. » صبح روز بعد بیچه «دوستش را بسزلش و یا بقول خودش عارش بود . محل سکیو نش یك لمطاق ساده در منزل یا بقول خودش عارش بود . محل سکیو نش یك لمطاق ساده در منزل با بقول بود که بعاصله دو دقیقه از جاده ایملی سلیس ماریا و اقیم شده بود بیچه این اطاق را برای یك فصل آجاده کرده بود و روزی یك فرانك بایت اجاده اش میپرداخت

اثات اطاق خیلی مختصر وسائده جود . دریکسوی کتابهای او که

اغلب ۱ نها را مدتی پیش خریده بود ' دیده میشد . درسوی دیگر یك میز روستای باچند تخددان ' پوست تخم مرغ ، نوشتجات ، اسباب توالت که رویهم ریخته شده بود دیده میشد و کمی دور تریك قلاب چکمه کش بایك چکمه ویك تختخواب قرارداشت . همه چیز درهم و برهم بود بطوویکه کاملا هویدا بود نو کر این فیلسوف بردباد درانجام کادهای خود کاملا سهل انگاری میکند .

تسوایک در کتاب دپیکار بااهریمن به ازقول صاحب این پانسیون معفر مینویسد که نیچه باروزی ششفرانک درمنتهای صرمه جوایی در آنجا زندگانی میکرد . دراطاقش بنیر ازصندوقی ازچوپ ساده که در آن دو پیراهن ، یک دست لباس ومقداری کتاب و نوشته های پریشان دیده میشه ، چیزی ازمال دنیا نداشت . چرا، مقداری هم دارو برای درد سر و بینخوابی وچشم درد دیده میشد !

بااینکه نیچه ازالکل وقهوه وسیگار سخت پرهیز میکرد ، دچار چنان ضمف اعصابی شده بود که کوچکترین وزش نسیم احساسات او وا برنج اندر میامکند.

ولی مثل بتهوون مردانه بازنجهای خود گلاویز میشد زیرا عقیده داشت تنها ازرنج است که شادمانی بدست میآید. برای اواین جهان آفت خیز غم انگیز کوهی بود که دراعباق آن ، کان شادمانی نهفته شده واو سعی میکرد این کان را باجستن و کوشیدن وهرگز تسلیم نشدن کشف واستخراج کند .اوعقیده داشت آنانکه بعظمت نائل گشته اند ، بودگی خود را ازرنج بزرك بزرك تعمیل گرده اند .

«سالها کف بسرخویش چودریازده اند تازدریای حقیقت گهری یافته اند»

اصلونسپنیچه از طرف پدر بیك خا نواده لهستانی موسوم به نیتسكی (۱)

<sup>(1)</sup> Nitsky, Nitsschky, Nitsschke

میرسید . ازاین رو زمانی که وی درسورنتو بسر میبردوماایتالیائیها اورا (Il Polacco )یمنی «لهستامی» میحواندند .

نیچه درسال ۱۸٤۱ در دوکس واقع درساکسون بدنیا آمد . چهاد سال بعد پدرش از پلکان افتاد وسرش شکست . پس از ۱۲ ماه بیماری ، پدرش که کشیش شاعر پیشه ای بود ، در اثر شکستگی جمجه درگشت . نیچه تاسه سالگی نمیتوانست حرف بزند ولی از چهاد سالگی شروع بخواندن و نوشتن کرد . و طعلی ساکت ، لجوج ، مفرور وعصبی بود . تنهائی دا دوست میداشت و کمتر با بیچه های همسن خود بازی میکرد . بچه ها او دا کشیش میخواندند . یکی از همکلاسا شدر باره وضع دوحی او در دودان طغولیت مینویسد : «از علائم بارز طبع او حزن بود که سرا پای او دا گرفته بود .»

نیچه درطفولیت بسیار متدین بود وهمیشه سعی میکرد برطبق اصول ملهبی زندگانی کند. انجیل را چنان بااحساسات شور انگیز میخواند که شنوندگانش بگریه می افتادند ۱

همکلاسانش دوحضود او حق نداشتند ازاوبدگولی کنند و بهنانکه میگویند «پك باد یکی ازهمشاگردیهایش درحضود بیچه شروع ببدگولی ازاو کرد. دفیقش دست بردهان او گذاشت و گفت: «بس استدبساست مکر نبیدانی که کسی نبیتواند دوحضود فردریك ازاوبدگولی کند و به دوستش در پاسخ سؤال کرد: «چه چیز موجب شده که تو این طور و ازادخن گفتن باز بداری و بردستش گفت: «ترسیدم نیچه چنان نظر تند وخشم آلودی بر تو بیاندازد که کلمات دردهانت خشك ومنجد گردند»

دیوسن که یکی اذدوستان نیچهبود و بعداً درجزو مستشرقین بزرك درآمد درباره نیچه جوان مینویسد: «مانند یك بچه شیر،انعطاف پذیرو ملتهب ومتکی بنفس بود»

نیچه خیلی نازك نازنجی بود وازطفولیت نبیتوانست باافرادیکه زندگانیشان بازمختی وخشونت توآم است ، بسر برد. وبهدین جهت از همکلاسان زمخت وخشن خود دوری میکرد وحتی درششسالگی چنان دو عالم درونی خود غرق بود که دنیای خارجی برای او مفهومی نداشت و این ایزوای شدید موجب گردید مادرش به پدربررك بیجه پیوسته از عدم قابلیت بچه اش دردوست پیدا کردن ، شکایت ک.د !

این درون نگری وقطم را اطه بادنیای خارحی باعث شد که چه علاقه مفرط به مطالعه و امکر پنداکند مادرشوقتیکه اورا ایرق درمطالعه میدید ، نامیاهات میگفت : «عیساً ما شد پدرش است»

سیچه هرگر درمدرسه در بازیهای دسته حمعی و رقاستی شرکت نمیکر د او احتیاحی به بازی بداشت. زیرا بازیهای او و کری بودو در تنهائی انجام میگروت او همیشه دریك حهان رق بائیکه برای حود ایجاد کرده بود، بسر می برد و گاهی به یگا به خواهرش البراست، احازه می داددراین حهان رق بائی داخل شود. وی بک مك این جهان درون، شمر میگون ، بعاشی میکردو داستان و نمایشنامه های کو تاه می بوشت.

عادتاو بود که روز تو لد هریك از افراد خانه اش، شعری سازد!

اواز دوازده سالگی شروع مشعرگفتن کردوکمکم بعدری در شعر سرائی پیشرفت نمودکه حتی به نقادی هم می پرداخت چنا سکه درسال ۱۸۵۸ وی چنین نوشت: «شعر یکه خالی از عقائدو لبریز از کنایات و اشارات است مانندسیب قرمزی است که درمعز آن کرم حشره حاء گرفته است >

ازصمات مشخصه نیچه راستگوئی بودو این صفت یکی ارصفات خانوادگی نیچه بود. صفت راستی و صراحت لهجه ی از صمائی بودکه نیچه در طول حیات فکری خود، نشان داد. او در طول حیات خود، نشدت یك عاشق، باز استی عشق می و ر زید.

علاقه نیچه به راستی، مانند علاقه مارتین لوتر به آیمان مذهبی نبود یعنی علاقه او در استی ، بهیپچوحه میعدود به حقایق محدود مذهبی نگردید بلکه شامل تمام سائل حیات نیز بود. برای او حقیقت چون مشعلی عظیم بود که برتمام تیرگیها دو شنائی میاه کند.

ازصفات دیگراو، غرورو شهامت بود. در باره غرود او میتوان این حکایت در کرد. یک دوز یکی از همکلاسانش حکایت میکرد

که شخصی سام سکاولامو گیوس بقتل «پرسنا» سلطان «کلوزیوم» اقدام
کردو محکوم شد که در آتش زیده زیده سوزاییده شود.ولی اوبا منتهای
سدا کی بالندست خودرا داخل شمله آتش کرد و بی اینکه ازدرد بنالدادستش
اهه چای روی آتش گذاشت بچههاهه از شیدن این داستان تعجب کردند
ولی بچه رای ایکه ثابت کید که آن مرد کار مهمی بکرده است ، یکمشت
حوب کیریت درست خود ریحت و آبرا آتش زد و باایی عمل کف دستش را
سورایا بولی هیچ بروی خود نیاورد که دردش گرفته!

بیجه در مدرسه از دانش آموران ساعی شمار میروت ولی هیچگونه از کار هوش ووق العاده در او پیدا بود در بین دروس، زبان بوبای علاقه زیاد ایر از میداشت و از همان زمان نسبت بادبیات و هنر یوبانی از ادا تی تمام ایر از میداشت در زبان آلمای لاتن و تعلیمات دینی هم خوب بود. اطلاعات تاریحی و حنر اویائی اش رضایت بخش بود و در ریاضیات ضعف خاصی شان میداد.

هرچه نیچه بزرگتر مبشد، بهشتر نسبت بمدرسه اظهار تنعر میکرد. تعراو ناشی از در نامه اجباری آنبود که انسان دا دا نما در قید میگذاشت وازهر دوعمالیت فکری آزاد بازمیداشت . اودوست میداشت آنچه دا که خوداو مایلست د بال کند نه آنچه دا که بر نامه محدود و خفه کننده مدرسه می طلبد .

نیچه پس ارپایان تحمیلات مدرسه پغورتا دردانشگاه بن و لاییزیك مشغول تحمیل گردید. دراینجا وی بغلسفه یونانی آشناشدو شوپنهاور را روزی کشف کرد بدین معنی که یکروز دریکی از کتابغروشبها، یك کتاب کهنه بنام Der Welt als Wille und Vorstellung جلب توجه نبچه دا کرد. نبچه بی اینکه اطلاعاتی از این کتاب و تویسنده اش داشته باشد شروع بورق زدن آن کتاب و در دل خودگفت: «خوبست این کتاب وا بغانه سرم» بسآنرا خریدو درخانه مشغول خواندنش شدو آنا تحت تأثیر سحر کلام شوپنهاور قرارگرفت. بقول اواینکتاب برای او آئینه ای گردید که در آن جهان و انسان باعظمتی سهمناك منه کس شده بود!

درسال ۱۸۳۲ بااینکه جسماً تواناو تندرست بنظر میرسید، گرفتاد سردردهای شدیدو چشم درد شدو گاهی این دردها بقدری شدید،ود که مجیور میشدموقتاً ترک تحصیل کند

درنامه مورحه ۱۸۳۷ که بیکی ازدوستان خودنوشته است چنیو می او یسد سه چیز مایه تفریح منست و اس تفریحات بادر بدو عبار تمداز: مطالعه آثار شوپنهاور، استماع موسیقی شومان و آحر از همه گردش بنهائی «در ۸ اسالگی ایمان او نسبت به خدا، از ین روسو بیچه تا جندی سال بی خدا بود تااینکه «مرد بر تر ۴ رایدا و آبرا حنوان خداا بتخاب کرد دو ۲۳سالگی بحدمت نظام در اخوانده شده

ولی ناگهان درماه مارس ۱۸۹۸ تربیت نظامی او پایان یاست ندین معنی که روی قاش زین افتاد و سینه اش مجروح شدو بیماری چشمش هم رو نافزایش گذاشت. در نتیجه برای خدمت در پشتجبه بعنوان پرستار گماشته شد ولی نیچه حتی از دیدن خون حالش بهم میحود دیگر چه رسد به مداوای مجروحین، از اینرو این خدمات تأثیر سیار سوئی در روحیه او گذاشت و تا پایان عمروی از این دهگر د نجمیبرد.

نیچهاز ۱۸۲۹ تا ۱۸۷۹(۱) استاد میلولوژی دردایشگاه بال بود. ولی وی چندان علاقه ای باین علم نداشت چنا یکه زمانی ۴۰وسن

(دراکتبر۱۸۳۸) این علم را «دختر فلسفه» خواند، نیچه در جواب گفت اگرمن بخواهم بااستفاده از میتولوژی سخنی در این باره بکویم، من میلولوژی را سقط جنبنی خواهم دانست که بوسیله یك احمق از «الهه فلسفه» بدست آمده »

نیچه بااینکه ازمهلمی زیادخوشش نمی آمد، از تدریس للت میبرد وی پس ازدوماه معلمی بمادرش چنین نوشت: گمان میکنم برای معلم شدن بدنیا نیامده ام ومعذلك معلم بدی نیستم »

دورمایک درداشگاه بود،مثل دوران طعولیت خیلی کم بااشخاس

۱ - دراین سال از کارخود استعماداد و بامقرری سالیانه ۳۰۰ فرانك بهیمت عمروا بسر آورد.

معاشرت میکرد حجب، حساسیت فوقالعاده، تمایل بهتنهایی موجب میشد ، اوحتیالامکان ازحشر و نشر خود داری کند.

بااینکه خیلی کم معاشرت میکرد، هر کساورا سهمانی دعوت میکرد میر د تذیرا نمیخواست احساسات دیگران راجریحه دار سازد ولی ماوجود ابن گاهی مجبور میشد دعوتها رارد کند. او اتل ژوئن ۱۸۶۹ وی بدوستش «روده» چنین نوشت، «درمیان همکارام چنان خود را بیگانه و می علاقه احساس میکنم که ماطیب خاطر دعوتهای آمان دا ردمیکمه.»

درسال ۱۸۷۹ ماگهان میچه سخت مریض شد وخود را مشرف بموت یافت و مخواهرش چمین اوشت «ممنقول بده پس ازمرکم فقط دوستانم سر تا اوت من می ایستند مهمردم کنچکاو وفشول. مواطب ماش کشیش و یاکسی دیگردو همگامیکه نمیتوانم ازخوددفاع کنم، دروغهای کماد قبرم نگوید و مگذار مثل یك کافر حقیقی دفن گردم »

ولی بیچه سردو تشییع جنازه ماشکوه و پیروزمندا به اش سالها بتعویق اعتاد؛ تا قبل از این بیماری نیچه خبلی نسبت سحیات به بین بود ولی پس از بهبودی از این مرض تو گوئی مجدداً بدنیا آمد. زیرا (دنه گفتن) راهر اموش کردو (آری گفتن) را آموخت و زیدگی رادر عین تلخی شیرین و در عین زشتی زیبا یافت و چنبن اظهار داشت: (فرمول من برای زیدگی است مهبداریم با یدوستش هم بداریم

درسی و پنجسالگی نیچه چنین نوشته بود: من پایان سی و پنجبین سال عمر خود رامیگذرانم ویکصد و پنجاه سالست که این دوره از عمر وا دوسط حیات خوامده اند. در این سن بود که دانته رؤیائی دید و در کلمات اول شمر خود این رؤیا رابیان کرد. اکنون من در وسط حیات بطوری از طرف مرك محاصره شده ام که ممکنست در هر لحظه بدیرم .>

یس حالا که هر لحظه مدکن است مرك او را برباید ، بهتر است خود را برای این مصیبت آماده کند : از اینرو نیچه این گفته را شماد خود میسازد د خطرناکانه زندگانی کن ۱ به خوشبختانه نیچه باندازه کانی عمر میکند که آثار جاودانی خود را بنویسد . وی پس از ۲۰ سال

بیماری در ۲۰ اوت ۱۹۰۰ سکته میکند ومیمیرد. ۱:۵۵

مردان بزرك بزرگترس العلابیون دوران خود هستند و سیاری از اوقات مردم زمان از آنها انتقام میگیرند و آنها را دچار سربوشت امثال سقراط ، زرتشت وروسپیر میکنند.

بیچه هم از این نوع انتمام مصون نماند. انتقامیکه مردم از او گرفتند این نود که اصلا با آثارش توجه بکردند. سمفونی باشکوه افکار او ، در بیابان خالی از سکنه آلمان ، فعط هفت نفر مشتری برای «چنان گفت زرتشت» پیدا شد!

منقدین مانند سگان می در بیت که مهر عابرین عوعو میکنند ، آثار او را بیاد استاد گروتند ، کتاب ممتاز او «ماوراء خیرو شر» را «یك حماقت ممتاز واعلی» و «یك محاسبه شیطانی» خواندند .

ولی نیچه چون یك در-ت بلوط نیرومند ، دربرابر این طوفانهای نامردانه استقامت ورزید ومأموریت مقدس خود را كه اشاعه آئین راستی بود ، تابایان عمرادامه داد.

برای اینکه بعداً مردم او و آثارش را چنانکه باید وشاید بشناسند، کتاب این انسان است (Ecce Homo) را نوشت ودر آن شخصیت و آثار خود را عمیقاً مورد تجزیه و تعلیل تر اراداد.

داجم به این کتاب نیچه به دوستش «پیترگاست چنین نوشت: « دشایداین کتاب مانم شود که مردممرا برخلاف آنچه واقعاً هستم بشناسند. »

# دوستى باواحمنر

درسال ۱۸ درحین اقامت کوتاه خود درلایپزیك واگنر اطلاع حاصل کرد که یك جوان آلمانی علاقه شدیدی به ملاقات بااو وا دارد. واگنر هم داغب کردید این جوان را ملاقات کند . در نتیجه دو هشتم نوامبر ۱۸۶۸ جوان مزبور به ملاقات موسیقیدان بزرك آلمانی هتافت وخود وا

«فردویك نیجه مسرقی كرد ·

دوستی بن دو نغر بسرعت رو برشدنهاد . آنچه برشد دوستی آنها کمك میكرد تنها آن نبود كه هردو شیقته موسیقی بودند بلكه این بود كه هردو بهلسفه شو پنهاور معتقد بودند.

دوستی واگنر و نبچه کم کم سعدی رسید که آنها پیوسته بخانه

کدیگر مبر دنند و صبیبانه بایکدیگر همکاری میکردند ، مخصوصا نیچه

جان ناصیبیت به واگنر خدمت میکرد که گوئی د دیق بسیاد قدیمی اوست.

نیچه علاوه نر نوشتن مقالات در مدح موسیقی واگنر ، شخصا

عهد دار چاپ وانتشار « شرح احوال من » واگنر گشت ، وبائوشتن

دیداش نراژدی ادروح موسیقی » واگنر دا چنانکه شایسته مقام اوست

دییا شناساند ؛ و در کتاپ «واگنر در بایروت» ادادت خود دا بسرحد

کمال نشان داد ،

نیچه دراین اوقات مددی شیغته موسیقی واگنربود که خیال میکرد موسیقی واگنر قادر است سیمای تمدن را بکلی عوش کند.او درموسیقی دواگنری روح یو مان را باجلوه هرچه تمامتر مجسم میدیدوسردم نوید میداد که عنقریب یك تمدن دیونیز بسی که از روح موسیقی واگنر مایه گرفته است ، پدید خواهد آمد و تحولی عظیم ایجاد خواهد کرد ، او میگفت : کافیست چند صد تن موسیقی واگنر را بطریقی که نود او درك کرده ، درك کنند تایك چنین تحول عظیم پدیدار گردد ا

ولی ازسال ۱۸۷۶ نیچه شروع باز زیابی و اکتر نمود و پس از مطالعات مین دریافت که دوست او علاوه بر نقص های اخلاقی نقصهای فکری هم دارد و مانند بوقلمون و نك بر نك میشود . کار تحقیق بجائی کشید که حتی در موسیقیدان بودن و اگنر هم شك کرد و او دا یك حقه باز تشخیص داد ؛ در این ا بام و قتبکه میخواست حد اکثر احترام بو اگنر بگذارد ، میگفد : دو اگنر یك هنر پیشه است . »

نیچه میخواست انقلابی دواخلاق ، خکر ۰ حنر وتسام اوزشهای دیگر ایبجاد کند ۰ ولی پس ازمشاهده سغلات بایروت که واگنر ترتیب داده بود، متوجه گردید که این موسیقیدان نه تنها موحبات یك چین اغلاب و مراهم نمیکند بلکه عملا به خاموش کردن آن میبردازد. از آن موقع به سد وی کاملا از واگر باامید میگردد و این باامیدی در سور بتوی باوح خود میرسد و توضیح آمکه روزی واگر را درساحل شهر کوحك و ریبای ایتالیا و سور تتو ، ملاقات میکند و درسین گمتگو اطلاع حاصل میماید که واگنر مشغول نوشتن ایرای پارسیفال است و بیجه که میخورد ریرا میتواند باور کند که رمیدش پس از بوشتن آمیمه ایراهای باشکوه که عمه از الحاد دم میزد و اکنون خود را آمدر کوچك و پست کرده است که از تماایم بست مسیحی و دهد، تو به و امکار بهس سحن مگوید و ولی آن روز وی به واگر سخن میگردد و میگردد و اگر سخن میگردد

چمد سال بعد بیچه حواب واگنردا در «چنین گفت زرتشت» میدهد ولی متاسفانه مرك بواگنر مهالت نمیدهد که این کماب دایخواند بعضی ها عقیده دارند که منشاء اختلاف بین واگنر و بیچه ، علاقه شدیدی بوده که بیچه به کوزیماهسسر و اگنر پیدا کرده بود ، برحی دیگر این سه عامل دا علت جدائی نیچه ازواگر میداند .

- (۱) آغاز شیاسائی بذات خود ۰
- (۲) كم شدن ايمان او ملسعه شوينهاور .
- (٣) كرويدن واكبر بفلسفه آرامش طلب مسيحى •

اگرچه تمام عوامل فوق تأثیر داشته اند ولی علت حمیعی اختلاف آنها اختلاف فکری بود • واین موضوع دا بهتر درك میكنیم وقتیكه آثاری را كه بعد ازقهر باواگذر نوشته ، میخوانیم • مثلا دریكی ازاین آثار چنین مینویسد :

«تهام مباحث موجود درکتاب واگنر دربایروت ، درباره کسی جز خودم ـ و دقط خودم ـ نیست ، و این موضوعات از جنبه روحی دارای اهمیت بسیار زیاد است ، هرکجای این کتاب اسم واگنر را می بینید، میتوایید بدون خجالت اسم خودم و بااسم زرتشت را جایش "سگذارید ، زیرا سیمای هنرمند دیونیزیسی که دراین کتاب ساشی شده سیمای کسی غیرازشاعر بکه

رر تشت>را توشب بیست •

یس این کتاب درباره خود بیجه است و اگر اسمی ارواکیر دکر شده نمانند یک اسم خیدای نوده که زمان،ویسان درخین و سنی زمان بکار میسرند ویا ما بد اسم سفراط بود که افلاطون برای بیان افکار خود بکار میسرده ۰

ماآیسکه بیچه ناواگیر قهرکرد ولی هرکز نتوانست او را فراموش کند چنانکه در قصیه واکبر ناصراحت مینویسد : «من واگیروا دوست میداشتم ونیش ازهراسان دیگر نابطر اعجاب ناو مینگریستم.»

ودرحامی دیکرمینویسد ۱ ۱ کرموسیقی و اگیر سی بود ، هرگز قارر شخمل آیام خواسی سیشدم ۰

و حواهرش مینویسد در دورایکه بیچه منتلا به جنون گردید ، ممکن سود در حصور او اسمی ازواگیر برده شود واو بهیجان بیاید ، عالماً درین گونه موارد بیچه چین زمر مه میکرد خاین مردرا شدت دوست میداشتم ۰ ۲۰

# وضع وحالت نيچه

مسوقه نیچه دلوسالومه در داره وضع و حالت بیچه حنین مینویسد:

دخستین احساسی که درهنگام برخورد بابیچه باسنان دست میداد

تنهایی او بود. دراولین وهاه چیزی دراوی نظر بیننده سطحی راجلب نبیکرد.

خیلی آسان بود که این مرد متوسط القامه را که بدقت زیاد اساس ساده ای

برتن نبوده بود و قیاده ای آرام و موهای نرم و شانه زده داشت نا دیده

گرفت. خطوط پر حالت دهانش تقریباً زیرسبیل پرپشت و شانه زده، پنهان

بود. خنده اش آرام و صحبت کردنش ملایم بود و معتاطانه و متفکر، قدم

برمیداشت و در حین راه رفتن شانه هایش را کمی شم میکرد. دیدن چهسره

چنین شخصی با این اوصاف دومیان مردم، کاری دشوار بود. زیر اوضع و حالت

او حکایت از انزواو تنهایی میکرد، دستانش بقددی خوشتر کیب بود که

بی اختیار نگاه انسان بسویش جلب میشد و خود او عقیده داشت دستانش بدماغ

اوخیانت میکنند. چشبهای او گوئی به آدم سخن میگفت وا گرچه این چشبها نیمه کور بودولی هر گزمانند سایر افراد نزدیك بین، کور کوری نبود. این چشبها مانند دونگهبان بنظر میرسیدند که از گنجهای گرانبها واسرار خاموشی نگهبانی میکنند. چنین بنظر میرسید که این چشمهادر عین حال که بخارج، بسوی نقاط دور دست نگرانند، باعماق روح صاحبش هم نگاهمیکنند. در حیات عادی، خیلی باادب بودو نزاکت وادب را تااندازه زیاد رعایت میکرد. طبعی آرام و وجدانی آسوده داشت و همواره موقر بود.))

# چنین گفت زرتشت

کتاب چنین گفت زرتشت که مامیان شاعرانه نوشته شده و پرازرمز و اشاره است، متشکل ازچهار قسمت میباشد قسمت اول ودوم این کتاب درسال ۱۸۸۳ وقسمت چهارم در سال ۱۸۹۱ موشته شده وظاهر آنیچه میخواشته است این کتاب رادر ۳ قسمت بنویس، ولی دو قسمت دیگرش بعلت ایتلاء او بجنون نوشته شده.

این کتاب برای امرادیکه نیچه را خوب نمیشناسند و آثار دبگر اور ا نخوانده اند، کمی گمراه کننده است زیرا امکار نیچه درین کتاب بیش از تمام آثار دیگراو براکنده و نقابدار است.

ازخصوصیات نوشته های نیچه آنست که در حالیکه جملات نوشته اش قرداً فرد معنای روشنی دارند ، جمعا معنایشان سر در گم و مشوش است. مطوریکه اگر جمله ای را از قسمت جلو و یاعقب حلف کنیم، معنای نوشته او بکلی تغییر میکند ، این خصوصیت (در چنین گفت زرتشت) هم دیده میشود به مین جهت آنر اباید با احتیاط خواند.

نیچه چنین گفت ذر تشت رادر مدتی بسیار کوتاه نوشت بطور یکه هر یك اذ چهار بنعش آنرادر عرضده روز تمام کرد و لی البته در حین نوشتن آن اذیادداشتهای پر اکنده ایکه ۱۹۴۴ جسم کرده بود، استفاده کرد. اگرچه نیچه (چنین گفت زرتشت) را بیش از تمام آثار خود دوست میداشت، معذلك آنرا اطّاق انتظار فلسفه قهرمانی خود می انكاشت

(چنین گفت زرتشت) بسبك Dithgramb نوشته شده و (دیتی رامب) همیك نوع شعرمشوش و در هم و بر همی است که دریونان قدیم معبول بوده ازلمحاط فلسفی نظر باینکه زبانش سمبولیك و پرایساء واشاره است فهمش دشوارمی باشد

(چنین گفت زوتشت) دوام عقائداست. دواینجا امکاو مختلف برهبری (مردبرتر) عجیب ترین نهایش فکری وا بازی میکنند نیچه با نوشتن این کتاب، صلیب وادرهم شکست وانجیل واکه یك سندبردگی است، از اوزش انداخت .

خلاصه کتاب مزبور اینستکه زرتشت درسی سالگی پس ازده سال انزوا ازغار خودبیرون میآید تادانش خود را دردبیا منتشرکند . نحستین چیزیکه مورد توحیش قرار میگیرد خورشید است .

دای ستاره رزك! سعادت تو چه میسود اگر کسانی که برآنان میتایی نمی بودند! ... فغان که مِن ازداش خویش بتنك آمده ام همچو زنبور عسلیکه عسل فراوان گرد آورده است میخواهم دستهای سویم درازشود.»

زرتشت پس ازدرود فرستادن به خورشید ازدهنه کوه پائین میآید وشروع به نطق به جمعیت میکند ولی جمعیت نظر ازاو برمیگیرد ونگاه خود را به بازیهای یك بند باز معطوف میکد. متاسفانه بند باز درحین بازی میافتد ومیمیرد. زرتشت که اعتقاد دارد باید خطرناکانه زندگی کرد، بندباز را بردوش خود میگیرد واو را بسوی جنگل میبرد تادمنش کند د چون تو خطر را پیشه خود ساختی، ازاینرو من تو را بادست خود مدفون می سازم. >

این زرتشت بخدا هم اعتقاد ندارد ودرطی کردشهای خود موقیکه زاهدی باو برمیخورد وراجع به خدا صعبت میکند ، زرتشت به تلب خود چنینمیگوید : آیا واقعا همچو چیزی ممکنست ۲ ممکنست که این زاهد پیر هنوز نشنیده باشد که خدا مرده است ۱ «البته که خدا مرده است ، همه خدایان مرده اند .>

«من اذشما تمنی میکم ای برادران که نسبت به ذمین وفاداو به انید و باور مکنید سخنان کسانیکه بشما راجم به امید های ماوراء قبر صحبت میکنند. آمان چه آگاه باشند و چه آگاه نباشند ، ذندانی اند ای

پس از اعلام بی اعتقادی ندبت به خدایان گذشته زرتشت خدای جدید خود را معرفی میکند . این خدا «مرد برتر» نام دارد .

«من بشما ، مرد در تر واتعلیم می دهم، انسان موجودی است که باید تعالی یافتن او چه کرده اید ۲ ..

دآنچه دربشر عظمت دارد اینستکه او دیك تعول است ویك در ابودی در مدی کسانی دا دوست میدارم که زمدگانی دا جز در هلاك شدن نمیجویند. زیرا آنان بالا دوندگانند. من متنفرین بزرك دا دوست میدارم زیرا آنان پرستندگان بزرك هم هستند ؛ آنان تیرهای اشتیاق بآن سوی ساحلند .»

من کسانی را دوست میدارم که درماوراء ستارگان دلیلی برای هلاك وقربانی شدن نهیجویند بلکه خود را خدای زمین میکنند تاروزی زمین از آنان «مرد برتر» بوجود آرد ..

جود را بیابد . وقت آنستکه بشر هدف خود را بیابد . وقت آنستکه بشر نهال عالیترین امید خود را بکارد .. عشق بدور ترین انسان، بالاتر اذعشق به همسایه است»

سپس زر تشت در جنگل بسیاحت ادامه میدهد تامیر سد به درخت انجیر،

زیر درخت انجیر بخواب میرود . یك مار جعفری فرصت راغنیت شرده گلوی

زر تشت رامیگزد. مارمیفهد که چه کسی راگزیده است از اینرو با شرم

می کوشد از آنجافر از کند ولی زر تشت فریاد میز نده دورمشو که هنوز تشکر

مرانشنیده ای اتومر ابهنگام ازخواب برانگیختی ومن راه درازی در پیش دارمه

ماز با حزن تمام میگوید افسوس ۱ راه تو کو تاهست زیرا زهر من کشنده

است ۱ ی

زد تشت می خند ومی گوید. هر گز شنیده ای که اژدهای از سمیك ماد سیرد! توای مار، ذهر خود را بازگیرزیر ااستطاعت آنرانداری مقداری از ذهر خودرا سن هدیه کنی!

ذر تشت بس از گفتن حکایت فوق شاگردان خویش چنین اندر زمیدهد: «اگر دشمنی دار بد،بدی اورا باخویی یاداش بدهید زیر ااین امر موجبه شرمسازی اومیگردد ولی باو وانهود کنید که اوبااین صل بد خودبرای شما خدمتی انبجام داده است.»

«چنین گعت زوتشت» پر ازرمزو استماده و کنایه است. اینك یك قسمت از آنراکه بنظرم خیلی جالب است، در اینجا مقل میکنم

ح. مندرخواب دیدم که بکلی دستاز جانشسته م و بر فراز قلمه مراشمنزوی و دور افتاده، سان یك نگهبان قبور بودم. آنجا من کعنهای اورا حراست می نبودم طاقهای نبدار سردابههای مرائی را قلائم فتح و ظفر بود. زندگایی مغلوب و میکوب از و را عتابو تهای شیشه ای بین مینگریست. من در آنجابوی ابدیتهای پر گردوخال دا استنشاق می کردم، دوح من برشته و پوشیده از گرد و خاك بود، و چه کسی می تواست روح خود را در چنین موضعی باددهد. روشنی نیمه شب همواره در اطراف من بود و تنها نی در پهلوی من از ترس کر کرده بودهم راه دیگر من سکوت مرائی بود که سهمگین تر از دیگر ان بنظر جلوه میکرد.

من کلیدهای زنگ زده ای دراختیار داشتم که ما آنها پرسروصدا ترین در را می توانستم کشود.

وقتی آن دردوی باشنه های خودچرخید، صدای آن چون یك ناله شومی در تمام دالانهاوسردا سه پیچیدو بطور عجیبی کلاغ سیاهی که خوش نداشت کسی او راازخواب برانگیزد مریادبر کشید.

ولیاذ همه چیز موحشترو خفقان آور تر برای قلب، ماذگشت سکوت بود.در آن هنگام همه چیز بحالت آرامی باز میگشت ومن میمامدم و آن سکوت و حشت ذا؛

بدینسان زمان (اگر بتوان اصولا دمازوجود زمانی زد ومن درین باده

کاملایی حدرم) میگذشت! ولی بالاحره چبزی اتفاق افتاد که مرا بیدار کرد. سه ضربه چون ضربات صاعقه بدر خورد. سه باد سقف سردا به ها این صداهای مهیب را منعکس کرده و بالبدید. آنگاه می سوی در رفتم و فریاد بر آوردم. آلها! کیست که حاکستر حودوا بکوهستان آورده است! آلها! آلها ! کیست که حاکستر حودوا بکوهستان آورده است!

آنگاه می کلیدرا در قعل گردایدم و کوشیدم تادرب را نکشایم ولی درب حتی بایدار قیك سدانگشت هم بازنشد.

باکهان بادی-شمگین و شدید دو بال حود را کشود وصفیر زبان و فریادکشان تابوت سیاهی راجلوی پایمن نزمین انداخت

ودربین روزمها ومریادها وصمیرها، تابوت کشودهشد و خده مراز گونهای از آن، بیرون تراوید و ناهزازان شکلك کودکان و ملائك و سدها حمقاو پروانه هائی نبزدگی اطفال نین خدید ومرا نباد تمسخر گرفت

این امر مراسخت هراسان کردو ترمین دد. چنان فریادی از وحشت بر کشیدم که تاکنون نظیر آثرا نشنیده ام ولی همین فریادمرا از خواب بیدار کردو نخود آمدم )

بدیسان زرتش خواب حودرا نقل کرد و خاموش شدزیرا هنورتبیر
آن را نبی دانست ولی یکی از پیروان او که زیاد طرف توجه زرتشت بود ا
بر خاست و دست زرتشت را گرمت و گفت: ای زرتشت، زندگی تو در این
خواب برما نبوده شده است! آیا تو خود ماد پر سروصد او صغیر کشانی بیستی
که درب قصور مرك را بزور بازمیکند؛ آیا تو خود تا بوتی مرکب از همه گو به
شراز تها و شکفك های ملکوتی زندگانی ببی باشی ۱ براستی که زرتشت
میچون خند همزار گونه کود کان وارد سردا به های مردگان میشود و بر بگهانان
شهو نگهانان قبو رو هر کس که کلیدهای تیره و زنك زده ای دارد میخندد
تو آنها را با خده حود مرعوب و سرنگون حواهی ساخت (۱)»

نیچه «چنین گفت در تشت» دادر همان موقع نیایان دسانید که واکس درو نیز جان سجان ستان می سپرد این کتاب بلت جواب دندان شکن سه Parcifal واکس نودولی واکنر زنده نماند تااین جواب دا نحواند!

<sup>(</sup>۱) مقلاز «چنین گفت زرتشت» ترجمه حمید نیر نوری

این کتاب یك تازیانه خشم است بر ریا کاران و اشخاص مزور و دروغگو.امکاری که دراین کتاب آمده اخگرهایستکه خرمن اندیشه های پوسیده زامیسوزاند وچون از سیاری از نیرنگها پرده برداشته است،حیله گران از کلمات آتشین آن بر خود می ار زند و چون سد های مقدس و بتهای کینه ای رامیشکند اشتخاص متعصب ومتعاطعه کاراز آن وحشتدارند كتاب چنين گفت ذرتشت ازلحاظ شكل ومرم ميستيك وشاعرانه و مشعون ازامهام وايساء ورمز واستعادهاست ولىاذلعاظ معنى اسراد آميز ومبهم نیست وحقائق وا باصراحت عجیبی بیان مینکند . دراواخرعمرنیچه واجم باین کتاب ، چنین گفت دمن عبیقترین کتابها دا آدمیان دادهام» وی در این کتاب «اخلاق خواجگان» را در بر امر «اخلاق مردگان» تشریح میکند و توا نا و نیرومند بودن را چون وظیفه ای جلوه مبدهد و پرده های ویا و تزویر و تدلیس دروغگویان را میدرد . ما درین کتاب علاوه برمعانی للند ، به استمارات طلائی برمیخوریم و تاثیر و نفود آن درخواشده محدی است که هرخواننده ای موقع مطالعه اش چنین احساس میکند که چون مرگی در جریان سریم امواج امتاده است و سی اختیار ماینسو و آنسو کشانده میشود . نیچه ازقدرت خود آگاه است ودرچندین جا مآن اشاره میکند مثلا در بکیجا میگوید دابرهای من بیش ازاندازه ماران جمم کرده اند . درمیان خنده برق من تگرك خود را فرو خواهم ریخت . > و در جای دیگر میگوید :

بهوش باشید: من قاصد صاعقه ام ویك قطره بازان دوشتی اذا برها میباشم : ولمی صاعقه ایکه من قاصد آنم (مرد برتر) میباشد>

کتاب «چنین گفت زرتشت» یك اثر منظم فلسفی نیست در آن از حث در باره تئوری علم و مسائل ماوراه طبیعی خبری نیست. این کتاب سیلی از احساسات وافکار رنگارنك است که دریك دریا میریزد . وی در این کتاب میخواهد تر کهای بنت اخلاقیات دا نشان دهد و همانطور که بخواهرش نوشته است «هرکلمه زرتشتت من ، یك استهزاء پیروزمندانه ازایده آلهای دوران معاصر است > نیچه دراین کتاب میخواهد این نکتهرهٔ تات کند که روح بردهی، زندهی را درتل زباله ها میجوید و روح آزاد شعله خوار است ؛ روح بزرك ابری آکنده از برق است وروح کوچك ابر هریزنده بیتوت زندهی باید سخت و درد آلود باشد تاعظمت بدست آید باید بر لب پر تگاه زندهی کر دو در دریاهای خطر ناك سیاحت پر داخت تاروح توانا و صاعقه افکن شود . چنان باید روح توانا هر دد که بتواند پیروزی را از کام شکست و خوشبختی را از کام بد بختی و سلامتی را از کام بیماری بر باید. نبوغ و مرض .

گوته عقیده داشت که ضعف جسانی و بیماوی برای نوابع لازم است . زیرا مرض و ضعف است که آنها را قادر میکند به احساسات نادو وشاد دسترسی پیدا کرده شنیدن موسیعی آسمانی قادر گردند در نظر دنووالیس، امتیار آدمی برحیوابات و ساتات همینستکه وی بش از آنها مریض میشود و احتیاج به لگام زدن به هوا های نعسانی خود دارد . پس هیچ نباید تعجب کنیم اگر به بینیم نیچه مدت بست سال تمام باامراض مختلف دست بگریبان است .

نیچه درین بارهمیگوید: «دورسام راجل حیاتم، شدت آلام بقدری بود که تعمل باید ر میندود. » کمترین فشاریکه بچشمایش وارد میشد، آنرا متورم میساخت . غالباییجیت آب درچشمانش جمع میشد . هردوزیا ناحیه از بدنش درد میکرد . سردردباو امان نبیداد . در ۲۰ سالگی چشمان او بقدری ضیف شده بود که غالباً مجبور میگشت از یکی از شاگردانش تفاضا کند که برایش کتاب بخواند و بامطالبی دا باو دیکته میکرد تاآن دا بنویسد . دوشنای چشمانش دا آزار میداد بطوریکه غالباً مجبور بود خود دا در اطاق تاریا حبس کند . گاهی حالت اغماء و با بیحسی باو دست میداد و اغلب شبها خواب نداشت .

ولی مرض خدمت بزرگی به نیچه کرد . زیرا این مرض بود که باعث شد وی از خدمت در نظام معاف شود ؛ واین مرض بود که باعث گردیداز داشگاه استعفاء مدهد واوقات خود را صرف تفکر و نویسندگی مکد واین مرس بود که باعث گردید وی ازعالم معدود فیلولوژی مرفنظر کرده ودودنیای وسیع و بی پایان فلسفه پای مگذاود. اواین مرش نود که او دا ازاسازت کتاب دهائی داده و نتمکر مستقل عادتش داد .

و الاحره این مرص بود که او را باعباق وجود حود وخفایای نفس انسان فرونرد و باسراز انفعالات وزغبات وعرائر انسانی آگاهش ساخت. واین مرض موحب گردید کهوی باخو سنردی یا شراح، به تشریح شفا واوهام نیردازد و با نیرحتی دملهای چرکین را یازه کنید

ضما باید در حاطر داشت که این مرض است که آدمی را ازورق موحود بین سلامتی ومرض آگاه میسازد واورا بایی دو حبه متضاد زندگی آشنا مینماید . چه مادام که انسان همیشه تندرست است ، فقط یك طرف سیمای زندگی را می بیند واز سیمای دیگرش بی خبر میماند . ولی سیماری موحب توسعه سرحدات زندگی او میشود . لذا وقتیکه انسان پس اذ پیروری برمر ش دو بازه سلامتی را ندست آورد ، او بهتر و عمیق تر مزه حیات را خواهد چشید.

حودبیچه درین ناره میگوید : «من زندگی را حوب میشناسم زیر ا نزدیك بود آبرا ازدست بدهم.»

و ماز مبکوید: «یگانه چیزیکه روح دا آزاد میکند، الم شدید است ... این الم طویل و نظمی است که مثل چوب تر ، ما دا آهسته آهسته میسوزاند وموحب میگردد که ما دراعماق نفس خود فرو نرویم.. » مرض داه جدیدی نرای تفکر بآدمی نشان میدهد. زیرا اوست که آدمی دا ازمرکز وجود خود، متوجه دنیای خادج میکند درحالیکه تعکر دودوران سلامتی اسان دا ازخادج ،متوجه درون مینماید.

پس مرض برای ووانکاوی یك شرودت اجتناب ناپذیر است ملکه یکی ادشرایس لازم برای بادود ساختن قوه خلاقه یك دوانکاو است ·

ولی در نهام موارد ، مرض نهیتواند مفید باشد . ضعفاء زیر بادمرض مابود میشوند ابن مقط اقویاء هستند که اذمرش دوسهای گرانبها مرا گرفته برآن پیروز میشوند . این مقط اقویاء هستند که مرض وا مقط وسیله ای برای نیل سلامتی حقیقی میداند و دود نیای مرض لنگر نسیاند اذنب این اقویاء هستند که پس از نبرد باغول مرض سلامتی دا میآنند یا به غنیمت جنگی ، ازچنك دیو بیماری میربایند و با این غیمت دندگی خود را سرشاد از نیرو و مشاط حقیقی میسادند .

آری، یك چنین شفای نزرك ویك چین پیروزی عظیمموحب میشد ل که آدمی ازاعباق درد وربع گوهر خالصترین شادمانی دا بیخنك آو رز و نوسیله آن زندگی خود را عنی تر وزیباتر سازد

#### نيجهو بيماري

مرشدد بیچه تا تیر معکوس داشت. یعنی هر چه بیشتر مریس می گشد -نعمه شادی و تندوستی و ابیشتر سرمیداد هرچه زندگی بیشتربروی مشت می آودد، او با تأکید بیشتر به سیات «آزی»میگفت.

نیچه در طول حیات خود طوری مریش بود که گوئی وی پیمان دوسی دائمی با دواء و بیماری سته است! هنو زاز شریك مرض دهائی سی یافت ب دچاز مرض دیگری می شد هموز در دی اور ا ترك سکر دم بود که در دد بگر سراغش می آمد. تر اژدی زندگی در دناك اور ا تسوایك باستادی بقاری کرده است. اینك یك قسمت از مقاله تسوایك زاد اینجا بقل میکیم:

«زندگای بیچه سر تاس «تراژدی» عبیبی است که بازیگر آن آیا منعصر بیك نفر استوآن خود بیچه استودر طی تمام پردههای این تراژ که بهین وسیل خروشانی را بخاطر می آورد، این پهلوان مباررو منفرد مقابل آسمان سر تایا رعدو برق سر توشت تنهاو یك تمدر جنگ وستیزاه واحدی بارویاور او نیست. واحدی بااونه روی موافقت نشان می دهدو نه رئ مخالفت، و نیچه است که تنها خرف میز بدو تنها جنگ می کندو تنها رنج میک بااحدی هم خرفی باو سیز بد و بدتر از همه احدی بااحدی هم خرفی باو سیز بد و بدتر از همه احدی گوش بعرفش نمی دهد.»

بازسوایك می نویسد: «ملاقبندی اوپه بیماریهای خودبیشتر ازهر دیگر بود وعزیز ترین گوهر گرامیهائی که مدست آوردهو اسس آزا بوده ۱۱ مدفه سر همین در حیم بینون بیناری بود و خوب می داست که تنها به حوشی ومرس است که سی گذاری به آسایش بی شر خو بگیرد و تن پرودر تسل باز بیایدوسکین شود و سده شکم و اسیرخواب و خوداك بگردد و بنیورشمل ومعام وو شاتف عبالباری و وظیفه داری گرفتا رآید و دیگر برای برور تر یحه و استعداد مجال و فرستی بیافته مثلای حدود و حستگی بگردد و از حرم د كان بشمار آید که هرچند باسم زنده اند بعقیقت باید آنها را خروم د كان و و فتگان بحساب آورد نقول خودش اگر مثلادارای چشمهای محبوب علی سود هر گرشاید دار بند کتاب و دفتر آزاد سی گردید و در مورسی به های از کتاب میگوید که داین برو کترین خدمتی است که به خورسین بوده ای از کتاب میگوید که داین برو کترین خدمتی است که به مورسین بوده این بوده این مورد و دردور بجیکه در این بیچه میرا به قابله ای بود که شخصیت خینی اور ابوخود اوردو دردور بجیکه در این میمارد که بیده به مادرد در اتیمان بوده است و خود بیچه هم متوجه این ککه بوده بی چانکه گفته است، دمن دندگایی دا کشف کردم و در درخیفت چان می بیاند که چیر بکلی تازه ای دا کشف کرده و در خیفت چان می بیاند که چیر بکلی تازه ای دا کشف کرده باشم که خودمن هم خروی از آن جرمی باشم که

ر سطر آبیچه درد حکم ساحل تاریک مرس دا داددود در مقامل این ساحل تیره ماسلود یگری و حود دادد که مرو دان در حشنده است و علاج و سلامتی مام درد و تنها از حسان ساحل دردور دیج می توان مدا مجاز سید. ۲ (۱) دور ان افتحطاط اخلاقی

مقیده بیچه ما دردوران انعطاط احلاقی سرمی بریم. دردوره قدرت بو بر بر وم، احلاق خواجگان برازو با حکمترمایی میکردولی این احلاق مدست بهود مقهور گشت واحلاق بردگان ( یعنی مسیحیت ) جاشیں آن کردید.

درعمس بهضت ازویا، مجددا اخلاق خواجگان مضع گرفت ولی مارتین له بر اصلاحات لمشی خود، مجدد اازویازا در کام اژدهای مسیحیت انداخت

<sup>(</sup>۱) على از مقاله دريارتكاه وبدان حهان ، جمالزاده.

درقرن هندهم وهیجدهم را اخلاق خوادگان پیشی گرفت ولی انقلاب فرانسه مجددا موجبات را گشت اخلاق ردگان را در اهم کرد آنگاه را بلتون در افق سیاست اروپا طاهر گشت ولی سجردیکه اوسقوط کرد ، احلاق ردگان در ما دروای حودر ۱۱ در سرگرفت.

بیچه آیده راسیار ناریا میدید، وی امیدی نداشت با حکمه رما بودن اردشهای اخلاقی کنونی دنیا شواند خودرا نجات ندهد اومینگفت مادام که دنیا بدست دکانداران اداره میشود، هرجومرج دربارار آن حکمه رمابود، او سالهاقبل از اینکه حنات جهایی اول در بگیرد، پیش بینی کرده بود که دنیای معاصر دردست دکانداران و تازما بیکه دکانداران برجهان فرما بروایی میکنند. حنات چاره با پذیر خواهد بود. از گفته های اوست: «در عرض پنجاه سال این حکومت های پر هرجو مرج (دمو کر اسیهای اروپا) برای بدست آوردن بازارهای حهان با هم تمتادم خواهد کرد.»

در نظر بیچهمسئله ایکه دنیادر سیاست با آن دو بروست؛ خاتمه دادن بعرما بروائی دکانداوان است!

نیچه آجالات خو دادامه دادهمیگوید کهدر قرنیکه مرد پولدار مورد پرستش وحسادت قرارمیگیرد، اوضاع مهترازاین نتوامد،ود.

بولداران مااینکه ارمامان این قربند، بنومه خود مدگان آن نیز می ماشد. زیرا آمان طبه مسالیتند و هیچ گومه فرصتر برای وجود آوردن امکارو عقائد تازه ندارند وارلفتهای مکری مسوی معرومند وازاین رو پیوسته سعادت رادرخارج ازخود جستجومیکند لذنهای حسی بیشتر موجب رکود ذهنشان میگرددو مدیخت ترشان میساردو بیچه با تأثر میگوید: «نگاه کنید باین زائدمردان که ثروت می اندوزند و معذلك مبیر مد. نگاه کنید چگونه این میبونها از سر کول هم مالا میروندو حود دادر گل ولای میکشند > ثروت بدرد آنان نمی خورد زیراطر زاستماده از آنرا در سافته امد. «مقطمر دروشنفکر بایستی دارای داشته باشد» کسانیکه تحصیل ثروت را مجای یك و سیله مقصد قرار میدهند. دیوانه اند نگاه کنید «بچنون معلی ملل که قبل از همه چیز میل دارندهر چه بیشتر تولید کنند و هرچه بیشتر ثروتمند باشند. » حقیقت اینستکه دارندهر چه بیشتر تولید کنند و هرچه بیشتر ثروتمند باشند. » حقیقت اینستکه

امروزه روابط بازرگانی چیزیجز دزدی قانونی نیست.

هرحکومت میکوشدهرچه از زانتر جنس بحرد و هرچه گرانتر بعروشد و اینها، این زائد مردان، این عمل را Laisser faire میحواند و فریاد می زنند: کاری بکار مانداشته باشید » حال آبکه همین رائد مردان بایستی بیش از همه تحت بطارت و مراقبت قرارگیرند

بیچه عقیده داشت که دردبیای معاصر دمو کراسی وجود ،دارد واگر چهاسبها عوش شده اند، راههاهمان راههای قدیمی و چرخها همان چرخهای فرسوده است

بیچه دمو کر اسبهای معاصر و ایکایك احضار کرده آنها و ا معاکمه ورأی خود رادر بازه آنها چنین صادر میکد:

آلمانی بیفرهنگ ووحشی و حتی دشمن مرهنگ است. و چندان زمخت وحش هست که «درحضور یك بعر آلمانی دچادسوء هشم میگردم» اوبرای فتوحات بیزمارك هیچگونه ازرشی قائل نبود ووقتی که بیرو های آلمان پاریس رااشغال کردند و «لووز» را آتش ذدند موق الماده اندوهگین شدو گریه کرد.

واما در اسویان!اینساخوب تودندولی انگلیسها بااوهام دموکراسی اینملت تجیبوا فاسدگردند. وی تاپایان عبر نسبت تفرهنگ فرانسه حسن نیتداشتومیگفت. « من فقط نفرهنگ فرانسوی اعتقاددازموهر چیز دیگریکه درازویاهست و خودرا فرهنگ میخواند، یک سوء تفاهم میدانم »

ایکلیسها چطوری ددکایداران، مسیحیان، کاوان گرمان ایگلیسیان سایر دمو کراتها دریا دیف هستندی، فقطدر کشوریکه رقاست شدیدوجود دارد، اصل تنازع نقاعبرای نفس تباذع نقاع وجود تواند آمد. فقطدر کشور ددکانداران و دکشتی سازان عدمو کراسی اختراع تواند شد. داستی بالاخره چه کسی اروپار ااز شرانگلستان و انگلستان و انگلستان و انگلستان و ادراین کشور بی پایان، یا دولت قوی بدون دضمف عقل اماروسیه در این کشور بی پایان، یا دولت قوی بدون دضمف عقل یارلیانی میکندو مردمانش لجوج، سرسخت و تسلیم قضاو قدر ند

تهجبی نغواهدداشت!گر روزی و سپه فرما نروای اروپا گردد. راستی ایتالیا

زاهراموش کردیم ایتالیا از همه جا مهتر است، نقول العیری رشدگیاه اسانی در ایتالیا از همه جامهتر بوده است حتی در پست ترین امراد ایتالیایی و قارو عروزو عزت نعس هست.

#### طبيعت محتاح بكمك است .

بیچه عقیده داشت که طبیعت با حلق «فیلسوف» و «همرمند» میکوشد رمدگی نشر را ناممنی گرداند تااو را رستگار سازد. ولی خود طبیعت هم معتاح نرستگاری است ؛ و نریشر فرش است که با تعصیل کدال ، ،ه طبیعت کمك کند.

ولی متاسمانه تابامروز فقط افرادی چند توانسته اند که نکمالات نفسانی بائل شوید و نشر نفاور کای درطول تاریخ هینچ بهتر بشده است بطوریکه میتوان گفت هرنفس،صفری نیش نبوده است.

کانت درمقاله ایکه در تاریخ بوشته میگوید هیچیك از کارهای طبیعت را ته و بیها تده بیست و اگرگاهی بنظر میرسد که طبیعت مسرف و اتلامکار است، معظ بملت آنستکه میخواهد از این طریق بهدف حود برسد. ولی بیچه برحلاف کانت معتقد است که طبیعت مسرف است و در این اسراف حکمت و باهدهی بهعته شده لذا بر اسان فرش است که طبیعت بیشمور و اتلامکار را راهنمایی بکند لذا سچه در بازه برانتجاب طبیعی و دارای عقیده ای خاس میباشد او شول دارد که انتجاب طبیعی صورت میگیرد ولی عقیده بدارد که این انتجاب با برقی « و ع» منجر میشود . طبعت بیشمور است و بیشتر حمایت از متوسطین میکند تا افراد ممتاز و برحیته .

لدا انتجاب طبیعی نمیتواند موحنات پیدایش فلاسفه نهتر واولیای نهتروهبرمندان نهتر را فراهم کند.

#### در ناره دوست

ملسعه بیچه مکان دلگشی در بازه دوستی دادد. او میگوید « قبل از ایسکه دیگران را دوست بداری اول خودت رادوست بدار ی زیرا اسان تا خودش را دوست ندارد، دیگری را هم دوست بتواند داشت. و اضافه میکند « بگذار دوستی تو به نظور تکمیل شخصیت خودت و دوستت باشد به به نظور

#### فراد ازتنهائى وملالت

نیچه معتقد است که دعط آن دوستی مااوزش است که در آن طر دین سعی میکنند، شخصیت یکدیگر را کاملتر کنند. نزرگترین خدمتی که یك دوست می تواند مدوست خود سکند، ایست که محای تسلیم به ضعف های او اما امتعاد های شدید سعی کند ضعف هایش را بر طرف کرده ماوخویشتی داری بهامورد دوستان ماید مربی یکدیگر ماشد و همدیگر را تربیت کسده ایسکه تسلیم ضعف های یکدیگر شوند

### اصنام اخلاق

انسان متعادمی به پرستش بت ها روزگار میگذر اند. بت هاهم ریگار .كار .كار . بت های احلاقی ، بت های سیاسی ، بت های ملسمی و ست های مدهبی و حود دار بد .

درنظر بیچه رای بیل بیك رىدگی عالی تر و عمیتترو اعتلای روح و عقل لازمست كه اسان از این ست پرستی رهائی یا بد و بتمكر آ رادو حلاق روی آورد .

رانسان ممتاذ واجب است که زندگی دا نبردنا اکادیب و ست پرستی که اطرافش دافر اگرفته، نداند و براو فرش است که خود دا از زیر بازاه کاد متراکم گذشتگان که نسلانمد نسل رسیده ، دهایی داده شخصاً باز زبانی اشباء بیردازد و بدین طریق وجدان خود دا آزاد ساخته صاحب «عقل آزاد» گردد .

## بتهاى فلسغى

رزگترین بت فلاسفه عقل است که آنها برای کشف «حقیقت» و « وجود » بقدرتش ایمان آورده و آبرا حاکم مطلق ساخته امد فلاسفه قوانین عقلراقوانین وجودومبادی مکروا حقائقی که از طبیعت خود « وحود » بدست آمده، انگاشته اند. سپس آنرا از « وجود » جدا کرد » ، امری ماموق « وحود » قلمدادش کرده امد.

در نظر کروهی مبادی عقل امری متمالی قبلی یعنی سانق بر تحر به است و نتیها می کاشف حقیقت می باشد در نظر برخی دیگر، تمام عالم در عقل به مته است جمعی دیگر تعطور تاریحی را چیزی عیر از فمالیت عمل مطلق نمید الله بدین ترتیب هرور ده ای بو حهی من الوحوه، عقل را بیل حدامدل ساحه و آن راصاحب قدرت الهی ایگاشته است

بعقیده بیجه المحطاط فلسفه مربوط بهمین امر است که فلاسفه جنین اهمیتی برای سفل قائل گشداند در بطر او امریکه حیات را تهدید میکند حیری عیر از عقل بمفهوم وقت بست .

لدا او درصدد معلم این بها که در برد هگل با ماد حدائی میرسد، بر آمد و گفت . مبادی فنگر بعنی شتی ۴ خوهر ، دات ، موضوع ، علیت، عایت و غیره ، چیزی غیر ازاوهام ضروری حیات بیستند .

ایسها همه وسیله امده هدف . ایسها قوانین و حود نیستند ملکه و سائلی در ای نیل به یازه ای ازمقاصد زندگی اند پساین مبادی و اصول ، حقائق نیستند ملکه تصور اتد

از آ مجاکه عقل وسیله ای بر ای زندگانی است به خود عایت زندگی، ما باید حدود آبرا تمیین کنیم تاعمل بی حیت سروز بشده و بجای سروزی دائما نوکری کند .

عقل کل وجود ندارد · آنچه ما عقل میخوانیم · همین عقل جزئی و ضعیف بشری است که غالباً هم احتیاجی بدان نیست · زیرا وجود ، بخودی خود قائم است .

وعدم معقولیت شی، ازاشیاء ، بهیمچوحه صدمه ای بآن نمیرساند . بلکه بر مکس میتوان گفت که عقل در «وجود» ، شتی بیار نادری است و قسمت اعظم موجودات بدون استمداد از عقل زندگی میکنند .

بدین ترتیب نیچه بت بزرك موسوم به حقل مطلق» را شكسته سپس بسایر بت های كوچك تر حمله میآورد . دربین بتهای كوچكتر، وی به «عالم حقائق» حمله میكند . این عالم حقائق ، در نظراو، چیزی فیر

ازیک درید نصری اخلاقی نیست که اذعریره تعقیرحیات سرچشمه گردته ومنطور اصلی آن ۱ اینستکه ضعفاء، قاسم شو به تنااقویاء اززندگی دنیوی تمتم نگیرند.

## نظر دیونیزوسی نسبت بحیات .

مظر دبونیزوسی نیچه به زندگی ، ازفلسفه شوپنهاور سرچشمه گرفته بود. زیرا نخستین مظهر روح دیونیزوسی وجود الم درزندگی است. تنها فرق او باشوپنهاور اینستکه درحالیکه شوپنهاور وجود دردرا مصیبت میابگاشت ، نیچه آبرا وسیله ای برای کسب شادمانی و بزدگی میابگارد.

الم مبع میاس بیرو وزندگی است ، الم است که زندگی را عبق، قوی وشیرین میکند . الم است که برقدرت وطاقت آدمی میامزاید . و او را چون صغره صما قوی و نیرومند میگرداند . پیشرفت هر اسان بستگی بانداره استنداد او در تحمل درد وربح است ، ضعفاء زیر بار الم خرد میشوند ولی اقوباء قوبش میگردند . الم برای ضعفاء مانع فیر قابل عبوری است ولی برای اقوبای بلکان طلائی صعود و ترقی است

عظمت هرانسان ستگی دارد ماندازه طاقت او در تعمل و نج والم. انسان نیرومند باستقبال الم میشتابد \* هرقدر الم بریک چنین فرد وارد شود ، برنشاط وقوتش امزوده میشود . زیرا عبالیترین وخالصترین شادمانیها ،دراعماق الم نهفته است و فقطیس از صموداز یکرشته کوه های وحشت آور درد والم است که آدمی باشعه نشاطبخش خورشید شادمانی رو برو میگردد .

## حکمای یو نان باستان .

اگرنیچه دشمن سقراط واغلاطون ومسیح است ، درعوش ازادتی تام به حکمای یو نانی قبل از ظهور سقراط دارد ۰ زیرا در آن زمان فکریو نانی مبتنی برتراژدی بود . یوبانیان باستانازرنح، شادمانی تحصیل میکردند خوشبختی آیها توأم باتراژدی بود .

در آن زمان همر برعلمواحلاقیات بر تری داشت وحتی فلسفه مجرای دیگری را طی میکرد .

تر اژدی یو نان قدیم آگنده از شادی بودوو خود شادی در تر اژدی علامت سلامتی و بیرومندی است زندگی یو نان قدیم مستنی برمردا بگی، شجاعت و بیرومندی بود ومردم بهیچگو نه ضعفها و شکهای دوره سقر اط و اهلاطون کرفتار نبودید .

ملاسمه یو بان قبل ازسقراط صراحت لهجه داشتند و گرفتار تعصبات اخلاقی جودید و بایدازه کامی روشن بین وازاوهام و خرافات دور بودند آبها برحلاف سقراط، اخلاقیات را یک آبوع ریاضت نمی انگاشتند و میزایی برای اعمال خود قراز ندادید و لی سقراط به تبها میزایی برای احلاقیات درست کرد و احلاق را روی اساس علم قراز داد، بلکه خود او غاز خواهشهای بدوشرور انسایی بود.

سقیده نیچه اگرحنگ ایران ویونان به پیروزی ایران منحرمیشد ،
یونان هرگز اینطور دچار انحطاط وسقوطنمیگشت براثر کامیابی یونان
دردفاع ازخاك خود ، دوره بهشت های بزرك دریونان هم پایان گرفت و
دوره نوشتن سنک لوح قبر فرهنگ یونانی آغاز گشت . سقراط و
املاطون در نوشتن این سنگ لوح نقش عهده ای بازی کردند .

#### نیچه هنرمند بود .

بیچه اساسا یک هنرمند نزرگی دود و وقتیکه میگولیم وی هنرمند بود مقصود این نیست که وی تنها شاعر و باموسیقیدان دود اگرحه او هم شعر گفته و هم آهنگ تصلیف کرده است مقصود اینست که وی از نقطه نظر یك هنرمند به زندگی مینگریست و بهوین جهت فلسفه او ازشود احساسات

هنری لبریز است .

ما اینکه بیچه سخت مخالف عرفان و تصوف بود معذلك از یك نقطه مظر وی عارف بود زیرا او دیدگی دا جلوه جمال میداست و برای حیات از لحاط هنری اردش قائل بود در حالیکه از نظر فلسفی ، حیات دا هیچ و پوچ یافته بود . نیچه فیلسوف است ولی وقتیکه شراب هنر دا سرمیکشد قهقهه ای مستایه میزید و زیدگی دا میستاید در حالیکه در اعباق قلبش از زندگی سحت متنفر است .

بیچه چون هسرمند بود شرکیب مجارب درویی پرداخت وارتجزیه و تحلیل علمی سخت مشعر بود . و بهمین جهت آثار آگنده از حکمت او از یک سیستم مخصوص فلسعی حکایت سیکند واهکار او مثل یك دریای متلاطم ومواج حمله میآورند و هیچوقت آرام سیگیرند .

## آثارنيچه اعترافنامه اوست .

هر هلسمه ، هر زمان وهر آهسک یک نوع اعتراضامه است محالست کسی اثری هنری و یافلسفی بوجود بیاورد دوچیزی ازاسراز درونی خود در آن ننید .

در معنی آثار این اعتراف سرحه کمال میرسد بیچه یکی از ابن بوع اشحاص است . آثار او اعترافنامه ای کامل ارحود اوست . وقتیکه بیچه برای رد فلسفه شوپنهاور واگنر که درجوایی مورد ستایش او بودند ، قلم بدست گرفته نوشت که آنچه درمدح این دو نفر گفته است درحقیقت درمدح خودش نوشته است ، زیاد ازجاده حقیقت ندور برفته است دیرا هرکس فقط اشحاصی را مدح میکند که مثل او هستند و بااینکه خیال میکند مثل او یند سامراین هرکس ، کسی دا مدح میکند درحقیقت خودش را مدح کرده است .

## فاحفه نيچه موسيقي است

ملسمه نیچه پراز موسیقی است · در سیاری از قسمت های آ ،ارش ، ۱۳۰۰ نیچه فلسفه ننوشته ۴ شعر گفته است و در پاره ای قسمت ها آنچه نوشته است حتی شعر نیست طکه موسیقی است . دوحیه او بقدری بروخیه موسیقیدان نزدیک است که میتوان او را در دیف مصفین بزرك موسیقی قرار داد . برای من فرقی بین سنفونیهای شهوون و آثار بیچه و حود ندارد. حتی در نظر من فلسفه هردویکی است .

هردو اندرز میدهندبامصائه باید شجاعانه جنگید ؛ هردو از زویی و بیچارگیسخت نفرت دارند ، هردو دوست دارند حقیقت عربان دا بگویند و هردو همانطور که اندرز داده اند پیوسته برکلیه مصائب غلبه کرده از کام اژدهای بدبختی ، خوشبختی را ربودند .

## دنیا پرخطر است ۰

نیچه بدنیا وزیدگی خوشین نیست. مگر حکماء باستانی یونان همه اردیا بد نگفته اند. مگر «پندار» نیپگوید: داستان رؤیای ساده ای است» به مگر سفوگل نگفته است: بهترین سرنوشت، بدنیا نیامدن است ولی اگر انسان بدنیا آمد ، دردرجه دوم بهتر ابستکه هرچه زود تر ازهمانجا که آمده باز گردد» به مگر اور پید نگفته است «برای میریدگان ، بدنیا نیامدن خبلی بهتر ازبدنیا آمدست» آری ، دیابد است وما جبرا زیدگانی میکنیم عالا که حبر براین جهان حکمهرماست و نگر بریم دراین دنیای بد بسر بریم ، باید باجبر دوست شویم . باید نگر بریم دراین دنیای بد بسر بریم ، باید باجبر دوست شویم . باید فرود آمد کنیم . باید پولاد محکمی بشویم تاهروقت چکش مصیبت برما فرود آمد به تنها از بین نرویم ، بلکه باصدای بلند بخندیم ! جهاکش فرود آمد به تنها از بین نرویم ، بلکه باصدای بلند بخندیم ! جهاکش فرود آمد به تنها از بین نرویم ، بلکه باصدای بلند بخندیم ! جهاکش فرود آمد نیم تنها از بین نرویم ، بلکه باصدای بلند بخندیم ! جهاکش شادمانی در از کام اژدهای درخ میر باید .

نیچه همانطور که وعظ میکرد مثل یک سرباز دلیر درکار زار زندگی جنگید و پیروز بدر آمد . نیچه از آغاز عبر علیل و ناتوان بود <sup>۰</sup> در ۳۰ سالگی تقریباً نابینا شده بود . شبها اغلب خواب نداشت . سردودهای شدید دچار میشد، سطوریکه همته ای بیش از ۱۳ ساعت نمیتوانست کار کند . آثارش راکسی نمیخرید و سیخواند هیچکس افکار او را درک سیکرد هیچکس سبت باو همدردی بداشت ولی معذلک در تبهائی عظیم حود ، بیچه حوش بود و مثل چاقو که پنیر را دونیم ک ، اوهم بدختی را باچاقوی فکر قطعه قطعه میکرد و سمبقترین دردها ریدگی دآری میگفت . بدین ترتیب این فیلسوف که خود را Tragic Philosopher خود میخواند برطبق حکمت تراژیک میخود . تراثیک ترویک خود تراژیک میکرد .

### برای خوشبخت شدن ۰۰۰

رای حوشحت شدن بیچه عهیده دارد؛ باید تمام طلسمات و مقرراتیکه برضد قوابین طبیعت و صع کرده ابد ، از بین برد و دراحلاقیات بایستی ، براحلاقیات موجود معلی برتری یافت و قیود بی معنی آبرا از بین برد برای کست شادما بی باید اعمال ماحلاق و آزاد باشد و باید تمام چیزها تی که ما بع تحصیل قدرت و ربنائی میشوند بابود گردند .

ترس ادگناه ، ترس اذحهنم وحتی ترس اذمرك باید بابود شوند دیدگی تجربه است برای کسب قددت چیزهایی که مانع وصول باین هدف میشوندبایستی اذمیان برداشته شوند ، داه دیدگی داه گذرادها نیست بلکه داه حادهاست و لذا باید باهای قوی داشته باشیم تا براحتی اد دوی این حادها بگذریم ،

#### دو لت •

من عقیده ای که بیچه در ،اره دولت دارد ، نیسدیده ام ، دولت نیچه عول شمام معنی است ملت دردست این دولت آلتی بیش نیست ، دولت سسول حواست توانائی است و برای توسعه و گسترش قدرت خود ، بهر طریقیکه صلاح دید ، ادملت استفاده میکند. برای دولت نیچه ، حقیقت معهومی بدارد . حقیقت، برای این دولت بستگی دارد بنوع مقتضیات و و ز .

چیزیکه امروز حقیقت اسگاشته میشود فردا دروغ محسوب میگردد دولت نیچه ازیك عده اشراف جاه طلب تشكیل یافته است که برای تحصیل قدرت از هیچگونه جنایتی روگردان نیستند .

دموکراسی در نظر زیچه دروغاست ودولتیکه از ضعفاء تشکیل شده و اقویا عزادر شدنگاه میدارد، در نظر اودولت بدی است . یك چنین دولت ۱ شهن ا بشكارواستقلال مردی و دششن سوغ و نزدگی است .

یك چنین دولت همه را همسطیع ومساوی میکند و در نتیجه نبوغ و هوش و توابای نیرومندان پامال میشود در نظر نبچه فقط دیکتا تورهای مثل پطر کبیر، ناپلئون ، اسکندر ، ژول سزار که مردم را آلتی برای اجراد اغراض خود قرار داده بودند شایستگی آبرا دارید که ناخدای کشتی دولت گردید . در نظر نبچه دولتی که صورت ملی دردنیا وحود دارد ، اختراع ضعفاءاست و لذا این دولت از ضعفاء حمایت میکند . (۱)

# قانون اخلاقي

نیچه عقیده دارد که این قانون اخلاقی که امروز وجود دارد کلا، وجز تا اختراع اسان است ، انسان یك جزءار طبیعت است وطبیعت اخلاق سرش نیشود لذا اخلاق یك بیروی خارحی است که داخل زندگی بشر گشته است و بهمین حهت یك امرغیر طبیعی است ، بهمین جهت اسب که وجدانهای مردم درهر نقطه ازدنیا ورق میکدد . مثلا در بعض نقاط اوریقا آدمخوادی نه تنها امری مقموم ،حساب سیآید بلکه یك عمل شجاعانه امگاشته میشود درحالیگه در هند حتی کشتن یك نز و با یك گاو عملی بر

<sup>(</sup>۱) ای کاش اینطور بود، صحبح است که دولت های معاصر ادعا میکند

که سایده مردمند و برای مردم کار میکند ولی این دروغ معض است . حقیقت ، Tستکه این دولت ها پارازیندو بوحود آمده اند تامالیات از

فقراء جمع کرده آبرا در حیب یك عدم از سوداگران بی انصاف بریزند .

نا درین آن دولتی که بیچه میخواهد بوجود آید، هم اکنون وجود دارد واین دولت امتحان خود را داده ودرامتحان رد شده است

حلاف وجدان امگاشته می شود دیگر چه رسد به آدمخواری که جنایت جنایت هاست.

سا برین وجدان مردم هم در هر نقطه درق میکند و این خود دلیل آستکه وحدان امری ثابت و خطا باپذیر بیست و نتباسب مق<sup>ی</sup>ضیات هر نقطه درق میکند .

در مظر نیچه قانون اخلاقی نزدگترین دشین نوع بشر است زیرا این قانون طبیعی نیستوغرا تز طبیعی بشر را میکشد ودراوحالات قیرطبیعی اینجاد میکند .

پس برطنق تمالیم نبچه شخص باید خود در ااز قوانین احلاقی اسانی
آزاد کرده از عرائز طبیعی خود پبروی کند ولی درضین باید مواطب
اشد غرایز وعواطف در استخدام او باشند و به آودر استخدام عرائز وعواطب
دم بزرك و باعظمت و قوی بود. مسیخیت آبرا با بود کرد شاه کار
مسیخیت همین بود که یك ملت قهر مان دا چنان ضعیف و با توان کرد که
بکلی اعتماد به فس دا از دست داده اسیر ضعفای نیرنا باز ریا کارگشت

#### تئورى علم

در مظر بیچه علم ما علم حقیقی بیست ملکه علمی است که برطبق ربك محیط و مقتضیات در آمده است . آبچه میداییم و یا اینکه خیال می کییم میداییم ، یك امر دهنی و درون دانی است . حتی نمیتوان آبرا امر درون داتی خواند زیرا ما علم به بیرون ذات و درون ذات ندازیم آبچه ما علم میحواییم چیزی است که بدرد بوع میحورد .

علم ما حلوه حواست توانایی «نوع» ماست. ساسین ارزشی سسی داردنه ارزش ذاتی . وچون چنین است حقیقت هم و همی بیش نیست .حقیقت هم بر طبق مقتضیات برنك معیط دومیآید و ننا براین ، حقیقت امری ثابت و تغییر ناپذیراست ، خواست توانائی است

همه جا تجسمات کو ناکون آن جلوه کر است بطوریکه میتوان کعت ز .دکی دور معور آن میچرخد .

بنا بر این هیچ حقیقتی ، حقیقت ندادد هگر خدواست توانایسی Wille zur macht که درهمه جا جلوه گرست و برجهان فرما برواسی می کنده

## مرد برتر

مرد برتر که باید دوجهان آینده حکومت کند ، چگونه آدمی است؛ مرد برتر قبل از هرچیز مظهر کامل دخواست تواناهی است . برای مرد برتر علم چیزی جز وسیله ای برای توانا شدن بیست ، مرد برتر برای آلکه زندگی خود را کامل کند ، از هیچ نوع مبارزه اعم از جسمی و یا روحی دو گردان نیست ، او بهمه مشکلات دآری میگوید و با شدت هرچه تمامتر مبارزه میپردازد ،

اصلا زندگی در نظراو یا مهار زمطولانی است که از گهواره شروع شده تاگور ادامه دارد و حیات مرد برتر از ابتدال وانعطاط بیرون میآیدچون بعد اکثر بمبارزه میپردازد وازهیچ چیز حتی از ترس سیترسد مرد برتر بخود اعتماد کامل دارد وحقیقت را آلتی در نبرد زندگی برای کسب قدرت میابگارد و مرد برتر دارای احساسات تند، هوش و قاد و حرکات سریم و چالا است . او نه تنها مبتواند هواطف خود را به شدت برایگیزاندیلکه قادراست عواطف خود را به قدر دا به وقع خود کاملا فروستاند . برایگیزاندیلکه قادراست عواطف خود خیلی خویشتندار استودر دست نفس آلتی بنابراین مرد برتر بموقع خود خیلی خویشتندار استودر دست نفس آلتی بی دست و یا بیست و

مرد برتر همیشه برای مبارزه آماده است و مبارزه نان دوزایه اوست و چون برای مبارزه تر بیت و دسپلین لازم است و لفا او ساکمال شدت خود دا ورزیده و توانا باد میآورد و قانون زندگی برای مرد برتر و خواست توانایی است و برای

اماعت ازاین قانون اوحاض است بتمام مخاطرات روبرو شود وشجاعانه ماحراحوبی پردازد وجام پیروری را از کامشکست بر باید •

مرد مرتر یك آمریننده مزدك است . اصلا آمرید وظیمه و امتیاز اوست مرد مرتر ایده آلی مرای بشر میآفریند و سیستم اخلاقیات شخصی موحودمیآورد ولی زندگی خود او بالاتر از کلیه عقاید وسیستمهای او قرار دادد .

نالانر از همه ، مرد برتر مردی است که نزندگی و زیبایی ایمان دادد • زیبایی و هنر مذهب اوست •

بغییر از این مذهب ، مذهب دیگری نمی شناسد .

# سكوث عظيم نيچه

سیچه ازنویسدگان پر گونیست و سرآثار اوسکوت عظیم حکمفر ماست نیچه سیاری از مطالب هاناگفته میگذارد و ازخواندگان دعوت میکد برای درك این مطالب ناگفته هوش خود را بیاز مایند و

همین دلبستگی شدید نیچه بسکوت باعث شده وی ملسفه خودرادر طی جند کلمه قصار بیان کند . آثار اوچیزی جزمجموعه ای از کلمات قصار بیست کلما تبکه هرکدام از آنها یکدنیا معنی در خودنه فته دارد

# ماورای بدینی و خوشبینی ۰

نیچه نه مدسن است و نه خوشبین . او با آنهائیکه خیال میکنند دنیا برخلاف آرزوهای انسانی در حرکت است ، مخالف میباشد و با آنهاهم که

هکر میکنند ، دنیا برای آسایش و داختی بشر خلق شده ، مخالف است .

نظر بیچه درباره حیات ، ماورای دبیی وخوشبیی است ا و عقیده دارد دنیا نه موافق باانسان است و به مخالف بااو بلکه بیطرف است .

است ، این انسان است که باوضع ارزشهای شخصی خود ، دنیا را بصورت محالف و باموافق درمیآوید از آبجا که خالق ارزشها اسان است ، خوش بینی و بد بینی هم ارتباط مستقیم بارویه ای دارد که آدمی در ربدگی در پیش میگیرد . رندگی مسای خاصی بدارد و دنیا بسوی هدف خاصی بیرود . این ما هستیم که با کوششهای خاص خود ، برای آن خط مشئی تعیین میکنیم .

این قسمت ازدلسفه ساعقیده سیجه مبنی برایسکه آزادی ازاده و حود بدازد ، مغایرت دازد .

## امريكا ليان

بیچه امریکائیان را مدیده حقارت مینگریست. در مظر او توحش امریکائیان مانند توحش سرخ پوست هاست. بعبارت دیگر همانطور که سرخ پوست های امریکایی پیوسته در تلاش تحصیل طلا هستند، امریکاییان هم همیشه بفکر تحصیل پول اند. او فعالیت امریکا ان را تشهیه بغلطیدن میکانیکی سنك غلطك نموده عقیده دارد تمام فعالیت های آنان بیهوده و بیمعنی است.

بقیده نیچه مردمیکه مانند امریکائیان عقیده دارند که باید از هردتیقه عمر سنظور تحصیل پول استفاده کرد وهبیج سماغ خود فرصت نمیدهند که کاز سکند، ضرب مهلکی برذوق سلیمخود وارد کرده بصورت ماشین خود کاردرمیآبند.

# خواست توانائي

بعقیده نیچه محرك اصلی آدمی در زند کی «خواست توانایی» است. ۱۳۸۰ حتی زاهدی که پشت پا مدنیا میزند وخود وا خوار و زبون میکند ، میکوشد «محواست توانایی» بایل گردد . آنهاییهم که دردیگران حسی شفقت را برمیانگیزانند ، باین طریق میکوشند «بخواست توانایی» نایل گردند زبرا باخلب که که ارطرف ، ضعف خود را برطرف میکند

سادراین «قوی» و «ضمیف» اصطلاحاتی منفی هستند و چندان مفهومی دار مد هدف هردو «خواست توانایی» است و هرکدام از آنها نظریقی حداگانه میکوشند نمنظور خود نابل شوند. «قوی» مستقباً نحواست نوانایی نابل میشود وضعیف نطور غیر مستقیم. ولی در هردو حال منظور هردو یکی نیش نیست.

سقیده سیچه ترس و قدرت ، دو نمود روانی الد قدرت بك سود روانی مشت و ترس یك سود روانی منفی است محرومیت از قدرت ایجاد ترس میكند و ترس موحب میشود آدمی بك طریق غبر مستقیم برای بیل قدرت پیدا كند . ضعفاء بطریق غیر مستقیم (از قبیل وضع قوانین مذهبی و یاغیر مذهبی ، برانگیختن حسن شفقت اقویاء ، حیله وغیره) میكوشند، قوی و ا در بند كنند .

تمام مظاهر هنری ، فلسفی وسیاسی را میتوان نامیل دخواست توانایی مربوط دانست ، دیالوك های افلاطون مجسمه های دوران پریکلس ، تراژدیهای سفو کل و آریستوفان ، همه اینها چیزی جز کوشش برای نیل به «خواست توانایی» نیست .

عالیترین نوع «خواست توانایی» همانست که در فلاسفه و هنرمندان ظهور میکنند «خواست توانائی» افرادی مانند آتیلاوچنگیز معصول ضعف است نه قدرت زیرا خواست توانایی حقیقی فقط درافرادی است که برخود مسلطند و نه درافرادی که اسیر هوسهای پست خویشتند.

نیچه «خواست توانایی» را یک پدیده عمومی درطبیعت میداند و میگوید «هر کجاموجود زنده ای می بینم در آنجاخواست توانایی رانیزمی یا بم.» ولی «خواست توانایی» مقطد را ولیاء و هنرمندان و فلاسفه بسالیترین صورت خود ، یک صورت خود ، یک

نیروی خلاق است وخلافیت هم نحه اکثر درهنرمندان وفلاسعه وجود دارد درهرخال ستون فقرات فلسعه ینچه «خواست توانایی» است،بطوریکه میتوان گفت تمام افکار او خول این محور دور میزند .

در نظر نیچه مرد تو ما مردی نیست که شهوات نفسانی خود را ریشه کی میسازد بلکه مردی است که آنها را تر نیت نموده نظریق صحیح مورد استفاده شان قرار میدهد

شهوات نعسانی و عقل ، هردو از حلوه های «خواست توانایی» اند انسان توانا نکمك عفل برشهوات نعسانی مسلط میشود ولی مسطورش از این عمل سركونی شهوات نیست ملکه استجدام آنها بنجو شایسته برای غنی تر ساحتن زندگی است .

وازآنجا که شهوات مدام باعقل درحنك وستیزید، میتوانگفت که «خواست توابایی» دایم باحود درحنك است. تمام تلاشهای فردی و وقایع تاریخی، تجسم مادی این تلاش و کشمکش است. همه افراد وملل ذیده دایماً سعی میکنند بکمك عقل، شهوات بعسایی خود را رام کنند تابهتر بتوانند دامنه «خواست توانایی» خود را توسعه بدهند . همه میکوشند باغلبه برخود، قویتر و نیرومند تر گردید. حتی درطبیعت میل به تسلط برخود و خواست توانایی مشهود است . چنانکه درخت بلوط ریك بهال ضمیف بامرتری جویی برخود، ووز بروز قویتر و گسترده ترشده بردایره قدرت خود میامزاید .

انسان ، درین برتری جوثی به تنها ساید بدیگران رحم بکند بلکه باید بحود هم رحم نکند . او بایددرصورت ضرورت حتی به بهترین دوستا ش رحم نکرده آنها را با انتقاد ۱ بیدار کند و لو اینکه با این عمل بحودش صدمه برسد .

ولی باید همیشه درنظر داشته باشد که نبل اذاینکه بردوستانش سغت بگیرد ، باید برخودش سغت بگیرد . قبل اذاینکه بدیگران «نه» بگوید باید به خود «نه» بگوید ، انسان درراه کسب قدرت و توانایی نه تنهاباید ازعزیز ترین معتقدات و مجبوبترین دوستانش چشم سوشد ملکه باید حتی حاضر باشد از جان خود هم مگذرد .

حُقیقت آنستکه تمام آنچه «درهنك عالیتر» خوانده شده ، چیزی چز همین بیرحمی و در تری جویی نسبت به خود بیست .

کلیه اکتشا مات هنری و ملسمی و مره مگی شر تا نامروز ، معصول بیر حسی اسان نسبت بخودودیگران نوده است. بدین ترتیب نیچه ریاضت کشی را د طور تعصیل قدرت و استخدام شهوات نرای وصول مقاصد نزرك دا عدو ز میکند .

آری ، اسان باید درواء نیل به «خواست توانایی» سوزد وازمیان خاکسترهای وجود خود سمند وار بانیروی تازه ، برخیزد . (۱) .

## قدرت درمقا بل لذت

ولسعه قدرت سیچه ایجاب میکد که او اصل لذت طلبی معنوان یك اصل احلاقی را رد کند. دو نظر او اعمال انسانی را ازروی اندازه کمکی که آنها به انسان دربیل به قدرت میکنند، باید سنجید. لذت سیتواند و نهاید هدف زیدگی قرار بگیرد. اصلا دردنیایی که خواست توانایی محف حکومت میکند لذت معهوم خاصی ندارد. زیرا «خواست توانایی» هدف زندگی موجودات است و هرچیزی و حودی را نادر میکند به توانایی بایل شود، همان لذت بخش است و لو ایسکه درواقیم امر، مملو از دردباشد. تمام عمالیت های بشری \_ از فتوحات اسکندر گرفته تاریاضت های یك مرتاش \_ به نظور نیل خواست توانایی است کفت بنتهایی مفهومی یك مرتاش \_ به نظور نیل خواست توانایی است کفت بنتهای مفهومی ندارد مکر ایسکه توان ماتوانایی باشد .

بس لفت تاسع قدرت است وقدرت تاسع لفت . هیچیك ازاین دو ازهم جدا سوا شد،ود .

<sup>(</sup>۱) اسکاد وایلد روی هبین تهداستانی تعت عنوان «هنرمند» نوشته بدینگونه که هنرمندی درصدد برمیآید یك مجسمه از بر نز بسازد ولی در تهام دنیا بر نز مورد نظر وابدست نبیآورد .سرانجام معبود میشود باذوپ یکی از آثار هنری سابق خود اثر هنری جدید وابوجود آورد .

درنظر نیچه لذت ودرد توآمان زاده اند. ایندو باهم مطوری گره خورده اند که هرکس ازبکی سعد اکثر برخوردار گردد ٔ ازدیگری هم مهره مند خواهدگشت. لذا میتوان گفت درهر لذت دردی ودرهردردی لذتی نهفته است .

وواقیون ماین حقیقت پی ده بودنگ و بهمین جهت رای فراد ازدود، ازلنت هم فراد میکردند . شو پنهاور هم ماین حقیقت پی برده بود و مهمین جهت او هم فراد ازلنت را تعلیم میداد .

للتهای بزرك همه توام بادردهای بزرك اند و كسانیكه از همه بیشتر نسبت به للت حساس اند ؛ ندردهم بیش از همه حساسیت دارند :

ولی هما نطور که گفتیم کسب لذت اصل زندگی نیست . لذت محصول مرعی تلاش برای قدرت است

#### تسلط بر شهوات

خوانندگان شاید مایل باشند بدانند عقیده نیچه درباره سرکویی شهوات که مسیحیت تعلیم میدهد چیست بیچه دراین قسمت بامسیحیت مخالف است زیرا مسیحیت بجای تعایم تصعید غریزه جنسی ، عدم قبول آن را تعلیم میدهد چنانکه در «انجیل» از قول عیسی بن مربم نقل شده : «اگر عضوی از اعضای تن تو موجبات زحمتت را فراهم کرد ، آن را قطع کن . »

سایر تعلیمات مسیعیت درمورد خویشتنداری ، بیز ازهبین نوع است یعنی مسیعیت بجای تعلیم تسلط بر نفس ، خایه کشی را تعلیم میدهد ؛ بینارت دیگر مسیعیت بجای کنترول شهوات ، ریشه کن ساختن شهوات را تعلیم میدهد . در نظر مسیعیت فقط کسی خوب است که فاقد شهوات است حال آنکه هئر در آن نیست که انسان فاقد شهوات باشد بلکه هئر در اینستکه آن را تربیت کند وازنیروی عظیم آن استفاده نهاید.

مرد خلاق کسی نیست که ازعهده تبه کاری برنمیآید بلکه کسی

است که میتواند ازهمان نیرونمی که اوزابتیه کاری برمیانگیزاند، بطریقی بهتر وسودمند تر استفاده کند .

درنظر نیچه مردی تبه کار مانند «سزاربورژبا» قهرمانی نیست که قابل ستایش باشد. ولی مرد دقیر وستمدید ای که قدرت تبه کاری ازاو سلب گردید ، بیز درخور اعتناء نیباشد سراربورژباومرد دقیر باتوان هرد و فاسدند ولی دربین دو ، آبکه فاسد تر است ، مرد فقیر است.

قهرمان واقعی ، در نظر نینچه ، کسی است که بیروی شهوات خود را تر بیت سودهوار آنها سنجوی دلیة براستفاده میکند .

نیچه معتقد بودکسی که تمام شهوات رادر خودکشته، نمی تواندخالق ریبائی شودهمچانکه مرداخته شده نمی توانددارای اولاد کردد. مسکست مردیکه دارای شهوات قوی جنسی است، کارهای زشتو با پسند بکند ولی چنابچه همین شخص شهوات خودرا تحت کنترول در آورد، بجلال و بزرگی خواهد رسید.

پسکار درست و رجا اینستکه انسان شهوات آشفته و مغشوش خود و ا منظم کند و هم آهدگی بن آنها ایجاد و موجدات تصعیدشان و ا مراهم نماید نه اینکه ویشه آنها و ایااهکار و اعمال منفی ضد حیاتی، خشك کند و تیشه بر دیشه قوه خلاقیت خود بزند.

## مقام عقل

نیچه عقیده داشت که سلول و روتار انسانها از دخواست توانالی، سرچشمه می گیرد. نه تنها شهوات ما بلکه حتی هوش ما در دست دخواست توانامی، آلتی بیش نیست.

عقل و غریزه جنسی هر دو صور تهای از «خواست توانایی» اند منتها غریزه جنسی حتی پس از تصدید، بازهم بر ما تسلط داو دزیر ا این غریزه درما فطری است و ما بی اختیار در دستش اسیر هستیم. ولی حساب عقل با غریزه جداست. عقل با نسان توانایی می دهد که کاملا بر خود مسلط شود و اتراانسان مقط اوسیله نیروی عقل قادراست که بیمنی حقیقی به «خواست توا نائی» نائل گردد. عقل عالیترین مظهر (خواست توا نائی) است زیرا بکمك عقل آدمی قادر میگردد غرائز لگام گسیخته خود را تربیت کندو قوم حلاقیت خود را ارای انجام کارهای نیك و زیبا، مهارنهاید.

وباین ترتیب قادر شودبر خودتسلط یافته و بامسلطشدن برخود،بر طبیعت نیزمسلطگردد..

دربین علل کو ماگون حمله نیچه به مسیحیت یکی هم اینست که سیحیت عقل را تحقیر نموده و مردم را مایمان کورکورا به دعوت می کند.

### انقلاب ارزشها

اگر بخواهیم دریك جمله فرقی كه بین عقل علمی عصر حاضر و طریقه خرامی دوران گذشته وجود دارد، خلاصه کنیم بایدبگوئیم که عقل علمی از صغت تشبه انسانی Anthropomorphism که در دوران گذشته بر استدلال خرافی بشرچیره بود، زخاعی یافته است. مه عبارت دیگردر حالیکه در قدیم انسان را عالم صغير ميانگاشتند و براي خالق جهان صفات انساني قائل بوده اند دوحملى عصرحاض اينكونه تشبيهات انسانى واكناد كذاشته وتلاشميكند كه اسراد جهان دا با تحقیمات علمي كشف كند. براي انسان معاصر طبيعت يك بيكانه ناشناسي استكهبدون توجهبه رعباتو تمايلات انسان واممخصوص خودرا سیرمیکند. برانسان است که این رهنورد ناشناس راچنانکه باید و شاید شناخته و نیروهای آنر ابنفع خوددر استخدام در آورد. در نتیجه تنییر نظرانسان درباره جهان،ارزشهای زندگیهم تغییرصورت دادماند.چنانکه آمروذدیگروعدو برق، تهدیدی از طرف نیروهای غیبی بشماز نمیروند و انسان بجای تنعیل و تصور در بازه نمودهای طبیعت، درصدد آنست که قوای طبیعت دامهاز کرده بنفعخود از آنها استفاده کند. امروز دیگر ابر و بادو مه و خورشيدوذلك تنها براى انسان درتكابو نيستند بلكه اين انسان است كسه پیوسته در تکاپوست تابلکه بتوانداز نیروی ایروباد ومهو عووشید وخلك

استفاده کند.امروز دیگرانسان قطبزندگی وغایت وحودنیست بلکه یك موجود معال و باهوشی است که پیوسته تلاش می کنداز طریق تیجاربعلمی قوای طبیعت رادر استخدام خوددر آورد.

مرق اساسی بین دوح خرامی و دوح علمی همینستکه دو حالیکه پیروان دوح خرافاتی نخستین خیال می کند جهان بالعمل موامق با غایات انسان است مطرحداد ان دوح علمی عقیده دارند که جهان اعتنائی با نسان بدادد. بر انسان است که عملا (به خیالا) عالم دا وادارسازد که آنچه دا که برای ادامه حیات لازم دادد با دهد.

# نيچهو پر الماتيسم

مظر را سکه بیچه ما سد برگها تبست ها ۱۰ عقل خالص حمله می کرد که حقیقت دا خاضع حاجات و مناهع انسانی میدانست، و تصود می کرد که حقایق داانسان خلق کرده و مقیاس صحت و سقم امکار در معم و ضردی است که پس از تحقق یافتن آن بانسان می رسد، لذا بعضی محققین او دا در زمره برگها تیست هاد کر کرده اسد و حال آنکه نیچه بعضی حقیقی ابن کلمه برگما تیست مادکر کرده اسد و حال آنکه نیچه بعضی حقیقی ابن کلمه برگما تیست نبود. زیر اشکاکیت مفرط پرگما تیست ها سبت بدست یافتن به علم برگما تیست مدر او وجود نداشت. نیچه برای علم احترام قائل بود و آرزویش آن بود که فلاسفه بروح علمی صحیح منسك شده و مخرافات و او هام دوی نیاورند.

اگرچه نیچه بنوعی از دمطلق» عتمده داشت ولی این «مطلق» چیزی غیر از حیات نبود . ایده حیات دو نزد او مقدری وسیم مود که انسان گاهی عاجز از فهم مقصود اد از «حیات» میگردد · زیراگ هی حیات ،برای او، با بهام «مطلق» ایده آلیست ها درمیآید.

ولی نیچه هم مانند پراگهاتیست ها اذتبام تعریفهائی که اذرحقیقت» شده ، گریزان است ، او اصل اینکه حقیقت امری تا بت وازلی است، قبول ندازد ، وازاصل اینکه حقیقت امری مطلق است بیزاری میجوید وهمچنین ما اصل اینکه حقیقت برای نفس حیات پا درجای است ، مخالف است او این دوع تمریعها را پوچ و بیمه نی میداند و فقط بعقائقی احترام میگذارد که از طریق تجربه مکشوف گشته امد .

سهمین دلیل در نظر او علم منطق ، منطقی نیست ؛ وماوراء الطنیمه امسانه های کودکانه است . شئی بالذات ، علت اولی ، ایده ، خدا و تمام مزخر مات دیگر ماوراء الطبیعه که نتائج خرامی مذهب را تأیید میکنند چیزی غیر از خطاهای عقل اسانی نیست .

## دحما تيسم

نیچه از حدود مکری گریزان بود و تطور و بدو را دوست میداشت و از هر نوع دگماتیسم (اعم ازمذهبی یافلسهی) گریزان بود او مذهب را بملت حدود مطلقش و توقف رشد و بدوش محکوم بعنا میداست. در بظر اد سیستمهای فلسفی هم بملت مقید بودن در چار چوب امکار متحجر، از لحاط حدود بی شباهت به مذهب نیستند شاید بهمین علت هم او موسس هیچگونه سیستمی نشد و در طول عمر خود پیوسته در جستجوی حقائق در تکابو بود.

#### حقيتت وفقط حقيقت

نیچه عقیده داشت باید به حقیعت و مقط حقیقت ، سهر سور تیکه مجسم شود ، دلبستگی داشت و باید در راه حقیقت بیر حما به تمام جنبه های زشت و حود را و ردتجزیه و تحلیل قرار داد . او کسانیرا و اقما انسان میداست که حساسیت زیاد نسبت به حقیقت دارند. او مکر میکرد مرد شریف برای بدست آوردن حقیقت باید حاضر باشد همه چیز، حتی جان خود را بخطر اندازد . تمام ممکرین عمیق و بررگ تشنه حقیقت بوده و بهمه نوع فداکاری تندرداه اند

بیچه کاملا ازرنجیکه باید درراه کشف حقیقت متحمل شد ، با خبر ... بوده میگوید : دخدمت بحقیقت ، دشوار ترین خدمتهاست .>

او دوستداری حقیقت را بزرگتری معك نجات و برتری یك روح میدانست و مکر میکرد این احتیاز را فقط افراد برگریده دارند و عوام الساس اعتنائی بحقیقت دارند و همیشه از سندها و عرف و عادت متا بعت میکسد در نظر نیچه معتقدات بدترین دشمان حقیقت اند . مهمین جهت وی دشمنی خاص نسبت بادیان دارد زیرا دین علاوه براینکه مدعی است حقیقت را کشف کرده است ، آدمی را در زندان معتقدات حبس میکد . او میگفت : دهروقت کسی ادعا کرد که حقیقت را کشف کرده است ، بدانید که او دروغ میگوید زیرا هیچکس نبیداند حقیقت چیست و کجاست. شرافت و بزرگی حقیقی در پستکه آدمی ازهمان اول سجز خود درین باره اقرار کند .>

سیچه سؤال «پونیتوس پیلت» در ماندار رومی که نامیشخد از مسیح پرسیده بود: حقیقت چیست ، بااحترام باد کرده میگوید که از دوران خیلی قدیم کلیه افراد آزاد و شرافتمند همین سؤال را پرسیده اند و هیچکس هم حوابی برایش پیدا نکرده و بقول هراکله «هر آنچه دا که معبوبترین و داناترین افراد میدانند، چیزی غیر ازیك عقیده احتمالی بیش نیست سقراطهم ناصراحت باین موضوع اشاره میکند وقتی که میگوید (من میدانم که هیچ نبیدانم!)

نیچه شکاکان راهالاسعه حقیقی میداند به امراد سیستم و مسلك ساز را. او بهطمئن تر بن پناهگاه دروغ ـ یعنی کتب معدس ـ شدیداً حمله میکندزیر ا این بوغ کتا بهادر راه کشف حمیقت، ترزگترین سددو برابر انسانید.

نیچه دولت هارا هم مورد انتقاد شدید قرار میسمد ولی به برای ایسکه دولت ها معتفداتی را برمردم تحدیل میکسد بلکه برای ایسکه این معتقدات تحمیلی را (حقیقت مطلق) جلوه میدهند در نظر نیچه نبود اخلاقی وجود ندارد. فقط تفسیر اخلاقی نبود وجود دارد و مساء این تفسیر هم ماورای اخلاقیات است. واز آنجاکه اخلاق مردم هر کشور ببوقعیت جغرافیائی و سوانق تاریخی آن کشور بستگی دارد، تغییر شرایط جغرافیائی و تاریخی یك قوم موجب تغییر اخلاق آنها میشود. مثلا تمالیم اخلاقی منحط بیامران بهود، نتیجه اسارت ممتدودر بدرگردی این قوم بوده است.

اررشهای اخلاقی تحسم احتیاجات بك جامعه است بوسیله اخلاقیات بعردیاد می دهند که برای جامعه حدمت بکند و چون شرایط و حودی یك جامعه باشر ایطوجودی جوامع دیگر مرق داشته است لذا احلاقیات هر قوم با اخلاقیات اقوام دیگر مفایرت داشته است.

ترسمادد احلاقیات است هرعلمی که وردرااد جامه دود میسازدش الگاشته شده اینست که جامعه اشخاص عبر عادی درااد خود طرد می کند. ولی مرد آداد اندیش نمیتواند پای بند اخلاق تنك و محدود جامعه حود باشد.وی از چاد چوب احلاقیات جامعه خود یا وراتر نهاده به قلمر و میاود اع اخیلاق پای میگذارد و پارسیدن به آنجا و مدان خود دا از تقلید دهایی داده، بحلق ادر شهای بوین اخلاقی میپردازد.

# مسألهستراط

نیچه سیمای سقر اط را در مراحل معتلف عبر خود شکلهای معتلف کشیده . در (پیدایش تراژدی از روح موسیقی) سقر اط سنوان یك خدا ویاقهرمانی در ابر با (دیونیسوس) و (آپولن) یادشده. و در برخی جسا ها سقر اط مظهر داسیونالیسم دانسته شده و حتی بااحترام زیاد از (امگیزه منطقی) سقر اط سعن دفته است ایرارادت کم کمروبازدیادمی گذاردتا سجایی که نیچه سقر اطرا نخستین میلسوف زیدگی(۱)میخواندودرجای دیگر صحبت از (جمهوری بوابخ از طالس گرفته تاسقراط) می کنند. و در نطق هایی که تحت عنوان ( بررسی دیالواشهای افلاطونی) نبوده، بیچه دفاعیه سقر اطراکه نقلم افلاطون نوشته شده، عالیترین شاهکار ادبی میجواند.

در آن ایامسفراط برای بچه سرمشق بودو مانندیك بت پرستش میشد. واین اعجاب در کتاب (حکمت شادمان) باوجخود میرسد. چنانکه مینویسد: (من شجاعت و حکمت سفراط را برای تمام کار هایی که کرده و سخنانیکه اظهار داشته و بااظهار نداشته د بااعجاب مینگرم)

ولی کم کم نسبت به سقراط بد بین میشود و باو حمله میکند ومیگوید

که سقراط از زندگی ماند یك «مرش» ربح میبرد و سقراط را منعط

میحواند زیرانجای کنرول غرائر وشهوات خود بجنك آنها میرود و بجای

اینکه اخلاق مثبت را تعلیم ندهند ، نسعی نامی میپردازد. بالاخره مخالفت

او ناسقراط نجائی میرسد که میگوید : «هیچ چیز درسقراط زیبا نبود

مگر مردن او ! »

### دين فرو تد به نيچه

مرواد یك قسمت ازامکار خود را ازملسمه بیچه اقتباس کرده است. او زمانی بقدری آثار بیچه را مطالعه میکردکه ارترس ایسکه مبادا امکار او دروی نعود کند ، مدتی ازخواندن آثار بیچه خود داری کرد .

ازحمله عقائدیکه مروئد ازبیچه اقتباس کرد ، مکر تصعید غریزه جنسی است . البته قبل ازاو گوته ، مووالیس و شوینها و کله Sublimare که معنی «تصعید» میدهد و از کلمه Sublimation مشتق شده ، در مورد تصعید غریزه جسی مکار برده بودند و لی نیچه برای نخستین مار این کلمه دا به مسی و سیعتر بکار برده .

نیچه کلمه تصمید را نه تنها درمورد غریزه جنسی ملکه درمورد

<sup>(\)</sup> Lebensphilosoph

دقابت هنری هم سکاربرده است . مثلا او میگوید میل مرد و حشی با داددادن دشین و غلبه کردن براو ، مسابقات الهیك و دقابتهای هنری در آمده .

وهمین میل به غلبه و امیتو آن بصورت نوشتن بك اثر عالیتر ، و کشیدن یك تا بلوی بهتر و ساحتن یك مجسمه زیبا تر ، اوضاء کرد .

#### خدمات نيچه

زرگترین خدمت نیچه مالم شری، تحقیقات روا شناسی عبیق اوست او ارتباط زدیکی که اصول مختلف اخلاقی ما حالات محتلف روانی دارد آشکار ساخت از خدمات دیگر او آراد ساختن انسان از تقالید موروثی مود. او آدمی را از مضای آلوده و کثیف موهومات مذهبی خارج کرد و بعضای باك و مرحبحش و مورایی دیبای حقیقت رهبری نمود.

او سان داد که علم اخلاق پر از نقس استومتابعت کور کورا به از هر بوع اسول اخلاقی اعم ازدیمی و یافلسفی اموحب سدر اه تمالی روح میگردد.

او نشان داد که احلاق باید مجموعه ای ار تواعد عملی برای احیاء کردن شور حیات در انسانها گردد و آنها را برای یك زندگی عالیتر و بهتر آماده سازد نه ایسکه وسیله ای برای خاموش کردن مشعل وجود او وسوز ایدن بهترین امگیزه های حیاتی او گردد .

بیچه سان داد کسانیکه سمادت را در کشتن خواست زندگی میجوند، درحقیقت خودرا قبل ازمرك میکشند. تن اینگونه افراد مقبره ای بیش برای جان آنهانیست. روح آدم زنده مانند آبشارنیاگارا سرشار از نیرو و حرکت است. حال آبکه افرادیکه روحشان با تلقینات سوء کشته شده لاشه متحرکی بیش بیستند.

نیچه نشان داد که قیست اشیاه درنفس خود آنها نیست بلکه این انسان است که قیست آنها و آرتمیین میکند . وهرطبقه ازمردم هم درتمیین فیست اشیاه ، برحسب وضع اقتصادی ، روحی ومحیط خود اختلاف دارند . بهمین جهت خواجگان یك نوع ارزشهای اخلاقی بنعصوصی دارند و طبقه زیر دستشان هم اوزشهای احلاقی نوع دارند . آنچه خواجگان خیر میدانندور نظر زیر دستان شراست . و آنچه زیر دستان می پسندند موردندرت خواحگان است مثلا خواجگان شحاعت و نده دلی ، ماحر اجوایی ، کسب پیروزی را نیك میدانند ولی طبعه زیر دست ، رحمت ، تواضع ، حس و مهر نامی را نیك میدانند ومنظور زیر دستان هم ازوضع یك چنین اوزشها اینست که اقویاء را اسیر و منعاد خود سازند .

او نشان داد در بین این زیردستان ازهه خطرنا کتریهودیها هستند که برای بخستین بازسر بشورش برعلیه حواحگان برداشته ایدو با الطایف العیل آیها را معاد خود ساحتند ، یهودیان ازراه مدهب ووضع قوابین و تبلیغات دامنه دار ، خواجگان راعد و عبید خودساحتند .

آنها بودند که معادله خیر = نیرومندی وخوشنختی و شراهت را مبدل کردندنه معادله: خیر = تواضع ، خلم ، مهرنانی ، رهد و غیره و حدول از رشهای اخلاقی خواجگان را اذبین نردند .

آنها نودندکه باتفالیم منعظمسیعی،قهرمانان دم دانسوی نردگی و انعطاط را تدندو سکوت قبرستان رادر کشور پرخوش و خروش ایتالیا حکمفرما ساختند.

سیچه نشان داد که مه تنها قوامین احلاقی ساختگیو قرار دادی است و اکثراً مدست مردگان تدویل شده ملکه مساهی مانوامیس طبیعت و معالف ماحقیقت وواقعیت است.

بالاخره بیچه بود که موحب پیدایش اکز بستانسیالیسم، پسیکو آبالیست، اثیل اثیک هار نمان و فلسعه تاریخ شینگلر کردید و در بعضی مسالك سیاسی تأثیر و بغو ذ بمود.

وبازخود اوبودکه پرده از روی سفی اسراد روانی برداشت و سان دادیا چه بیر نگهائی اسانها، ضعفهای خود داپنهان میسازندو حتی بوسیله ضعف های قوه ۴ قوی می گردند! آری، نیچه درعالم مجهول روح اسانی اکتشافاتی کرد که همیشه موود توجه معکرین خواهد بود. بیچه جهان دا ذرا

جستجو کرد والحق تااندازهای توانست آبرا پیداکند. نیچه خود گری ، خودشکی و خودنگری را آموخت ومانند اسیادماهی، باقلاب خود بصیدامکار زیده می پرداخت و افکار دیپلشده دیگر آن راقبول نداشت.

درون بیچه یك نیروی ا مفجاد شدید خمته بود و این بیرو در كلیه حملات نوشته هایش دیده می شود. علاوه بر این بیرو، در كلیه امكاد پراكنده اش! آرادا بدیشی او آشكارا حلوه می كند. نیچه مثل آتشفشان هیچ قانونی جز آتشفشانی نمی شناخت . اگر نیچه خوددا «مخرب خدایان» میدانست ومیگمت «من اسان نیستم، من دینامیت هستم) و (من واقعه ای از و قایم مهم تاریخ "عالم هستم و حود من تاریخ نوع شر دا بدونیم كرده است»، و تاریخ باید «بر قبل از نیچه» و «بداز بیچه» تقسیم بشود، حق داشت.

بزرگترین خدمت دیگر نیچه اینستکه بدستگاه دو حابیون ضربت قطعی واردو تابت کرد که دو حانیون «بجز مه صلیب کشیدن مشرد امی برای دوست داشتن خدای خود میشناختند» و بابر چیدن ساط حقه بازی دو حانیون «کهن دانو کرد و طرح دگردیخت»

نیچه با منطقی قوی تر از ضربت چکش، استدلالات پوچ دو حانیون دا خرد و متلاشی کرد و نشان داد این طبقه تنك نظر و دیا کا دینام دین و دنیا دا میخر ند و یاسر کوپ کردن غرائز طبیعی همنوعان، خود به پتری میرسند در تدام نوشته های نیچه قدرت و حرادت خوق العاده ایست تو گوئی که فکر او قطعه آهن گرم شده ای است که تازه پس از کوبیده شدن از دکان آهنگری بیرون آمده است.

# مرد برتر وقرزند برتر او

نیچه که یك روانشناس ماهری بود به این داز پی برده بود که گاهی
برده در زی او ماب میآید و برای اینکه برتری خود را نشان داد با نواع و
اقسام حیل متشبت میشود . مثلا گاهی برده برا تر ضعف نفس تادك الدنیا
میشود. نیچه در این باره چنین گوید : «دستاویز مبتذلی که زندگی زاهد دا

قابل تعمل میکد ایستگه دایم بجنگد انهم باکی؛ باخودش؛ دائم از پیروری شکستی رود و از شکستی به پیروری برای انجام این مبارده باید دشمی در برابر داشته باشد . او را برای خود میتراشد چون باتوان هست. مبارزه را بدشمنی درویی تبدیل میکند و باخود می پیچد انسان طبیعی و تندرست تنها بیرون ازخود دشمن دارد نه در درون ! پسخود ببلند پروازی وخود پسندی دلبستگی دارد ، سلطه طلیی وشهوت را نیز در برابر خود میگذارد تازندگی باتوان خود را نصورت میدان نبردی در آورد . درین میدان فرشته ای و اهر به نی را بسواف و امیدارد ، گاه این را پیروز میکند، میدان فرشته ای و اهر به نی را بسواف و امیدارد ، گاه این را پیروز میکند، گاه آیرا ! > (۱)

نیچه مرد اراده را دوست میدارد که چون «درخت کاج ملند اساکت و سخت و معرد میروید و چوش از بهترین و بر مترین و عالیترین چوبهاست. و از باد و شوا و از هر آنچه بامکانهای بلند آشناست اسوالات قوی و نیرومند میکند. و خود او باین پرسشها پاسحهایی قوی و فاتحانه میدهد بنچه در جستجوی عالیبردان و یا «شیران خندان» است که در آتش بلا چون طلا میخندندو از هیچگو به خطر نبهراسند! و مردی را دوست میدارد که در راه بیل عظمت ، قادر است آنسوی نیك و بد را به بیند و حکمت تلخ و شب ژرف پرستاره را دوست دارد و قایق حیات خود را بسوی در باهای بیکران میبرد ، او دوست میدارد مردی را که خود را در آخوش حادثات میافکند و از نیش حوادث نوشینه میسازد .

مرد رتر (۲) کیست ۱ مرد برتر کسی است که آنسوی نیك و به

(۱) از د آدمی پر آدمی افغاله دست شكن و بت ساز ۱ بقلم

د کتر هوشیار ، مجله «موج» شماره اول سال اول .

(۲) کلمه « مرد برتر » که از ابداعات نیچه انگاشته شده <sup>۱</sup> صحیح نیست . زیرا این کلمه در نوشته های یك نویسنده یونانی (لوسین ) که درقرن دوم بعدازمیلاد میزیسته نیز دیده شده . این کلمه در آثار ( لوسین ) ، ذکر شده ، هانریش موللر ، هر دروژان پل و حتی گوته این کلمه را بکاربرده اند . گوته آنراد ( هارست ذکر کرده است .

قرارداردمردبرتر کسی است که بر از تعاعات صعود میکندو آنکه بر از تعاعات صعود میکند آنکه بر از تعاعات صعود میکند بهربوع تر اژدی میحدد «حوب چیست! . . دلیری حوب است . » «خوب چیست ؛ هرچیزیکه در اسان احساس تو ابائی ، حواست تو ابائی و حود تو ابائی میافز اید حوب است . بد جیست ؛ هرچه از با تو ابی سحشه بگیرد بد است »

آدمی به تسها باید خود را قوی سازد بلکه باید بکوشد اولاد او سی قویتر ازاو شوید در «چین گفت رز تشت» بیچه دراین بازه باعباراتی شعرین جین مینویسد :

«تو حوایی و بچه وازدواح میحواهی ولی من میپرسم آیا تو واقعاً
یک مرد هستی که حرات حواستی بچه را داری ۲ آیاتو پیرورمند، مسلط
برحواس ، مولای فضائل خود میباشی ۲ د ویادرین میل ، تنها عریزه
خیوایی واصطرار و رهائی ارتبهائی و یاعدم سازش باخود ، وجود دارد ۲
امیدوارم این فتح و آرادی تست که آرزوی بچه داشتی را میکند . تو
باید سای یادگاری ریدهای ارفتح و آرادی خود بریا کنی . تو باید فراتر
ازخود بسازی ولی اول باید خود را حسماً و روحاً کامل بسازی، تو ساید
فقط بتولید مثل پردازی بلکه باید خود را سوی بالا برایی ۱ دادواح را
من ازاده دو مر برای خلق آن یک بعر میدایم که بر هردوی آبائیکه
او را بوجود میآورید ، بر تری دارد »

# بد چیست ؟ ۰۰۰ خوب چیست ؟

سیچه باره ای اربادداشتهای خود که قسمتی ارآن را درمیدان سان مارکو (و بیز) بوشته بود تعت عنوان «آسوی بیاثو بد» (۱) (۱۸۳۳)و شعره احلاقیات (۲)(۱۸۸۷) جیم آوری گرده منتسر ساخت. وی بدینوسیله تغییری درمناهیم اخلاقی پدید آورد دراین کتاب وی شرح معسلی راحم به دو لمت اول را حواص در موردعوام بکلامی بردید بعداً معتی این دو کلمه پست، بیقیمت و بدگردید کلمه

<sup>(1)</sup> Jenseits von Gut und Bose

<sup>(</sup>Y) Zur Genealogie der moral

دوم را عوام در مورد حواص بکار می بردند و معنی آن با مأنوس ، حطر باك ، طالم و مضربود. با پلئون Bose بود

کلیه Sut همدو معنی داشت. خواص معنی این کلیه را «دلیری» و «توابائی» و «سلعشوری» و «خدامانند» می دانستند. Gut مشتق از Gott ا است و در بین عوام معنی این دو کلمه مآبوس، صلحجو بی آزار و مهربان بود

سابر ابن درایسجا سو موع اخلاقیات در میحودیم اخلاقیات عوام و اخلاقیات خوام داخلاقیات خوام کان احلاقیات موط و استعطاط آبان مود و احلاقیات موعدوم از آن دومیان چابکه برای دومیان کلمه virtns و یا (مضیلت) مردا سکم و شجاعت مسی میداد.

ما سلور که احلاقیات در توانای است میچان مساعی آدمی باید صرف برتری باهتی شود. سر باید تعالی یابد، همرد برتر هدف است به بوع سری برای اینکه سرتمالی یابد، بایدخود نوع بشر در این داه گام بردارد زیر اطبیعت دره کر اصلاح نژادهای خود نیست! طبیعت به تنها دره کر اصلاح نژادهای خود بیست بلکه معمایت ارضعاء و با بودی اقویاء می پردازد. بنابر این عشق چایکه شوپهناور تصور میکرد مبتنی براصل انتخاب صحیح برای برطرف کردن نواقس زنومرد و تکییل شخصیت آنان در اولاد بیست عشق باید اجباری باشدیمی باید بهترین و توانا ترین و شایسته ترین افراد باافرادی نظیر خود از دواج کنند زائد مردان دا باید بوجود آوردن افراد و فاسد آنان بتدریج از بین برود هدف از دواج باید بوجود آوردن افراد

هرچه بر تعداد امرادتواناوشایسته امزوده گردد ، تبدن بیشترپیشرخت میسکند زیرانیچه «تبدن را دارای مرکزی ودلی میدانست که متربان آن دل و قایع را بوجودمی آوردو جریان تبدن را ادارهمی کند. این مرکز واین دل در نظر اوام اد آخریننده اند (۱) » و امراد آمرینده هم افراد تواناوشایسته هستند .

١ - ادمقاله بت سكن وبتساؤد كتر هوشيار

رای اینکه یکدوست ملندخوب بروید، ریشه های سحت در اطراف سنگهای سخت لاز است مردهم باید حود را سختی عادت دهد تا توابا و نیرومند شودو برای ایسکه بو ایم خود را سختی عادت دهیم باید دارای ازاده ای قوی کردیم، پس «هرچه می حواهی بکن ولی ابتداعد را در می اشحاصی باش کسه می توابند ازاده کنید. بیچه دوست ندار دکسانی را که میل بدار بد بدون خطر لحظه ای سر برید به و بدش می آید از زمیمی که در آن کره و عسل در اوانست پیدایش تر اژدی از روح موسیقی

هیچ میلسو می سان بیچه محمد بده است. حده بیچه قهقهه بود. نی، ذار له ای که کامهای ملسمی کهن راسحت تکان داد. حده بیچه از کتاب (بیدایش تراژدی از روح موسیقی) (۱) که یگانه کتاب کامل اوست، شروع می شود، اودر این کتاب ازدو نوع خدا که در هنر یو مان مورد پرستش بود، صعبت می کند: یکی دیو بیسیوس و یا حدای شراب، مستی و لمت در فعالیت و ماحراو رقس و درام است و دیگری آپولن خدای صلح و آسایش و تعکر و یا حدای هنر های زیبا. بهترین هنریونان شامل هر دو نوع حداست یعنی هسم مردا مگی دیو بیسیوس و هم ر ما مگی آپولن را دار است.

باد زترین مشحصات درام یو بان تسلط دیو بیسبوس بر بدینی بوسیله هنر است. یو با نیان خوشبین بود بدو نیش زندگی را شدت احساس میکردند معدلك میکوشیدند بوسیله هرمردا به با تراژدی رندگی دوبرو شوند و بر آن پیرود گردند. دو نظر نیچه بدبینی نشانه انعظاط و مساد و خوشبنی علامت سطحی بودن است و آنچه مطلوب است حالتی است و بعنی توانایان دو یعنی نیاک آگاهند که زندگی شر است و معدلك بادلیری بتراژدی دندگی دوبرو نیک آگاهند که زندگی شر است و معدلك بادلیری بتراژدی دندگی دوبرو میشوند. نیچه میگوید و جود تراژدی در هنر یوبانی حود دلیل بر اینستکه بونانیان بدبین بودند و ولی بدبینی یونانیان از توابا ای سرچشمه میگرفت

<sup>(1)</sup>Die Geburt der Trajodie aus dem geiste der Musik

نه از توانایم.از این و سدستنی یو نان عظمت داشت و مایه سر فرازی یو نان گردید .

نیچه کتاب «پیدایش تراژدی ازروح موسیقی، را به واگنر اهداء کردذیرا عقیده داشت که واگنر بااستماده کردن از اساطیر آلمانی موجب تولد جدید تراژدی ارزوح موسیقی شده و بدین وسیله پل حدیدی را بنا بهاده است.

سچه مطور کلی ازافلاطون خوش نبی آمد و معتقد بود بهترین علاح برای امراس اطلاطوبی، خوابدن نوشته های د توسیدیدی، مورخ بو نابی است که دلیرانه باحقیقت روبرو شده ما سدافلاطون حود را درابرهای ایده آلیسم معفی بکرده است «هراکلیت» و «اپیکور» راهم دوست میداشت ریراآبان هماز ایده آلیسم گریزان بود بدا بیچه «اپیکور» را بررگترین مردان عالم میداست ریرا اپیکور منز بدگی راکشم کرده و دریافته بود که سعادت در اینستکه بشر خود را نعت دبسپلین سخت قرار دهد «ما تیراد بولد» یکبار اظهاد اشته بود که یونان از مهترمیشناخت وی گفت که یونان شادمایی وااز راه ربیج کشیدن بونان را بهترمیشناخت وی گفت که یونان شادمایی وااز راه ربیج کشیدن بونان را مورده است و ادبیات یونانی هم گواهی میدهد که یونانان بیوسته مشته شر رامورد مطالمه قرارداده سمی میکرده اند آنرا حل کسد. خهان ادبی یونان باواقیت تطبیق میکده بسی دبیای درد آلود راهما بطور که هست شرح میدهد ولی در عین حال تلاش برای پیروزی بردرد و رنج در آن دیده میشود. (۱)

سیچه شرک بو مان قدیم را بر خدا پرستی ترجیح میدهد. در مظر او در شرک افقهای و سیم آزادی در برابر بشرگشوده میشود ولی آئین یکتا به پرستی بشر زامقید میسازد وموجب رکود مکر او میگردد . در نظر او بزرگترین خطریکه شر در ادوارگذشته با آن دو بروگردند عقبده توحید

۱ ـ نیچه در یکی از نوشته هایش میگوید: مقط کسیکه می تواند نام بزدك را تحمل کند، میداند چگونه مثل یك ایز دالیی بخندد.»

می باشد، و نفوذ و تاثیر یکتا پرستی هنوزاز بین نرفته است د قرنها پس از ایسکه بودا در گذشت، آدمیان سایه اورا درغارش نشان میدادند و ابن سایه عظیم و مخوف بود. خدامرده است.ولی هزاران سال پس از این احتمالا غارهایی پیدا حواهد شد که در آن سایه اودیده خواهد گشت. و ما بایستی با این سایه بعنگیم».

#### مسيحيت

همانقدر که نیچه از درهنگ بو را نی خوشش میآید از مسیحیت سرت دارد ریچه اصولانه دین عقیده ندارد. در نظر او تمام ادبان روی اساس یک دروغ مقدس تراردار بدو باشرین این دروغ برو حانیون هستندو روحانیون بااین دروغ مقدس جهانی را آدریده اید که خدای آن بر طبق قوانینی که دوحانیون وضع کرده اند، اشخاص را مجازات میکند. احلاقیات در نظر او اساسا جبه معی داردو محصول ضدیت باقوانین وسلوك طبقه ممتازه استو اصلاساسی آن اینستکه چیزهائیکه امری حیاتی و خوب مستند در بك سطح قراد دهدو تحقیر و با بوشش کند.

ولی مسیحیت اذهبه ادیان بدتر است. معنی مسیحیت در قاموس نیچه «یك لمنت بزرك،یك تماهی درونی عظیم، یك غریزه انتقام بزرك» می باشد برای او مسیحیت یك لکه ابدی بردامن بوع بشراست.

نیچه پولس رسول را مخترع مسیحیت می داند و عقیده دارد که در دنیا فقط یک فر مسیحی بودواو هم خود مسیح بود که مصلوب گردید. بامردن او دین او هم از بین دهت وی مسیح را آدم در بب خورده ای می داند که در آحر عمر یی برد که فریب خورده بود و آخرین سخنان مسیح را که عبار تست از: خداوندا ی خداوندا چرا مرا ترك کرده ای ۲۵ تشبیه به آخرین سخنان دن کیشوت که در بالین مرگش گفت تشبیه می کند.

نیچه بایك لمین مخصوص كلمه «منحط را بكار میبرد . در نظر او «استساط» محصول دورهای است كه در آن مردانگی از بین رمته و ناتوانی تقدیس یافته است. مسیحیت درچنین دوره ای بدنیا آمد و در نتیجه مسیحیت

محصول «یك نوع مرش هولناك اداده استه . مسیحیت دو بین مردمی دواح بافت که مناید» دا فراموش کرده و «توباید» دا یادگرفته بودند. پس مسیحیت محصول ضعف است و برای ضعفاعیك مرهم تسکین دهنده تواند بود . ولی برای اقویاء ، زهر قاتل است . آری ، بعد ادطهود مسیحیت ، مردم تعالیم ایپکود واپیکتی تس دا فراموش کرده خود دا بوعده دنیای فردا گول میزدند و بوسیله آن آدامش می یافتند ولی دد اشخاس دنده دل و بیرومند مسیحیت ، مثل سم اثر کرد و آنان دا بسرعت دو حا و جدما کسل و علیل ساخت .

را در نظر او مسیح برطبق اصولی که مخالف آنچه مسیحیت مردم را زیرا در نظر او مسیح برطبق اصولی که مخالف آنچه مسیحیت مردم را بآن دعوت میکند ، میزیست . در نظر او انجیل خوشیهای حهان دیگر را وعده میدهد حال آنکه مقصود مسیح از «سلطنت حدا» سلطنت ماوراه الطبیعی نیست. سلطنت خدا چیزی نیست که شخص درانتظارش نشیند ، سلطنت خدا دیروز وامرور وهردا ندارد اسلطنت خدا درون دل ماست و درهمه جاست وهم درهیچ حا بست . مسیح سرای آخرت اعتقاد نداشت و اراحساس گاه ومجازات هم آزاد نود .

منا رین در نظر نیچه مسیحیتی که امروز وجود دارد ساخته و پرداخته کشیشان است . عامل اصلی خرا بهائیکه در تعالیم مسیح و ارد شده ، پولس رسول است که مسئول اصلی کلیه دروغهای مسیحیت می باشد .

درنظرنیچه مسیحیتیکه خود مسیح تعلیم میداد، انقلاسی برضه امتیازات طبقاتی بود و مسیح میخواست اصلاحاتی درجامه کد ولی یهودیان متنمهٔ مسیح را کشتند تامانع این اصلاحات شوند و پس ازمرك او تعالیمش را بغم خود تحریف کردند و اشاعه دادند تاهمچنان بخراب کاریهای خود ادامه بدهند.

ازنظر نیچه بهشت نه تنها واقعیت ندارد (زیرا رستاخیز پس ازمرك وجود ندارد) بلکه اصلا امکان ندارد که بهشتی وجود داشته باشد ا کسانیکه

معتقدند بهشتی وجود دارد یم خام درسر میپرودانند زیرا خوشی فقط درجای میتواند نوجود آید که قابلیت احساس دردهم وجود دارد بل باید گفت حد اکثر خوشی دا کسانی میکنند که احساس توابایی احساس حد اکثر درج دا دارید . سابرین ایده آل کساییکه حهانی دا میجویند که در آن درد وابدوه اصلا وجود بدارد ، واقعیت ندارد . این بوع ایده آل درحقیقت بك حواب ، یك اعهاء ویك مرك است. بعقیده بیچه پیروزی ازاین ایده آل دروغ ، موجب میشود نقد دا اددست داده و بنسیه دلحوش باشیم و در بتیجه معت و دایگان خوشیهای این حهان دا از دست میدهیم و نیریك بازاییکه این دروغها را بافته اید مجال میدهیم حد اکثر از خوشیهای زندگی بهره مند شده بیش ادبیش گستاخترولگام گسیخته ترشوند.

### اخلاقيات

هبح اغراق نگفته ایم اگر بگوئیم تأثیر و نفوذیکه بیچه در قلمرو اخلاق نمود، هیچیك از فلاسفه گذشته نکرده اند. آنفدر که نیچه در نازه احلاق نه نخت میپردازد ، در نازه نظریه معرفت و نظریه طبیعت عالم نعت سیکند وقبل از اینکه ری یك مصلح اجتماعی بایك هنرمند و بایك شاعر و با یك استاد افت شناس باشد ، یك معلم احلاق است مستهی اصول اخلاقی او ، مصبغ نصبعه مخصوص نخود است .

بااینکه نیچه اهمیتی خاص به اخلاق میدهد ، ممذلك دركلیه آثار خود به اخلاق مرسوم این زمانه حمله ور میشود . . البته مقسود او ازاین حمله آننیست که هرجومرج اخلاقی ایجاد میکند او مغالف بااحلاق نیست باصطلاح او غیر اخلاقی Unmoralisch نیست بلکه Immoralisch است. یعنی اعتقاد به ارزشهای اخلاقی مرسوم زمانه ندارد و یك دنیای اخلاقی مخصوص بخود آفر بده که در آن معیاز برای تشخیص نیك و بد کاملا با سایر معیار های اخلاقی فرق دارد .

او مقدمتاً بسیرات اخلاقی بشرحسله میکند زیرا بعقیده او تمام کوشش

هلاسغه و پیامبران اینستکه روابط بشر را مااین دنیای خاکی قطع گرده، واوراباکلمات پوكوتوخالی از قبیل «امر مطلق» و «امر الهی » از زمدگی د سوی معروم كنند .

یکی دیگر از موضوعات اخلاقی که فلاسفه و پیامسران در ماره آن تاکیدکرده امد ، و بیچه مآن حمله و رشده ، موضوع شفقت است .

شفقت در تقریبا کلیه مذاهب و فلسعه ها ، یك احساس شرافته دانه به واسانی انگاشته شده ولی آیا و اقعا شعقت یك احساس شریف و عالی است؛ ظاهر آ بوسیله شفقت ما نسبت به یگر ان اظهاد همدودی می کنیم درصور تیکه در اطلی امر ، شعقت چیزی غیر از «خودخو اهی پنهان» ما نیست ؛ ذیرا علی اطهاد همدودی ما سبت مدود مدان اینسکه می ترسیم مبادا ما هم دو چادد در دهای آنها شویم و بهه ین سبب بآ به ااطهاد همدودی میکنیم . لذا این مسئله دو آخر امر بخود ما در می گردو چدان از تباطبا فرادی که مورد همدودی ماقر اد گرفته امه ، ندارد .

معقیده نیچه ترحمهم درای شخصیکه ترحم می کند و هم برای مردی که مورد ترحم قرار می گیرد هردو بداست . ترحم برای فردیکه مورد ترحم قرار می گیرد بد است چون کمکی بسمادت و کمال او نمی کند و وحتی او را ربون وجوار میسازد . زیرا ترحم ایجاب می کند که شخص کمی تمکین بموده حتی بنفس خود بچشم خواری بمگرد . ما بسبت بافرادی که مورد توجه واعجاب ما هستند ترجم نمی کنیم .

ترحم ما نسبت بافرادی است که خوارو ذلیلاند .

مرد رحیم، از « اکونومی روح » غامل است . او میخواهد کمك کند غامل از آنکه زنع بردن برای تقویت نمس شروری است .

تهذیب نمس فقط از طریق رنج میسر میشود وسعادت نهائی از آن مردیست که نرخودغلمه کرده است .

ترحم برخلاف آنکه شایعست مبتنی بر غیرخواهی نیست.

تمام سلوك ودختار انسانی اجباراً مبتنی برشود شواهی است . ترحم یك نوع شودپرستی بسیار پست می بلشد . ذیرا انسانهم خالق است وهم

مخلوق. ترحم قست « مخلوق » انسان راکه باید سوغته شود واز بین. برودیمی پروزاند در حالی که باید قسمت خالق وجود انسان پروزش یابد.

تعلیم دهندگان «ترحم» مقط جنبهٔ «مخلوق راکه صرما جنبه حیوایی است به ورد توجه قراره بی دهند. آنها به سبتیکه « خالق است و وقار وعظمت انسان در آن نهفته شده کاری نداز بد . ترحم کنندگان نه خود را دوست می داد ندو نه دیگر آن را آنها طرف را که بیمار است، با ترحم بیمار ترشمیکنند و جود را هم مثل او بیمار می کنند زیسرا ترحم روحیه انسان را ضعیف می کند .

نه تنها حس ترحم اذخودخواهی سرچشه گرفته ، ملکه غیرخواهی ودوست داشتن همنوع نیز ، اذخود خواهی مایه می گیرد . بعبارت دیگر ما درای فراد از نفس خود ، دوی بهمسایه خود می آوریم وطرح دوستی بااو می دیزیم نیچه این بوع محبت دا « محبت مضر برای نفس » می خواند ، ذیرا بجای ایسکه فرد با نفس خود مواجه شود و آنرا بسر حد کمال برساند ، اذخویشتن فراد کرد ، بیها نه خیرخواهی و نوع خواهی به دیگران پناه می آورد ،

پس خیرخواهی هم نوعی < انسانیت∢مستتراست نامنی

نیچه نشان داد که اسول اخلاقی قطعی ومطلق نیست بلکه اعتباری وقراردادی است . برخلاف کانت که عقیده داود اخلاقیات قوه ای است که برطبیعت حکومت میکند ، نیچه معتقد است که اخلاقیات قوه ای نیست که برطبیعت حکومت کند وامری مصنوعی است .

قانون طبیعت دراعماق وجود ما ثبت شده است وما نمیتوانیم از آن فراد کنیم . واین قانون هم تا بع اخلاقیات نیست و چون تا بع اخلاقیات نیست، مانمیتوانیم با آن مغالفت کنیم .

باین طریق ، نبچه وجود آزادی از ادمزاانکار میکند چون آزادی ازاده نیست، مسئولیت هم نیست وحتی جانی دراز تکاب جنایت کاملایی تقصیر است ، اذینرو در نظر نیچه مجازات اذنظر مواذین عقلی عملی مابجاست زیر ااذیکسو آدمی در اد تکاب جنایت تقصیری ندارد و ازسوی دیگر مکامات، امکان پذیر بیست ، یعنی سیتوان تلامی یك عمل دا عینا بی کم و کاست از مرتکب آن عمل گرفت ، آدی ، هیچ عملی دا سیتوان تلانی کرد ذیرا اعمالیکه باهم مساوی باشند ، وجود خادحی ندادند . (۱)

ازسوی دیگر جانی دارای مضائلی است که باید مورد ستایش قرار گیرد زیرا حانی جرأت آنرا داشته است که برعلیه جامعه شوریده اعمالی دا مرتکب شودکه او را درمهلکه میاندازد . او مطیع امگیزه های نردگی نشده و برطبق آرزوهای خویش زندگی کرده است .

مرد برتر ، مردیکه حوهر دارد ، میبار های احلاقی موحوده را قبول مدارد ، او فراتر از بیکی و بدی میرود. او اساسا آدمی است غیر اخلاقی ، ویك چنین مرد ، هسگام ترك مراسم وعادات آباء واجداد حود راهی را در پیش میگیرد که نمیداند درانتهایش چیست .

نیچه عدم سازش آزادی با احلاقیات مردم را اعلام کرده میگوید مرد توابا اگرچه برطبق اصول اخلاقی مرسوم زمانه تربیت میشودنباید همیشه در اسازت چنین تربیتی باقی ساندیلکه بایدبر آن بر تری حوید یعنی و نتیکه تعلیم و تربیت ، روح او را دیسپلین کرد وی باید خود را از قید این اصول برهاند و احلاقی تازه برای خود بیاوربند .

سپچه سا اعلام میکند که اخلاقیات ندبیری ماهرا به است که یکنوع (۱) قدماگفته بود به چون قانون وجود دارد، قانونگز از لازم دارد، ولی نیچه چون مقیده دارد که اسان دراعمال خود سی احتیار است از اینرو میگوید نه قانونگز از وجود تواند داشت و به قانون ، بطور کلی آذادی اراده برای نیچه یک لولوی است !

و مهمان دلیل که آزادی اداده وجود مدارد. حمایتکادان و میمادان دوحی نباید مودد ایداء و آزاد قرارگیرند: ایسکونه افراد را باید ددمان ک د و بعجامه عودت داد. انسانهای ویژه برای معافظت مناهم خود اندیشیدیده آند، خود نیچه میگوید: فرمانروائی فضیلت، نوسیله خود فضیلت برقراز نمیگردد ؛ نوسیله خود فضیلت برقراز نمیگردد ؛ نوسیله خود فضیلت ، آدمی از قدرت دست میکشد و خواست توانائی دااز دست میددرجای دیگر میگوید : دپیروزی اخلاقی ایده آلی مانند هر بیروزی دیگر، نوسایل غیر اخلاقی یعنی دور، دروعگوئی، بهدائتی و بدنامی بدست میدآید. بعقیده د احلاقیات مانند هرچیز دیگر ، عیر احلاقی است : اخلاق خود یکنوع بی احلاقی است : اخلاق خود یکنوع بی احلاقی است :

منابراین اخلاقیات اساسا بنبه منعی دارد و محصول ضدیت باقوانین و سلوك طبقه ممتازه است تا باتوابان بتوابند بر توابایان بر تری خویند بدین ترتیب بیچه توجه مازا از توابایی توابای بتوابای بابوال معطوف میكند و اعلام خطرمی به ید .

سظر بیچه قانونی که زیردستان وضع کرده اید، اساسا برضد زیردستان نوشته شده تا از قدرت آبان بکاهید. ضعفا و قنیکه بصورت اور ادبد، هیچگو په قدر تی بدار بد ولی و قتیکه بوسیله قانون بوع دوستی خود بهم میهویدید، قوی می شوند و بااین بوع ایجاد، بر اقویامسلط می گرد د و مفاومت با پذیر می شوند ه

بیچه می گفت که اخلاقیات معاصر مبتی بریك وحشت فوق العاده از درد (بخست درخودمان وسپس دردیگران) می باشد ، معنی «همسایه خود را با باده و خوددوست بداری اینستکه از درد او با نداره درد خودت بوحشت چاشته باش! دین معبت ، مبتنی بر ترس از درد است ، گرچه مردی که با دیگران اظهار همدردی نمی کند مثل مردی که با دیگران همدردی میکند، خود پرستی مردی که همدردی نمی کند بیشتر خود پرستی مردی که همدردی نمی کند بیشتر قابل ستایش است ریرا ما از درد و از دکنیم ، بلکه بایستی بگذار بم دیگران جهم مزه درد را بچشند و از شربت تملیح درد نیرو بگیرند ، نیچه هم مزه درد را بچشند و از شربت تملیح درد نیرو بگیرند ، نیچه هم مزه درد را بچشند و از شربت تملیح درد نیرو بگیرند ، نیچه هم می گوید .

د برای کسانی که با من رابطه نزدیك دارند ، رنح ومتار که ومرش

و درو: رمی و می احترامی آرزو می کنم و زیرا میخواهم آن تحقیر نفس عمیق ، آن شکنحه عدم اعتماد سفس و آن ،د بحتی شخص شکست سحودده ، برای آبان مجهول ساید : من بابان هیچ رحم بحواهم کردزیرا برای آبان معط یك آرزو را آرزومی کیموآن ایستکه آیاامروز قادرست باشات وساید که وجود آدمی ارزش دارد به آیا می تواند بر پای خود استواز باشد و به

سا براین کمك کردن نتیره روزان ، ترحم از روی عجر و با توانی است ۰

کمك کردن اوروی اواده نشامه داشتن قدرت مون العاده است مضعها ماید مطوری مساعدت شود که آمان اواین کمك شرمنده ویا ضعیعتر نشو به اگر ایسطور برحم بشود وحم کردن به تبها خوب نخواهد بود ملکه قوای طرف واهم درهم شکسته مردا بگی و شجاعت اوراحواهد کاست البته آبچه بیچه تملیم وی داد، شراوت و برحمی واقعی بیود بلکه خصایل بیك مشتی بود که گاهی بصورت ببرحمی بروزمی کند و درحمیقت این بی رحمی عین وحم است ، سابر این بیچه بزرگترین و ند درمیان فلاسفه بود خود وا معلم بد است ، سابر این بیچه بزرگترین و ند درمیان فلاسفه بود و میخواست جهان احلاقی جلوه میداد ولی درحقیقت معلم اخلاق بود . او میخواست جهان ماارزشهای علط قدیمی که طاهر آسیار خوب و زیبا و باطباً سیار زشت و با است ، بجبگد . هدف او باك کردن اخلاق از جن ، وبا کاری، فرو مایگی ، دروغگوئی ، تموی فروشی وردائل دیگر بود که ویر ماسکهای فریبده بجلوه گری میپردازد . بنابر این در بی احلاقی نیچه اخلاق هست فریبده بجلوه گری میپردازد . بنابر این در بی احلاقی نیچه اخلاق هست فریبده بجلوه گری میپردازد . بنابر این در بی احلاقی نیچه اخلاق هست همچنا بیکه در اخلاق سایر فلاسفه بی اخلاقی و حود دارد .

مهترین قست تمالیم نیچه اینستکه شخص به اید کور کورانه اذمراسم
وعادات رور ولو مصورت قوانین اخلاقی مروز کرده باشد، پیروی کند
وباید بشخصیت دردی خود اهمیت سعد وازقانون وجود خود پیروی کند
نیچه درین بارم میگوید: «من تنها برای خود قانون هستم وقانون مرای
همه نمیباشم ولی آنکس که میخواهد بمن متعلق باشد، باید استخوانهای

قوی و پاهای چابك داشته باشد .» درهمین جاست که میچه ماسایر معلمین احلاق به حالفت میبردازد .

مثلا برای کاست عقل درههاه راد روی یك اصل قراردارد و از ایسرو یك نوع موازین اخلاقی، بیکسان کارگر تواند بود ولی بیچه عقیده دارد کسه آدمیان بسا هسم فرق دارند و هر کس بایستی به بیند طبیعتش به چه عملی مایلست و دنبال آن برود ولو تمام دنیا متعالف تمایلات او باشد . کانت میگوید دچنان رفتار کن که از قابو بگزاری تو دستورهایی بر آید که بااستقرار غایات مطلق سازگار باشد » ولی نیچه می گوید چنان عمل کن که مایل شوی همان عمل دا برای همیشه بکراکی ویا دچمان عمل کن که دراعماق وحودت مایلی عمل کنی »

سنارین اشحاصی امثال کاب که در مولی نظیر س Imperative درست می کنند و دراحلاقیات نعسیم شدیها ای از قبیل « فضیلت و « بیکی » و « و طیعه می کنند ، خطر با کند ، هر کس باید فضیلت خود و Imperative خود رایدا کند. » فضیلت هر کس باید محصول خود رایدا کند. » فضیلت هر کس باید محصول احتیاح درون خود او باشد به تحمیل شده از طرف این و آن، هر کس بایستی و اضم احلاق حود باشد ، هر کس باید بجات دهنده حود باشد .

در این باده زرتشت بیچه می گوید: «هرچه میخواهی، کن ولی قبل ادهرچیز دیگر حزو کسایی باش که قادرند ازاده کنند همسایه خود را بایدازه خود دوست بدار ولی قبل ازهمه جزو کسایی باش که قادرید خودرا دوست بدارنده.

دو مظر سچه احلاقیات روی این اصل قرار دارد که ارزش جامه بیش ازارش مرد است و سود پایدار بهتر از شع آنی است . منا برین مرد باید خود را تسلیم مناهع جامعه کند وازچند «تو نباید سکنی» پیروی نماید و این دستور های منعی منظر نیچه روحیه اسان را ضعیف و صعات منفی دراو تولید میسکند در نظر او دستور های اخلاقی نباید از چد فرمان منفی تشکیل شود اخلاقیات باید بیجای چند «تو نباید بکنی»، مرما بهای از این قبیل : هود اخلاقیات باید بیجای چند «تو نباید بکنی»، مرما بهای از این قبیل : هاین کار وا انجام بده ؛ و باطیب خاطر و با تمام قدرت و با تمام آرزوها و

وؤیاهایت آنرا اسجام بده ساواگرنه همه چیز از و گرفته خواهد شد ای ناید صادر کند .

نیچه نظر ز عجیب و نیسانه ای وحدان را تحلیل و تجزیامی کند. او میگوید،که «وحدان حوب> که معلا وحود دارد ٬ محصول تلقیباتیست که از کودکی درما شده است . سامر بن فرمانها تیکه این وحدان مصنوعی صادر می کند، اعتباری ندارد . بکسانی که می گویند : ولی آیا میتوان ماحساسات خود اعتماد داشته ماشیم ۲۴ جواب می دهد : « را ، باحساسات خود اعتماد بکنید ولی درعین حال بخاطر داشته باشید که الهامی که از احساسات سرچشمه مي كيرد ، يوه يك عقيده است. عقيده ايكه خالباً غلط استومشما هم تعلق ندارد. باحساسات خود اعتماد کردن یعنی مطیم وجدان واجداد وآناءشدن وکمتر بحدای درونی خود (عقلو تجارب شحصی) توجه کردنست > بنابراین وجدان بآن طرزیکه امروز در بین امرادشر وجود داود ، صدای خدا نیست بلکه صدای انسان است. بهمین جهت هرصاحب احتراع واشكار والداع ، درآعاز بيوجدان خوانده شده وموردايذاء قرار گرفته دوصورتیکه هرادمغان خوبیکه به بشر داده شده ازدست کسانی بوده است که بخست بی وجدانخو ابده شده اند : هرچیز خوب در آغاز چیزی نو وغیر عادیوغیراخلاقی بوده است. بهمین جهت شریعت نو و لو خوب باشد. چون باعادات ومراسم وعرف مغایرت داود ، الله و بایسند قلمداد می شود . مدینسان علم همیشه تو أم با بی وجدانی بوده و هرچیز نو بصورت قاچاق در جهان بشر راه یافته است .

# فلسفه اجتماعي

معرونست که نیچه از پیروان منعب انفراد Individualism بوده است و آنهم مذهب انعراد اعراطی. ولی خودتیچه ادعا دارد که فلسفه اش داروی اساس اجتماعی طرح کرده است.و هواین بازه میگوید: د حدف

فلسفهمن، استقرار يك نظم نوين براي نيلمنصب ومقاماست نه تحصيل اخلاق المرادي روح زمهدر داخل خودرمه حکومت خواهد کردنه فراتر ازآن > دريظر نبيجه وحدتي بين طبقات محلف احتماع معلى وحود بدارد و هرطبعه آزادانه باطبقه دیگرمبارزه می کند حال آنکه احتماع هم مثل یك حسم است. همچنانکه تمام اعضاء حسم از یاث قانون درونی اطاعت می سایند هما بطور حميع طبعات يكاحتماع بايدازيك قابون متابعت كسد و هما بطور كهمر عشويك حسمكار بعصوصي داردا همچلين هرطلعه اجتماع وطيعهاى بحصوص دارديولي دواحتماع فعلى اوضاع طوزى دزهم وبرهم استكهم كسي خودر امتعورد نيامي الكارد وميتعواهد برسايرين آقائي كند محصوصا براى بوابع واشخاص واقعابرحسته معلى دراين احتماع بكبت باز وجود تدارد دراین اجتماع بجای ایسکه نوانع بقش یك رهبر و فرمانده و ا نازی کسد،چون بیگا،هی،تشکن، مطرود هستند حال آیکه در قدیم،محصوصادر يونان نواسم نفودداشتند ومجترم نودند. درقديم اقويا هحكومت ميكردند ودو ساحت علمو هنر فرما بروا بودندو ضعفاء بهيجوجه تمي توانستند مانم معالیت آنان شوند. در نتیجه هر مردیکه لایق بود، زاهی در احتماع برای خود بازمیکرد ودر پیشرفت درهنك تاثیر سزای داشت.

سادرین عقیده افلاطون که می کوید امر فرما برو ای باید بدست فلاسفه باشد، عقیده نی است بسیار صحیح.

نیچه جامعه را تشبیه به هرم می کند: قسمت زیرین آن توده قراد دارد وقسمت زبرین آن توده قراد دارد وقسمت زبرین آن مردان شایسته. زبردستان باید خواهی نخواهی از نردستان روشنه کر نه او باش!) اطاعت کنید تاهرم اجتماع سالم پا برجای بماند(۱)

هدف نیچه مبارزه بااوباش وضعفاء است که با نیرنك و تزویر مقام فرمانروائی دا دست آودده و بردوشنفكران ومردان شایسته مسلطگشته اید اومیگفت این یك حق طبیعی است که توا با و دوشنفكر بایستی فرمانروائی

<sup>(</sup>۱)درجای دیگرنیچه جامه وابه نرد ،ان تشبیه می کسد که خواه ناخواه پل عده بالای نرد بان ویك عده دیگر با نین آن هستند.

کند قسمت زیرین بنای احتماع باید برقسمت زیرین قراد دیرد.ولی اکنون متاسعا به وضع دنیا معکوس است. دکابدادان و او باشان که حقا بایستی چرو فلمة زیرین سای اجتماع باشد، برصاحبان علم و هنر فرمانروا می کنند و هرمرده شوی مسخره به کمك بول و بیریك، مقام و منصب دوشنه کران دا غصب می کند.

در مطر میچه مردم مثل گیاهان سر بع الرشد مد و تا موقعی که در مرتبه طمیعی حود هستند، دارای زیباتی و پژهای خواهند مودولی و اعظین مساوات و معلمان دمو کراسی، این مظم طمیعی و امهم زده امد مطوری که هر کس و ما کس قادر است مهر ترتیب شده حود را مهر مقامی که دلش می خواهد مرسامد، حال آمکه گلمقامی داردو علف مقامی، علف بباید جای کل را عصب کند!

اشتباه نشود. نیچه نمیگویدکه روشنعکران بایستی خواحگان سرحمو مروت شوید وحقوق زیردستان را پایمال سازید.

نزرگترین صعتخوب در قاموس احلاق نیچه، جوانبردی و سخاوت است در تشت بیچه می گوید: «مضیلت من در بخشیدن مضیلت است» خواحگان مایستی نه تهاحقوق ضعفاء دا بحورند بلکه بایستی بحشندگی بیشه سازید ولی این بحشندگی نباید از دوی ترجم باشد دیرا ترجم تاثیر سیاد سوئی درصه یم کردن احلاق طرف دارد .این بحشدگی بایداز دوی جوانبردی صورت گیرد پزشك، مخترع، شاعر، موسیقی دان، نقاش و سایر دوشنف کران تنها برای خود کار نمی کند. آبان چشه های فیاضند. آنها هم برای دیگران و هم برای خود کار میکنند.

به تیده نیچه نه تنها باید بین کلیه طبقات یك قوم هم آهنگی و وحدت حکمفرما می کند ، بوطن سازیها میدفرما می کند ، بوطن سازیها مایدخانمه دادو دنیارا باید بیك کشور مبدل ساخت. نیچه به طمنه مینویسد: دارو پاشبه جزیره کوچك آسیا» است.

نیچه میلیتازیسم واهری لازم میدانست و پیش بینیمی کرد دوذی میلیتازیسم سچنان شرعظیمی مبدل خواهد شدکه ساؤش با آن امکان نا پذیر خواهدگشت و در نتیجه جنگ خواه ناخواه ریشه کن خواهد کردید. اواگرچه مخالف باحنگ نبود، درجنگهایی که درعصرش در گرفت هیچگو نه عطمتی سی دید. چنانکه در ۱۰ حد ۱۸۲۰ که بین آلمان و فراسه در گرفت، طی نامه ای چین نوشت دنست بجنگ پیروزه دانه فعلی آلمان کم کم همدودیم کاسته می شود، چین مطرم میرسد که آتیه فرهنگ آلمانی مایش از پیش بخطر خواهدافتاد و یکیاد دیگر چین اطهاد کرد. « نظر من دولت پروس معاصر یك نیروی فطر باك برای فرهنگ آلمان است و در طی بامه ای دیگر نوشت: «از اثر آن به مدی جنگ باید بیش از خود جنگ علی دعم آنهه تلفاتش، امدیشناك بود»

سیزمارك گفته بود. « بین ملل بوع پرستی و خود نداز دو اختلاهات با پستی و خود نداز دو اختلاهات با پستی و خطر و سیله خون و آهن حل شود به با آزاء و بلاغت و ولی بیچه در یافت چه خطر بزرگی در بك چنین عقیده و خود دارد و از اینر و وی سخت اعمال بیز ماز ثر ا موردا بتقاد قر از داد .

سچهدر حائی نوشته است که یکبار درخارح از آلمان از او پرسید. آیادر آلمان هیچ مرد در رکی بوجود آمده است؛ سپچه باستهزاء جو اب داده بود :

بای آلمان بیزمادك را بوجود آورده است اساساً نیچه آلمانیان را بهچشم حقارت نگاه می كرد و می گوت آ بجوو مسحیت، آلمانیان را تعهدو كرده است. بعیده او كسیكه آ بجو میخورد نمیتواند آثارهنری را بعهدو بكارهای عیق فكری بیردازد.

#### 公公公

بیمناسبت نیست نظر نیچه دوباده سوسیالیسم نیز ذکر کنیم .

نظر نیچه دوباده سوسیالیسم خوب نیست چه بعقیده او سوسیالیسم

باقائل شدن مساوات برای همه ، موجب نابودی نوابغ را فراهم میکند .

واین امر موجب میگردد ، ملکات فردیه رشد نکرده صدمه زبادبافرادتیز

هوش ومیتاز برسد .

مردم طبیعتاً غیرمساوی خلق شنه الله و این ازمیتهای ظلم و بی انصاعی است که دوانغ دا دایست ترین افراد اجتماع دریك و دیف قراد بدهیم مایك چنین اقدام ، ما موجب میشویم که کاروان تمدن عقب مانده ، اولیاء واقویاء ازاعمال مفوذ ، مصروم گشته در خمول و گمنامی دوزگاردا سر آورند .

و آی به قیده نیچه در اظها را اینکه سوسیالیسم تماوت های طبیعی موجود در بین مردم را اذ بین هیمرد ، دچار اشتباه شده است. ذیرا هدف سوسیالیسم این بیست که همه را دریك سطح قرار "بدهد بلکه آستکه بهمه بیك اندازه فرصت بدهد که مواهب خود را کشف کرده آنرا بنغم خود واجتماع مورد استفاده قرار بدهد .

سنابر آن نیچه مقط بوسیله سوسیالیسم قادر خواهد بودکه بمنظور خود،که کشف مواهب رفیع واستعداد های عالی و پرورش واستفاده از آبهاست، برسد .

#### **\*\*\*\*\***

نیچه به تنها توده ، بلکه دولت را هم معکوم میکند . ولی این معکومیت بملک برای آن معکومیت بملکه برای آن است که مانع میشود اسان بعویشتن شناسی بائل گردد وشخصیت متحصر بعرد حودرا برورش بدهد . دولت بائهدید وارعاب مردم ، آنها را بهمرنگی دعوت میکند و بااقلیت ها د مخصوصاً اقلیت های تیز هوش وروشه میکر سدهنی خاص دارد .

ولی اگرچه نیچه مخالف بادولت است ، با آناوشیسمهم موافق نیست. او مثل دوسو عقیده نداود که انسان با «بازگشت به طبیعت» ، زندگی سماد ته ندانه ای خواهد داشت ، او عقیده مداود که آزادی ، مساوات و مرادری ، طبیعی امد . او برخلاف دوسو عقیده داشت بشرطبیعتاً تیره ددون است و اگر آزادی عمل داشته باشد، بگرك خونخوادی مبدل خواهد شده

انسانها درنظر او طبیعتاً دشمن یکدیگرند وطبیعتاً معروم ارآزادی اند آزادی معصول فرهنك و تمدن است واین آزادی وقتی معنیحقیقی ندست میآید که فرد بدولت اعلان جدك بدهد .

پرستش قدرت (که به بهترین صورت دردولت طاهر میشود) دسم دیرین بردگان است. آزاد مردان قدرت را نبی پرستند واگر دارای قدرتی هم شدید ، آنرا درراه خیر ورفاه مردم وعدالت صرف میکنند در بظر او مردعادل «عالیترین نبونه نراد انسایی است. و او عدالت را فقط محش خاطر حود عدالت دیراهد و آنر اوسیله ای برای وصول بهده ی دیگر بیا بگارد.

بهقیده نیچه قدرت روح بك فرد را میتوان ازروی قدرتی که آن روح برای تعمل حقیقت نشان میدهد ، بی برد ، بهمین جهت آبان که روحاً ضعیف اند ، خیلی بیش ازدیگران ازحقیقت گریزان بوده به دین وخراهات روی میآورند و باین وسیله خودرا اززحمت جستجوی حقیقت آسوده میکند.

نیچه بنکته خوق اشاره کرد وقتیکه به خواهرش نوشت : داگر

نیچه بنکته فوق اشاره کرد وقتیکه به خو<sub>ا</sub>هرش نوشت: ۱۰ کر میخواهی هواخواه حقیقت بادی بتحقیق سرداز ·

انسان میتواند بر طبیعت حیوانی خود بر تری جوید و دیگر حیوان نهاند. ولینقط ملاسفه، هنرمندان واولیاء هستندکه قادرند بیكچنین مرتبه ملىدىرسند. تودەى شهوت پرست بىھنر كەنە علاقەاى بفلسعە داردونە تلاش ىراى تىلط برھواھاى نفسانى مىكىد، ھىمچنان در مرتبە حيوانى خود ياقى خواھد ماند.

رای ایک انسان از حیوا بیت نجات با مد ماید بخویشتن شناسی مائل گردد. ولی انسان قادر بیست بطور طبیعی بخویشتن شناسی مائل گردد. بهمین حهت انسانها بطور طبیعی ترجیح می دهند در جهم شهوات نفسانی سرمی برید و هیچ گونه کوششهای مافوق انسانی برای بیرون آمدن از این حهنم، بنمایند

ولی اور اد کوشا، اگر بخواهند، می تواند از توده یکرنك نجات یافته ، شخصیت منحصر عرد خودرا پرورش داده از جهنم شهوات نفسانی بیرون بیایند ولی شرطش اینست که همرنک حماعت نشده و نصدای درونی خود که دائم فریاد میزند: «خودت باش، توآن نیستی که اکنون انجام میدهی، توهکر میکنی و آرزو میکنی گوش ندهد.

ونیمردم جرآت نسیکنند شعصیت منعصر بفردخود را پرورش بدهند ترساز استهزاء ازیکطرف وتنبلی ارطرف دیگر مردم را وادار می کند بتقلید سردازند و ستهای جامعه را سرستند.

همچنین آزادمردان زیرقید هر نوع معتقدات را می زنند. آزادی ازهمه معتقدات اینست شماریك آرادمرد! ایمان به معتقدات و هر قدر هم عالی باشد و نشانه ضعف است. بجای ایمان آوردن ، باید آزرا بیر حمانه مورد تجزیه و تعلیل قرارداد. مردبا ایمان مردی است که متکی خیر است. او تعلق بخود بدارد ، او برده و آلت دست دیگر آن است. او وجدان شخصی خود ندارد وجدان اورا دیگر آن تمیین میکنند ، او خادم حقیقت نیست و نباید هم خادم باشد زیر ا مرد با ایمان مرد خیلی تنبلی است!

شعار حودقرارمی دهند. به عبارت دیگر به تنهااز تقدیر وحشت نمی کندملکه ما آن معاشقه مینمایند.

### نيچەوعشق

اسکاروایلد می گوید. «فقطمردان ضعیف احتیاج به عشق رن دارند ومردان قوی هسته از آن می گریز بد. ه معلوم بیست این گفته ها تاچه ابدازه درست استولی قدر مسلم ایستکه سیاری از مردان فکور از عشق ورن گریزان بوده اید نیچه یکی از آبها بود. این مرد اگرچه حندین باز عاشق گردید ولی بقول «ویل دورانت» مثل یک میجسمه یوبانی پاکدامن باقیما به حواهرش در بازه پاکدامنی بیچه می بویند «در سراس عمرش، برادرم کاملااز تفریحات پستو عشی شدید بر کبار بود. تمام عشق و علاقه اش به جهان علم محدود بود و فقط عواطف معتدل، برو حودش فرما برائی میکر ددر اواحر عمر، برادرم عمکن بردازایکه چراهر گز بدر حه Amour Passion میکرددر نائل بگشت و هر تمایلی که بشخصیت زبانه داشت فوز آمیدل بدوستی لطیف میگشت و لو آن دارمهوش دارای جذابت فوق العاده ای میبود به میگشت و لو آن دارمهوش دارای جذابت فوق العاده ای میبود به



نیچه در کردید. این دختر زیباو تحصیلکرده بود. نیچه باو پیشنهاد ازدواج کرد. دختر افکاد نیچه دا پیشنهاد ازدواج کرد. دختر افکاد نیچه دا پیشنهانه بودولی از هوش وقاد او که چون خنجر بر نده و تیز بود، می ترسید: از اینرو حاضر نشد بااو ازدواج کند. و بجای اینکه فیلسوف دا به سری اختیاد کند، زن یکی از دوستان نیچه شد. پساز اینواقده، نیچه از ازدواج کردن صرفنظر کرد ولی خواهرش پیوسته اودا تشویق می کرد، زن بگیرد. نیچه همیشه با خواهرش مخالفت میکردولی یک بازوی بخواهر خودچنین نوشت (ولی اکنون بایدترا ازیك

تجربه کوچك بیاگاهایم هنگامی که دیروز مثلهبیشه گردش می کردم ه ناگیان متوجه شدم از کوچه فرعی صدای کسی می آید که باگرمی از تهدل صحبت میکندو میخندد (مثل این بود که تودد آنجابودی) وقتی که آنشخص باشیاس آشکار گردید، دیدم دختری چشم قهوه ای فتان مثل یك غز آل بامهر با بی بین باکه می کند در این موقع دلم کرمی گرفت و همکر نقشه هایی که تسو بر ای از دواجم میکشیدی افتادم و در تمام ساعات بعدی که آبروز گردش کردم، نتواستم از فکر کردن در بازه آبدختر شیرین ، دهایی یام سدیهی است اگر چین مه پازه ای پیشم باشد، خیلی بین خوش خواهد گذشت ولی آیا با فیم حوش می گذرد آیا افکارمن اور ا افسرده بخواهد کرد آیا دلسم بحواهد شکست از ایسکه به بینم چین بازیبی ازمن و بح میبرد حیر ، از ازدواج بامن صحبت مکن ای

شاید علت اینکه بیچه تن نازدواج سیداد این بود که خود را جزو رهبران بشرمیدانست زیراو بیزمثل املاطون عقیده داشت که زهبران بش . ایستی ارداشتن تحملات و رن و در رسه، پر هیز کنند از سوی دیگروی نسبت نزبان چندان حسن نیت بداشت. بیچه بیرحمانه روح زن را به آزمایشگاه فکری خود نرده و آنرا مورد تنجزیه و تنجلیل قرار داده باین حقیقت پی برد که رن عادی مثل مرد عادی ، آدمی است پر آدمی ؛ یعنی وجودی است سر تایا مادی که به ارزشهای عالی کیترین علاقه ای ندارد وازایترو زن هديشه برعليه شوهرش توطئه ميكند وميكوشد معاليت روحي شوهرش وا درهم شکند زن ، در نظر نیچه ، نبایستی بامرد رقابت کند . زن باید در سكوت، بشت جبهه زندكي وظائف مغصوص خود واكه تربيت اولاد و خانه دازی است ، انجام دهد . دراین بازه میگوید : «زن برای دولت همانست که خواب رای برای مرد میباشد 😮 طبابت و پرستاری حقاً بایستی دردست زن باشد ودرآشیزی بایستی طوری زن است.اد شود که بتواند غذاهای بهداشتی بسازد تاتندرستی اعضاء خانواده را تأمین کند . زن بجای إسجام وطائف حود ، اكنون مقش بك ديكتا تور جفاكار را بازى ميكند و بجای اینکه عالیترین امید های مرد را پرورش بدهد ، او را بااغوا و

عشوه گری بنده بیدست و پای شهوت میسازد تابردوح مرد کاملا مسلط
گردد . زن دونظر نیچه ، هیچگونه علاقه ای بهرد نداود و مرد را فقط
وسیله ای برای بدست آوردن فرزند که منتهی الآمال اوست ، میانگارد.
درجای دیگر میگوید که «برابری زن بامرد و لزوم رعایت حقوق
او جزو سخنان باطلست . اصل مرد است . مرد با ید جنگی بود و زن وسیله
نفنن و تفریح جنگیان باشد و فرزند بیاورد . »



## تاريخ درنظر نبجه

بعقیده نبچه سه نوع تاریخ وجود دارد (۱) تاریخ یادگاری که هیارتست از تاریخ مردان بررای و (۲) تاریخ مربوط به عتیقجات و (۳) تاریخ نقادی . تاریخ باید نه تنها ما را آزاد بگذارد که گذشته را مورد انتقاد قرار دهیم بلکه بایستی درصورت لزوم، اجازه بدهد آنرا لنو و باطل انگاریم بعقیده نبچه این دنیا ، دنیای علت و معلول است و مسکن نیست ما خود را از زنجیر علیت رهایی دهیم . بنا برین و لواشتباهات گذشته را محکوم کنیم ، نیتوانیم آثاریکه از آن برجای مانده است ، ازمیان برداریم . گذشته ها برای ما لازم است تا بتوانیم نقطه ا تکامی در زندگی داشته باشیم ولی معذلت اگر کاملا بر آن تکیه کنیم ، دراسارت آن باقی خواهیم ماند .

پس باید ازشر گذشته خود را نجات داد وراهی نو بیدا کرد .

رای درهم شکستن طلسم تاریخ بیچه آمدوز میدهد که بیجوانان دو مدارس کمتر تاریخ تدریس تامیشتر درحال و کمتردوگذشته بسربرند.

## سبك نيچه

سیچه میگوید «سبك من دفس است.» براستیکه سبك او دقس است دفس سریع کولیها ، دقسی مانند دقس آتش ؛ نیچه که حوینده زیبائیهای درونی بود ، پنهانیترین اسراد نویسندگی دا درآثاد خود آشکاد کرد . علی العصوس «چنین گفت ذر تشت» از این لعاظمقامی سی شامنج داردچندانکه در بازه اش توان گفت :

راستی قطعه ای زغایت لطف همچو آب حیات روح افزا قطعه ای نه که بود دریائی موج او جمله لؤلؤ لالا<sup>-</sup>

خواست دچین گفت زرتشت مثل شنیدن یکی از سعوسی های ماعظمت شهوون است . اگر نیچه فیلسوف نمیشد، قطعاً موسیقیدان میکشت معود و تأثیر بوشته او محدی است که اگر دچنین گمت زرتشت و را یك بار بخوانید برای همیشه تصویری از آن برلوح خاطر تان باقی خواهد ماند. این کتابی نیست که فراموش گردد .

مروغی در «سیر حکت دراروپا» در ماره سبك نبچه مینویسد:
«سخس شر است اما بر ازشور ومستی و تعیل شاعرانه و تعبیرات کنایه
آمیز ، سجع وجناس وصنایع بدیمی هم بكار برده ومخصوصاً اغراق و مبالغه را بكمال رسانیده است چنانكه لعن كلام حکیم ندارد بلكه شبیه بكلمات از باب ادبان وشیوه معنی از كتب آسمانی است»

سبك نبچه مثل قوس قزح زیبا وفرح انگیز است . و آنامکه آلمانی میدانند میگویند که پس از گوته کسی درادبیات آلمانی نظیر نبچه نیامده است . گوته شاعری بود که فیلسوفانه مینوشت و نیچه فیلسوفی بود که شاعرانه افکاد خود دا بیان میکرد ، ولی یك برتری نیچه برگوته دارد

## وآن اینستکه امکار وسبك او کاملا بکر و نازه است

### اقبال لاهوري

روح اقبال شاعر هندی هم مثل روح بیچه شمله بوش بود. اقبال هم اشمار تکان دهندهای گفته است. اوهم با بیچه هنسوا شده میگوید. «اکسر خواهی حیات اندر خطرزی،» ودرجای دیگرمینویسد:

ما نوای زندگانی مرم خیز است ر حیات حاودان اندر ستیز است

به دین ما حرام آمد کرایه همه دریاست مسا را آشیاسه مطومان در مثادن حوهر تست همین دریای توعارت کر نست!

میا**ز**ا نزم *بر* ساحل که آنجا بدریاعلطو ناموحش در آویر ود**رجای** دیگر میسراید:

مهمکی،حهحودراجه حوش گفت سوح آویز وار ساحل بهرهبز تو دو دریا به او در بسر نست چو یك دم از بلاطمها بیاسود

سایراین اقبال میل بیجه در خطر، دار باهی می بیند بلکه بعطر دست دوستی دراز میکندتااز شرش درامان باشد!

### شوينهاور ازاظرنيچه

در مقاله ای که راحم نوپهاور تحت عنوان «شوپهاور چون یك مربی» (۱) نوشته است، بیچه شوپهاور را به موشی شبیه کرده می بویسد که شوپنهاور مردم را از عار شکا کیب انتقادی کا ست بیرون آورد و آبان وا بعر اختای آسمان باستارگان تسلی دهنده اش، رهسری کرد. شوپنهاورمانند به فیلسوف حمیمی حهابر انظور کلی مطالعه کردو با بجر به و تعلیل رنگهای که تا بلوی حهان با آن بعاشی شده است، خود را فریب به اد، به میده نیچه، کانت فیلسوف نبود ریرا خود را به حمایق که حزایاتند سرگرم کرد و کلیات

( \ )Schopenhauer als Erzieher

را مدید و حال آ که فیلسوف و اقمی باید سمبول خلاصه حقایق دنیا باشدو اضافه می کند (اگر کسی تصور میکند که بااین بیان می به کانت بی عدالتی روامی دارم ، او نمی داید که فیلسوف چیست. فیلسوف به تنها یک معکر بزرت بلکه یک مردحقیمی بیزهست. بیچه در این مقاله ، شان میدهد که فیلسوف درحقیقت یک معلم، یک راهما یک بیجات دهنده و یک آمور بده آئین رندگایی است سقیده او شوپنهاور از این لحاظ مقامی شامح دارد

بیچه از سه چیزشو پنهاور حوشمی آمدو آنها عناد تست از داستگوئی شات قدم و کشاده دودی . در ظر بیچه شو پنهاور همیشه خوددا همانطوریکه هست شان می دهد و در آثارش تنها باخود حرف میز بندو در بد آن بیست خوابنده از کفتارش خوششمی آید و یاخوشش بی آید از سوی دیگر عظمت و پنهاور در ایست که دراعیاق بدیختی های شری فرومیرود و آزام و بدون دعد عه از آن پیروزمیدا به بیرون می آید و بر تمام بدیختیها علیه میکند. شو پنهاور سا فرازار معیط باهم با خود خود دامی یابد و با ترك مشتهیات بعسانی دیگر فریب او هام دا بیخود د و چون دریافته است که سمادت در این خهان وجود ندارد و خوش بودن دا ارس بیرون کرده میکوشد قهرما با نه دیدگای کند و مرد قهرمان هم سقیده بیچه کسی است که هم بید بختی و هم بخوشبختی به جشم خقارت بگاه بیکد و چیزی خر آنجه هم بید بختی و هم بخوشبختی به جشم خقارت بگاه بیکد و چیزی خر آنجه هست بیچوید.

نیچه باایسکه مدتی شیعته شوپنهاور وواکس بود، دوماً مایند آبان نبود دوح لطیف وسبکپرو از او نبی توانست فلسفه سسگین شوپنهاور و فشار عظیم موسیعی واگنر داتیمیل کند. بهمین جهتوی خودوا ازامسون. شوپنهاوروواگنر آزاد کرد.

هنر

بیچه چنان شیفته هنر بود که درهمه چیزو درهمه جاجلوه هنر رامیدید. وی به دهستی ۶ فقطاز لحاظ اینکه یک نمود استه تیک Aesthetic می باشد، حق می داد که هم چنان وجود داشته باشد.

ذهن نیچه مثل ذهن یك هنر مند منطقی نبود كه استنباطات لازم را از صغری و كبری استخراج كند ملكه طوعای اراحساسات بود نیچه این احساسات را بطر ز معشوش و درهم در آییه آثارش منعكس كرد. روح به را رئیچه چون شعله به آرامش و سكون آشنا سود. وی از آعار تا پایان عبرش تجسم طوعانی اراحساسات بود احساسات که و حود او را سرایجام سوراند و بحا كسترش میدل كرد

برای شوپنهاور معنی جستجوی هنر ، بازگشت به حقیقت بود ولی در قاموس هنر ، فراد ازحقیقت معنی میداد ؛ شوپنهاور عقیده داشت که درد فقط درجهان نبود وجود دارد و هرگاه به «حقیقت» داه یافتیم ، دردهم ازمیان برمیخیزد ، ولی برای بیچه ، درد درقلب حقیقت نهفته بود ، بنابرین نیچه سعی میکرد هرچه بیشتر ازحقیقت فراز کند ودرعالم تصورات بسر برد تاارشر درد دهای یابد ولی شوپنهاور سعی میکرد هرچه بیشتر به حقیقت نزدیك شود تابزیدگی عرفانی برسد ، برای شوپنهاور دیدگی ایده کی ایده کرکت مداوم وهالیت انقطاع ناپذیر میدید .

بنابرین ، نیچه برخلاف شوپنهاور عقیده داشت که دنیای واقعی ،

بیعس گمراه کننده و دروغ وطالم و پر از تناقضات است . برای ایسکه توابیم

زندگای کنیم ، باید بر آن بر تری جوئیم واین دبیای واقعی وا بوسیله

هنر ، از واقعیت خارج کنیم . هنر از احساس قدرت میزاید . آمرینش همری

از تواباعی درونی سرچشه میگیرد . هنرمند سی توانا تر از اشخاص عادی

است واین قدرت فوق الماده اوست که و براقادر میسازد بوسیله هنر جهانی

دبگر بوجود آورد . هنر نیرو بخش است و از اینرو اشخاص با آشنائی با هنر

قدر تی بیشتر کسب میکنند و بر مبتذلات زیدگانی بر تری میجو بند ، حقیقت

زشت و رنیح آور و حزن افز است . هنر چون هراد از حقیقت است ، زیبا و

دلکش و شادی آور و سرو دهنده است .

بیچه به تنها بقای هستی را ازلحاط استئیك قابل توجیه میدانست بلکه زندگی هنرمند را ، عایت خلقت میانگاشت. نیچه از طعولیت شیفته موسیقی بود . حتی آرزو داشت موسیقیدان بشود و آهنگهای هم ساخت تاروی پیانو بنوزاد . از گفته های اوست : «زندگی بدون موسیقی یك اشتباه، یك مصیبت ویك تبعید است» و درجای دیگر میگوید: «آنچه من ازموسیعی میخواهم اینستگه مثل یك طهر بکی اروزنامه های اكتبر ژرف وشادی آور باشد ...» شاید ارهمین نظر نیچه عاشق بیقراد «كارمن» بیزه شده بود .

ولی قبل ازاینکه شیعته موسیقی بیزه گردد، او عاشق واگنر بود. در باده موسیقی واگنرمیگوید که واگنر حهان را ساده کرد وموسیقی را بزندگی و درام را به موسیعی مربوط ساخت. او اشیاء مربی حهان زا که پرقوت و شنیدنی است ، قابل رؤیت ساخت. واگنر درموسیقی ازاحساس در امایی خود استفاده کرد و چنان موسیقی را قوی و نیرومند ساخت که حتی در عالیترین اشخاص تأثیر و بعود میبخشد. وی در عین حال از مادیات گربخت و به موسیقی خود آزادی معنوی بخشید.

نیچه درسراسرعمرخود کسی دا ماندازه واگیردوست،داشت.کتابی در مدح موسیعی او نوشت و آبرا به واگنر اهداء کرد . حتی پس ازاینکه روابط دوستانه اش باواگنر بهمخورد نیچه دردوران جنون، موقع تماشای عکسواگنر با تأثر و حسرت گفت: «زمانی این مرد دا من دوست میداشتم »

## انزواىنيچه

نیچه قسمت اعظم اوقات را دردنیای مه آلود تنهایی بسرمیبرد شاید علتش آن بود که ازسلوك ورفتار اطرافیان خود رنج میبرد چنانکه در «چنین گفت زرتشت» اشاره باین موضوع میکند : من بخروسی میمانم که وارد یك مزرعه شده ودرنتیجه حتی مرغها هم باو تك میزنند ولی من نسبت باین مرغهاکینه ای ندارم. من نسبت بآنها همانطوو که نسبت سهمه ناراحنیهای جزئی مؤدب میباشم، مؤدیم ودرافتادن باکوچك ها را لایق جوجه تیعی نمیدانم؟!

چون سلوك و و فتار اطرافیان خود را نمی پسندید از اینرو با آمان سای محالفت را میگذاشت چندا که اغلب دوستان را ازخود میر نجانید ولی اراین عمل خود سی رج میبرد چنانکه طی نامه ای بخواهرش چنین نوشت : «هرچه روزگار برمن میگذرد ، زندگانی برمن گرانتر میشود سالهائیکه از بیماری در نهایت افسردگی و رنجوری بودم، هرگزمانند حالت کونی ارغم پر و از امید تهی نبودم . چه شده است ۲ آن شده است که باید شود. اختلاماتیکه باهمه مردم داشتم اعتماد را بین از ایشان سلب کرده و طرفین باشتباه بوده ایم . خدایا من امروز چه تنها هستم یك تن نیست که نوازش ما و بخندم و یك فنجان چای بنوشم ، هیچ کس نیست که نوازش دوستانه برمن روا بدارد . (۱)

ماوجود و نجی که ازانزوا و تنهائی میبرد وی از کنج انزوای خویش بدر نبی آمد و چون دریا،درانزوا بسر میبرد و عقیده داشت که توانا تر از همه کسی است که از همه تنها تر است ؛ او پای دردامن انزواکشیده مود تانه تنها للت تمکر دا بیهشد بلکه قدرت توانائی دا هم درك کند .

اگرچه تنهایی سخت ودشواد است ولی آشیامه امکاد ملند میباشد درحقیقت آنکه تنهاتراست، سالم امکاد ملند نزدیکتر است. درعین حال که نیچه تنها بود درجمعیت .میانمردم دفت و آمد میکرد . وی پیوسته از شهری بشهردیگرو ازدیهی به دیه دیگر می دفت. گاهی دردم و گاه در و نیز و گاه در و نیز و گاه در ژن بودولی از همه با بیشتر ازو نیزخوشش می آمد و درو نیز از همه جابیشتر میدان سان مادك دادوست داشت. در آنجا در بر ابر کلیسای عجیب سان مادك درمیان کبوتر ها در بك کامه می نشست و بسیر و سیاحت در عالم می انتهای امکاد می پرداخت. او غالباً در حال داه دمتن چیزمی نوشت. باحتمال قوی بسیادی ازامکاد آشین او محصول گردشها ای است که کناد در باچههای

<sup>(</sup>۱) ازسیر حکمت درازویا .. فروغی

ایتالیا نموده است . نیچه عقیده داست مردی که دارای روح آزاد می باشد، دودنیا سر دردان استو در تماشاخانه گیتی هقطنفش یات تماشاچی وا بازی می کند. وی برطبق همین عقیده زندگانی می کرد و دراین دنیا خود دا بیش از یك تماشاچی نمی دانست.

### جنون نيچه

گفته امد نبوغ تراژدی است. با در نظر گرفتن این حقیقه که اعلب روایخ بیش ازسایر مردم گرفتار عداب دوسی بوده اند، درستی این گفت آشکار می شود. درسال ۱۸۸۹ در تورین بود که نخستین عارضه چنون در نیچه پیداشد. اورا به تیمارستان بردند ولی مادرش وی را بعا به خود بازگردانید پس از اینکه مادرش در ۱۸۹۷ در گذشت خواهر بیوه اش عهده دار نگاهداری نیچه شد. یکروز خواهرش دادید در هنگام نگاه کردن باو، گریه می کند. نیچه در عالم جنون با تیجب پرسید: «خواهر جان ، چراگر به می کنی آیا ما خوش نیستیمه » یکده مه دیگر صحبت از کتابهای خوب بیان آمد نیچه با خوش حالی گفت: «وه، منهم چند کتاب خوب نوشته ام »

نیچه یکبار نوشته بود «زیستن، حساب کردن ساحات وایام عبر نیست ملکه کوشیدن است: ۳ بیچه از ۱۸۸۹ که مبتلا بچنون گردید تاسال ۱۹۰۰ که در «ویمار» در گذشت، وقت را بعساب کردن روزها می گذراند ولی در این چندسال معدود لفت خوشی حقیقی را چشید و ازینرو از دوباره عاقل شدن پرهیز کرد!

دیوانهای که لذت دیوانگی چشید با صد هزار سلسله عاقل نمیشود دراین ایاماین آتشفشان، چنان آنهام وراحت و ساکن ودکه هیچ نوع دردی وااحساس نمی کرد. زندگی اوبیك ثبات عمیق ویایك وژبای شیرین مدل شده بود.

دردوره جنون نیچه مثل سیه خوش بودو مثل سیه ها به بازیسیه ها علاقه ند کشته ود. مثلاساعت ها بطبل و هروسك و لكومو تیو بسیه گانه نگاه میكرد ۸٤. درخانه اغلب اوقات زیر آفتاب می نشست و بفکر فرومیرفت و گاهی باخود حرف میزد وی از حال مکلی بیخبر نودو در گذشته خاطرات خود سرمی برد او عامل نوداز اینکه چقدردر عالم معبوب و مشهور شده و فلسفه اش چه تکان سحتی نمالم داده است

احساساتش که همیشه رقیق بود، دردوره حنون رقیقتر شد.یا و رزیاندر میزلش یا در شکه چی را دید با اسب خود بدرمتاری می کند بیچه کردن استرا در آغوش خود گرفت و زار دارگریه کرد مردم دورش جم شد، دو مشمول تماشای این صحته خنده آور گردید ند و در این ضمن صاحب خاره آمد و نیچه را شناخت و اور ا بینزل خود برد . بیچه برای مدتی طولای ساکتو بی حرکت روی صندای نشست و سپس چون کود کی مصوم بحواب رفت در اواخر غیر نیچه تصور میکرد نبوغ شردر او حمی شده و در دوره حنون این تصور قوی تر گشتو از اینرو نامه های خود دا با افضاء های مستمار میلاد و «مصلوب» و «دجال» و «دیو نیسیوس» با بان میداد و غالبا بیاوه کوئی می برداخت و فقط گاهی از پشت ابرهای جنون، برقهای تیز فهمی میشوش بخاطر داخت و فقط گاهی از پشت ابرهای جنون، برقهای تیز فهمی منشوش بخاطر داخت و فقط گاهی از پشت ابرهای جنون، برقهای تیز فهمی منشوش بخاطر داخت و فقط گاهی از بیک سکته ناگهانی اورا بوادی مادام المسر) ماند بالاخره روز .... ۱۹، بیک سکته ناگهانی اورا بوادی خاموشان برد.

# غيضي ازفيضي

منان که من ازدانش خویش شك آمده ام و چون زبور عسلی که بیش از حدمسل گرد آورده باشد احتیاج دارم که دستهای سویم در از شود تا تسمتی از آمرام آمان نثار کنم

#### • 🕁 •

حقیقت آنست که نشر نحوی آنی آلوده می مانند. شخص با پستی اقیانوس باشدتا جوی آلوده و کثیف کهوارد آن میشود اور ا نیالاید.

#### . .

بشر طنابیستکه مینوحوش وزبرمرد فاصله است. طنابیست بردوی یک پرتگاه .هبوداز دوی آن خطر ناکست ـ داه آن خطر ناك نگاه بعقب آن نیزخطر ناکست و هرگو نه گنزش و توقلی درداه خطر دادد .

حظمت بشردو آنستکه پلیاست نهمقصد :بشروا ازاین نظر میتوان دوست داشت که یكمرحله دورگذرانبست .

#### • 🜣 •

 نماممیشود شرمسار میگرددو از خود میپرسد : آیامندر بازی تقلبهمیکم زیرامایل سابود شدست.

وقت آستکه نشر هدف خودرا معین سازد وقت آستکه نشر تحم للندترین امیدهای خود را نهاشد . زمین وجود او هنوز سیار حاصلحیز استولی روزی خواهد آمدکه آن زمین نایر و بی ثنر شود ودیگر در آن درخت ناروزی نروید .

• 🗘 •

بهشیطان وجود داردونه جهنمی ، روح تو حتی پیش از حسدت خواهد مردواز ایسرو دیگراز چیزی مهراس .

حتى اگر اسان تمام مضائل سكورا دارا باشدبار هم بك چيز لازمست و آن خوا بايدن بموقع تمام مضائل سكوست .

. .

درای تمام داشمندایکه کرسیهای علوم را اشعال کرده بود بده مطور از عقل، داش خواب بی رؤیا و راحت بود و آنها در زندگی مههوم بهتر سراعی بداشتند .

. 45 .

یکبار زرتشت مکر خود را موراه انسان رسامید ومانند کسیکه از خارج جهان مرآن مینگرد بر آن خیره شد . آنگاه جهان بنظرش کسار یك خدای رنع کشیده و مریش آمد آنگاه جهان در نظرش یك خواب و یك اثر خیالی و سان ابخرهای رنگین در مقابل چشم یك حدای ناراضی جلوه نبود .

خوب وید، رنج و زحمت من و تو بنظر وی ابخره ای رنگین درمقابل چشمهای خداوند نمود . خالق چون نمیخواست بخود نگاه کند از اینرو عالم را آذرید .

. .

ای رادر بدایکه عقل کهی را که داری و آنرا روح مینامی چیزی جز ۵۰۰۰-۸۷۰۰ ا راز جسم توآنهم یك اراز كوچك ویك مازیچه عقل عظیم تولیست .

در پس امکارو احساسات توای برادر یك از باب روزمند و یك داشمند باشناس ایستاده است که بامش بهس تست . او در جسم تو حای داردو در حقیقت خود حسم تست .

در حسم تو بیش از تمام معلوماتت عقلو فهم خفته است و بالإخره کیست که بگوید معلومات ودانش توازچه راه ندرد تومیحورد ۴ معدد

هر فضلتی سبت مدیگر فضائل حسد میورزد. این حسد چیز خطر ماکیست زیر افضائل بیکو بیز دراش حسادت ممکنست ماشوند .

آنکسیراکه شمله حسدفراگیردبالاخر ممانندعقرب بیش خودرادرخود مروخواهد نردوخود را با بود خواهد ساخت .

• 🕁 •

آدمی چیست ؛ یک چنبری ازمارهای وحشی ، که شدرت ناهم درصلح وصفا بسر توانند نرد .

. .

من دیگر مانند شما حس نمیک م این ابریکه مندر زیر پای خود می بینم این سیاهی و سنگینی که برآن میحندم برای سما یك ابر طوفانی است شما وقتی می خواهید تمالی یابید ببالا مینگرید ومن بیائین خود نظر می افکتم زیراهم اکتون من تمالی یافته ام . کیست دو بین شما که بتواند هم تمالی یابد و هم بندند و

•\$•

تحمل زندگی سخت است ولی نبایستی چنین ضعفی و ا افراد کرد ۱ ما همه حیوانات بادکش و خرهای نر و ماده خوبی هستیم. ما و ا چه شباهتی است بما خنچه کل سرخی که حتی از افتسادن یك قطره آب بر بدنش می لرزد . منخیلی زود تنییرمیپذیرم. امروز من،دیروزم رانفی مینگه. اغلب مندو صمود خود بعضی پلهها وامادیده گرفتهو از روی آنها میجهم واین پلهها هرگزمرا نمیبخشند!

· # \*

تو سبت ارتفاعات آزاد میگردی وروح تو تشنه ستارگانست ولی غرائز بدتونیز آزادی میخواهند • سگهای وحشی تونیز حویای آزادیند . در آن هنگامیکه تومیخواهی در تمام زندانهارا نگشائی آنهادر لانههای حودعوعو میکنند .

• #

شخس شریف میل دارد که چیزهای نویل توجود آورد و تقوای نویتی را نیان نهد .شخس خوب میل دارد که چیزهای کهه و قدیسی را حفظ کند ۰ ۰ ۲۰۰۹

زمین از اشعاص زایدو بیفایده آکنده است واینان سد راه زندگی واقعی میساشند . کاش بتوان اینها را بامید عمر جساودان از ایس جهسان دورکرد :

\*\*

بشر موجودبست که بایدبرخود نملبه کنه .

\* # \*

دولت خونسردترین تمام غولهاست . دروغهای خودرا باسروی تمام ادا میکند و اینست دروغیکه از دهان او بیرون می تراود : « من همسان مردمم ۲

ولی دولت بشام مفاهیم نیك و بد ددوغ میگوید . هرچه میگوید دروغست وهرچه دارد از راه دزدی بدست آورده است.دروغ معش است و بادندانهای عاربهٔ دزدی گاز میگیرد حتی امعاء و احشاء او نیز تقلبی است :

. 25.

من آن جائیرا دولت میشوانم کهدر آن همه غواه خوب و خواه بدخود ۱۸۰۰ وانگم میکنند . من آنجائیرا دولت مینامم که در آن خود کشی تدریجی مردمان را زندگی ناممیدهند .

· # ·

تفاضا دادم این ذائد مردان را مظاره کنید! اینان ثروت میاندوزند و ماآن فقیر تر میشوند این علیلها قدرت را میجوید ولی قبل از هر چیز دسال اهرم قدرت یعنی پول میروند.

• 🌣 •

همه بدون استثناء طالب تاح وتعتند واین اذفرط دیوابگی آبهاست: زیرا تصور میکسند که سمادت درروی تاح و تبعت قرار دارد!

...

ای برادران اذشها تقانا دارم درحستجوی حائی باشید که دو آمعا دولت وجود بداشته باشد. آیا شما قوس قزح و پل زبرمرد را نمی بینیده دولت وجود بداشته باشد.

جااییکه ایزوا نباشد بازار است وبازار معل سروصدای بازیگران بزرك ووز وز مگسهای سبی است .

درحهان بهتر بن چیز ها تابسر شسایش در نیامده اند اهمیتی ندارند، نمایش دهدگان را مردم «مردان بزرك» مینامند .

مردم کوچکترین اطلاعی راجع آنچه بزرگی واقعی بدان وابسته است یعنی آنچه میآوربند ندازند . ولی چشم وگوش آنها برای دیدن و شنیدن نمایش دهندگان و بازیگران چیزهای بزرك حاضر است .

· 45 ·

تمام کار های بزرك دور ازبازار ودور ازشهرت بوقوع می پیوندد. مغترعین ارزشهای جدید همواره خود را دور ازبازار وشهرت و نام نگاه میدارند . دوست من نگنج انزوای خود پناه س ـ می بینم که اژسر تا پایت را مگسهای زهر آلود گزیده اند . مجامی پناه بر که در آنجا بادهای قوی وخشن میوزد .

#### · \$ ·

من جنگل را دوست میدارم. زندگی درشهر ها زیانبخشاست زیر ا شهو ترانان نیشماری در آنجا بسر میبرند .

#### . # .

آیا بهتربیست که انسان گرمتاریکنفرقاتل وجانی شودتادروویاهای یك زن شهوت پرست ورود کند؛

٠

بسیاری ازمردمان پاکدامن واقعهٔ پرهیز کار وعفیفند ولی ماده سك شهوت ازکایه حرکات وسکنات آمان سر بدر میآورد .

این حیوان ناواحت دائما دوتعاقب آنانست ودومنتهای پرهیز کاری و خلود مکری هم دست از آن برنسیداود .

• • •

کسیکه برای او عنیف بودن مشکل است بهتر است ازآن بپرهیزد مبادا که این عنت بیجا او را بسوی جهنم دهبری کند ـ پمنی دوح او را یلید و آلوده سازد .

#### · #

بگذاز همدردی تو نسبت بهدوست، درزیر یك پوست منطیم پنهان گردد -- دراینصورت است که حمدردی تو ظرافت ولطف خواهد یافت .

#### . . .

هنوز زنان قادر دوستی نیستند . زنان هنوزبه کربه و پرنده میساننه ومنتهی بتوان آنان را بکلاغ تشبیه کرد ۱ آیا تو غلام میباشی ۱ اگرچنین است بدال که دوست کسی نمیتوانی بود . آیا تو ظالمی ؛ اگر چمین است بدان که دوستی نمیتوامی داشت . مدتهاست که برده و طالم خود را درباطن زن پنهان ساخته امد . ازایئرو است که زن هنوز قامل دوستی نیست . او تنها عشق را میشناسد.

٠٠.

لعط «تو» کهنه تر ازلعط «من» است. ازاینروستکه لعظ «تو» مدتبست مقدس شده ولی «من» هنوز چنین هاله ای بدور سر خود ندارذو ازاینروستکه ادراد بدور همسایگان خود جمع میشوند .

من عشق نسبت بهمسایه و ۱ تعلیم نمیدهم. بلکه شما میگو بم از همسایه تان مراد کنید و آنانیرا دوست مدارید که نسبت مشما از همه دور ترمی ماشند.

. .

شمامی توانید تعمل خودرا بنمائید و بسیار کم بخود علاقه مندید و اکنون سمی می کنید همسایه تان را بحود علاقه مند سازید تا بتوانید باخطای وی خود رامطلا سازید.

• #

بعضی بمنظور یافتن خود و برخی دیگر بمنظور گم کردن خودبه .. همسایه خود پناه می برند.

. # .

آیا می توانی خوبی و بدی خود را تعویل خویشتن داده و ارادهٔ خود را قانون نفس خویش سازی آیا می توانی قاضی خودشده و انتقام سرپیچی از قانون خودرا از خویشتن بستانی ۱

توباید حاضر باشی که خودرا درشعلهٔ خویشتن بسوزانی تاخاکستر نشوی.ازنوساختن تو چگونه ممکنست؛

. ⇔ .

من آنکس را دوست می دادم که می خواهد چیزی فرائر از خود ۱۳۰۰

سافریند ودر این رامس بدهد.

. D .

همه چیز زن معماست وهمه چیز زن منتهی بیك پاسخ می شود و آن زادن است.

مرددو نظر زن وسیلهای بیش نیست.مقصد همواره بچهاست واما زن برای مرد چیست؛ مردحقیقی طالب دو چیز است:

خطر وبادی. اذاین دوستکه او ذیرا بعنوان خطر ناکترین باذبیهها می طلبد . ذن بهتر اذمرد دوحیه اطفال دامی مهمد ولی مرد اذذن به بچه شبیه تراست. ددمرد حقیقی دوح طفل نهفته است و برای بازی دوحش پرواز می کند . برخیزید لی ذبان و دوح کودکامه دا درمردان برای من کشف کنید .

\* # ·

خوشی مرددر آست که مگوید من اراده می کنم و خوشی زن بآست که بگوید «آنبرد اراده می کند»

• 👺 •

اگرشها دشتنی دارید بدی او را با خوبی یاداش ندهید زیر ااین امر موجب شرمسازی اومی گردد ولی باو وانه دکید که او با این عمل بدخود برای شما خدمتی ایجام داده است واگر کسی بدی بزرگی در حق شما کرد پنج بدی کوچك هم خود تان برآن بیعز ائید زیراکسی که بتنها نمی مظلوم واقع میشود واقعاً قیاده ای رقت آور و کریه دارد.

. . .

داههچون چاهی عبیقاست. انداختن سنك در آن آسانست ولی یك باد که سنك به ته آن رسید، کیست که بتواند آنرا مجدداً بازگیرد اشما دا اذ بدی کردن براهبان بر حند می دارم ولی بشما میگویم که اگر چنین کردید اورا ذنده مگذارید!

توفراتر اذخود بایدبسازی و پیتراز خود بوجود آوری ولی اول باید حودرا خود با به پیش و حودرا خود باید سعی کنی که سلآینده خودرا به پیش و سوی بالا برانی - دراینجاست که باغ ازدواج می تواند نتو کمك کند.

. . .

آسیاسها عشق می نامید یكمشت خوشی سعیها به و زود گذر است و از دو این خوشی این خوشی های سعیها به را با بان بنخشیده و سعاهت ابدی دا بجای آن باقی می گذارد.

ایکاش مشق شما بز بان وعشق آبان سبت شماجنبه همدزدی و تمایل نسبت بصفات حسنه یکدیگر داشت.

. . .

بسیاری کسان خیلی دیر تر از موعد وعده معدودی نیز قبل از وقت بدرود حیات میگویند . وهدوز شریعتی که تعلیم میدهد « سوقع بدیر! » شظر عجیب می نماید.

. . .

همه مردم نیردن اهمیت میدهند و لی هنو زکسی برای مردن حش نبیگیرد. هنو زمردم چشن مقدس مراتلا ا نیامو خته اند.

. . .

مرای سیاری از مردم زندگی شکستی بیش بیست و دانماً موربا به ماامیدی قلب آمان را میجود! بگذار اینان سمی کبند که لا اقل در مرك موفقیت یابند.

. ひ.

تنها بصورت تصویر بزدگترین فضیلتهاست که ذر بزدگترین ادذش هازایانته است سنظرشخصی کریم ذریناست "زردرخشان بینماه وخورشید صلح برقرار میکند ·

ورگترین نخیلتها کمیاب و بیمنغت استو درخشندگی ملایم و مطبوعی دارد.فضیلت بخشنده ،بزرگترین مضیلتهاست .

زماییکه قلب شما چون رودی عریض و پرلبریز شود برای اطرامیان شماخطری و برکتی خواهدبود ـ این منشاء مضیلت شمامیشود .

.₩.

هموزمادر هرقدم باغول تصادف دستو پنجه نرم میکنیم و تماکنون در تمام شریت دیوا مگی و حهل حکومت کرده است .

.₩.

مرددا باکسی است که علام بر تو ا با تی دوست داشتن دشمنا بش بتو اید دوستانش را بیز دشمن دارد .

.☆.

آمریدن ، نزدگترین وسیله سجات از دنیم میباشد و ماددندگی و اسبك میسازد . ولی برای ایسکه آمریسده و حود داشته باشد ، دنیم سیاد و تغییرات و تعولات گوناگون باید .

...

براستیکه من رحیما برا که اور حمخود للت میس ند دوست نمی دادم : زیرا آبان دساقد شرمند و اگر من بایستی رحیم باشم لااقل ما بل بیستم مسرا رحیم بنامید : وقتی که ترحمی بمودم بگدارید اودور باشد ، ترحیح می دهم که درچنین مواقع صور نم را به بهوشایم وقبل اوایسکه شناحته شوم سرار کنم !

.₩,

اذروذیکه ستر بوجود آمده خیلی کم شادمانی کرده است ـ ای برادران گناه اصلی ماهبیںاست . ووقئیما بهترزاه شادبودن زا آموختیم صدمه ذدن بدیگران وزنع:ادن بدیگرانزا بهترازیاد خواهیم برد .

٠٠.

یك عمل بد چون یك زخم است كه میخارد و تیر میكشدو خودراطاهر می. سازد و باصراحت سنتن میگوید . زندگی بامردم بسیار مشکل است زیرا سکوت بسیار سخت میباشه مانسبت بکسیکه ابداً بماار تباطی ندارد، بیشتر بیعدالتی دوا میداریم تا سبت بکسیکه ازو بدمان میآید. ولی آیا شما دوستی دارید که رج برد ادراین صورت برای دودهای او بستر شوید ولی بستری سخت چون بستر سفری بدینطریق شما بردگترین خدمت داباو مینمایید .

.₩.

باعقول تنبلو خوابآلوده باید باصاعقه و درقآسمانی صحبت کرد ه ننبلو خوابآلوده باید باصاعقه و درقآسمانی صحبت کرد.

زندگی چشمه لذتی است که ازقیات بیرون آمدولی ازهر کجا او باش نوشند آنها زهر آلود میباشد .

.₩.

براستی تمام گذشته و حال بوسیله نویسندگان او ساش متعفن شده است .

. . .

ای چشمه لنت، چه بشدت روانی ؛ واغلب با سرعتیکه روانی جام -یات رادرعین پر کردن خالی میسازی ·

آنچه پدران درخود مخفی داشته بودند ، در پسران طاهر میشود و اغلبمن پسرانٌدا سرآشکار شده پدران یافتهام .

زندگی سعی میکند خودرا بوسیله ستونها ویله ها بالابرد ـ ومشتاق است که بسوی امق و آینده خیره شود و به زیبا ایهای مسحود کننده نظر افکند ارایشرد رندگی احتیاج بارتماعات دارد!

وچون زندگیمعتاج بارتفاعات است ، احتیاج به پلکان ومجادله بین

پله هاو آمامیکه از آمها بالامیروند ،دارد ؛ زندگی سعی میکند بالارودودر حین بالا روش سعی میکند تمالی یامه ؛

یك شیر میخواهد که ازادهاش گرسنه بدرنده بمندرد و بیخدا باشد . اوازسمارت بندگان عاریست وارقید حدایان و پرستش آنان رهامی یافته ، از کسی ترس ندارد و ترس در همدلها میاندارد عظیم است ومنفرد چنین استازاده ازواح واقعی و نزرك .

• 🕁 •

متازگی ای زندگی می میشمان تو سگریستم و منظرم چنان آمدکه در دریای سمار عمیمی در ورده تم ولی تومرا ماقلات زرین خود بیرون کشیدی و هسگامیکه می تر اعبر قامل درك و دوق العاده عمیق حوامدم مطور تمسحر آمیزی حدد در اسر دادی و گفتی که استدلال من شبیه ماستدلال ماهیهاستکه هرچه را درك میکمند عیر قامل درك میحواسد .

• 🕁 •

آری حیزی مدعون شدای و تسعیر ماپذیر پیزیکه سنگها را هم میترکاند در بهاد مست و ازاده من مام دارد وی بیصدا طی سنوات متمادی ماقی میماند

• 🌣 •

نادایان و بیعردانویژواقع مردم ماشد رودخانه ای هستندکه بروی آنقایقی روابست وسر شینان قایق تنعینی از ارزشهای احلاقی هستندکه یا لباسهای مسخر مخودخیلی موقروسنگین در آن نشسته اید .

• 🕁 •

ضمیف ترها از راههای مخفی همواره مداخل حصن حصین وزوایای قلب اشتماس قویتر خزیده و در آنجا برای خود بادزدی کسب قدرت میکنند.

•☆•

حالمن ازدیدن کسانیکه دردیده از پنجر ههای نیمه باز بداخل مینگرند، بهم میحورد !

مرد درستکار باسر وصدا قدم در میدارد ولی گر به بروی زمین پای ووچین و آهسته پامیگذارد .

• 🔆 •

خواست دوست داشتن ، خواست مردن همهست . ۱۳۰۰

آنکس که بخوداعتقاد مدارد ، هموازه دروغ میگوید . معد

دانشمندان نیزمانند بیکاراییکه درخیابان ایستاده و عابرین را تماشا میکسد ، میابستند و اهکاریکه دیگران در سر حودمی پرورانند تمساشسا می نمایند.

. . .

شمرا ازحدود ابدازه گیری وسنجش ما بیرون هستند .

. . .

می ازمردم امروز ودیروزم ولی در طبیر می چیز پستکه به فردا و پس۔ مرداو آینده دور تعلق دارد .

. . .

روحشاعر در پی تماشاچی میگردد . حتی اگر این تماشاچیان چیزی جزی جزیکمده گاو وحشی هم نبوده باشند ، اهمیتی سیدهد .

. . .

زمین را پوستی است و این پوست را امراضی است و یکی از این امراض بشر نام دارد .

• • •

مهمترین ایامما پرسر و صداترین ساعات مــا بیست بلکه آزامترین آنهاست .

• • •

کلیسا یك نوع دو اتی است ودروغترین نوع دولتهاست \*

دولت مانندیك تازی مزور ودوروئی است : وماننداو دوست دارد که درمیان دادو دریاد ودود سحن گویس و واسود کند که اوازدل اشیاء سخن می گوید .

\* # ·

اشغاسی هستند که تنها چشمند یا تنهسا گوش با تنها یك شکم بزرك یسا تنها یك شکم بزرك یسا تنها یك شکوس با تنها یك میکوس می نامم .

• 🗱 •

رهائی مردم گذشته و تغییر هر «چنین بود» به «من آنراچسین میحو اهم» را من حجات و اقمی میحو امم .

·#.

آن چیزیکه آزاد میسازد وخوشی میآورد داراده مام دارد وایست آنچه می شما ای دوستان آموحته ام ولی اکسون این حقیقت را نیز سامو زید: همور «اراده» زیدانی است .

. ♥.

آنچه وحشتما كست ارتفاع نيست بلكه افتادن ازارتفاعاتست.

. t.

برای اینکه زندگی بك نمایش زیبایی باشد باید آنرا بامهادت بادی کرد.

. D.

کیست که عبق واقعی فروتهی یك شخص خود ستا را اندازه تواند گرفت ! من بسناسبت فروتنی او نسبت بوی خیلی رحیم و بخشاینده میباشم. حود ستا مایلست که بوسیله شما اعتقاد بحود را ساموزد وی ازنگاههای شما تغذیه میکند وازدستهای شما تعریف و تعجید نسبت بخود را میبلعد \* او دروغ شما را وقتی درمدح و تعجید از او باشد باور میکند : زیر ' درته قلب خود دائماً سؤال میکند: من چیستم ۲

. .

اگر تقوای واقعی بیخبری از نفس،اشد شخس خود ستا را باید واقعاً متقی دانست زیرا از درو تنی خویش بیحس است.

٠٠.

دراستی ای صلحا وای پرهیزکاران! سیار چیزهای مسحره درشما هست که مضحکترین آنها ترس شما از آنچه تاکنون آدرا شیطان بامیده اید می باشد.

٠°.

امروزه آمچیری را حقیقت خواشد که متوسط واعظی که از بین او ماش بر خاسته ... یعمی آن مرد روحانی عجیب و حامی افرادیست و فرومایه که در بازه خود میگفت : «من حقیقتم» تعلیم داده شود .

. .

ىهترست كه اسان چيز نداند تاسيار چيز ها را نيمه مدامد ا بهتر است ماعماند خودمان يك امله سعيه ماشيم ترااينكه ماعماند ديگران يك داشمند محساب آئيم .

. .

طفیلی یکنوع کرم خزنده والتماس کننده ایستکه دائیممترصد است تااززخمها وجراحات شما تغذیه نموده وخود را در به کند.

. O.

دشمنان شماتنها کسانی خواهندبودکه باید دشمن داشت نه آناییکه باید حقیر شمرد . شما ازدشمن خود مغرور شوید .

. .

اراده موجب آزادیدت زیرا خواستن ۱ آفریدن است : اینست تعلیم ۱۰۰۰۰ من . وتنها كار شما آموختن فن أمريدن خواهد بود. • كه.

انسان نباید پرشك سماران لاعلاج ماشد .

. 작.

وحم هوا را برای ارواح آزاد خفقان آور میسارد.

. ø.

شجاعت بزرگترین نامود کنندگانست . شجاعت حتی دحم وا نیز نابود میسازد. ورحم عبیقترین گودالهاست . هرقدر عبیقتر اسسان ز مدگی نگاه کند ، عبیقتر بدرد ورنج نگاه کرده است .

.☆.

من زمینی را که در آن کره وعسل مراوانست دوست ندارم.

. **#**.

بایستی ژوفتر دوزنج وعذاب فروزوم وحتی باید و اود تیره ترین طغیان آن شوم ـ ابنست آنچه سر بوشت من میخواهد !

. .

یکبار من ازخود پرسیدم که بلند ترین کوهها از کیجا میآیند ؟ آنگاه من آموختم که آنها ازاعماق دویا میآیند ۱ سنگها ودیوار های این قلل براین امرگواهی میدهند . ازژرفترین گودالهابلندترین ارتفاعات بایستی برخیزد .

• \*

ای آسسان پائصو بلندندر نظر من تو پائصو منزهی زیرادر توعنکبوت آبدی منطق وعقل و تارهای آن وجود ندارد.

• •

مردم کوچك راتقواهای کوچك درخور است.

. .

همسأیه خودرا مایند خود دوست بدارید ولی ابتداء خود رادوست بدارید .

. .

هرچه میخواهید بکنید ولی انتداء در زمرهٔ اشخاصیکه می توانند اراده کسد باشید.

• •

همه چيز درچشمه ابديت و ماوراء نيك و بدغسل تعميد ياهنه اند

• • •

هنگامی که شما پرهیز کاران می قابلیت چیزی رامی گیرید، مثل اینست که آنرا دردیده اید و حال آسکه حتی در بین دز دان شرافت چنین حکم میکند: فقطوقتی شوانی بزور بگیری بدزد.

\* • •

یك دختخواب مقیرمرا بهتراز یك دختخواب غنی گرم می کند زیرامن نسبت بفقر خود حسودم ومقرمن در زمستان بمن ماوما تر است.

• • •

بگذار تصادف بدلخواه خود بسوی منآید. اوچون طفل کوچکی معصومست .

. . .

یکنوع تنهانی هست که پناموملیاء بیماز انستویکنوع تنهائی دیگری هست که انسان دااز آسیب بیماران درامان می دادد.

• • •

ماههمدارای در بازیست و در در باز ماههم اشتاص احمق فراوانند. ولی تودهٔ گدامنش با تقواهای گدامنش خودبهر چه از در بازماه آید دست دها برمی دارند. دمن خدمت می کنم به توخدمت می کنی به ما خدمت می کنیم » اینست آنچنانکه زمدمفید بشاهر اهه خودد ما میکند تا شاید نشان ستاره بسینه تنك او سنجاق شود.

درهر لعظه «بودن» شروعمی شود ودر «هر اینجائی» گلوله «آبجا» دورمیز ند. مرکز درهه جاست و راه ابدیت پیچدد پیچاست. همه چیز میرود و باز میگردد و همیشه برای ابد چرخ (وجود) همواره تکر از میشود.

همه چیز می شکند و دو باره بهم می پیوندد و همواره همین بنای (وجود) حودرا می سازد؛ همه چیز ها از هم جدا میشوند و بازیهم میرسند و بهم درود می گویند. همیشه حلقه (وجود) نسبت بخود وفادار میماند.

.☆.

ای عالی مردان، ای شجاعان وای روشندلان، دراین دوره بی اعتماد باشید! ودلایل خودرا معمی نگاهدارید زیرااین دوره از آن او باش است!

فراتر ازخود خندیدن رابیاموزید.

• •

عشق بزرك عشق نهىطلبد، بلكه زيادتر ميخواهد.

• •

حتی در مهترین چیزها، چیزی نفرت امگیز وجود داردو حتی مهترین چیزها باید تعالی بابند!

• •

بشر موجودیست که باید تمالی یابد . بشر پل است نه مقصد واو خود ازظهر وغروب خود که وسیله ای برای دسیدن به پگاههای جدید است لفت میبرد.

. .

ابلیس بین روزی چنین گفت . حتی عداوند نیز بیجهنم معصوص بعود نیست.جهنم او هشق مفرط او نسبت به بشرست .

•₽•

آبا دهنده نباید ازگیرنده برای اینکه میگیرد تشکر نباید ۲ آین ۱۳۳۰ دادن خود یك احتیاح نیست ۲ آیا گرمتن ترحم نمیماشد ۴

. . .

من نتو ای روح حق دادهام که چون طوفان «نه» و همچون آسیان روشن «آری» نگونی .

· #.

هرروحی راجهان جداگانه می است . برای هرروحی ، سایر ارواح سان حهانهای دیگرمیباشند .

. ☆ •

تمام اشخاص پست و فروما به امروزه ترحم را نقوی میخوانند و هیچگونه احترامی برای مدبختی ومصیبت نزرك و زشتی نیعد و شكست فاحش قاتل نیستند.

· ·

امسوس که شیطان هرگز در آنجائی که باید ماشد نیست : اینخپله لعنتی و چلاق همواره دیر میرسد .

. . .

دیگر امروز مقرا خوشبغت نیستند . وملکوت آسما نها اکنون بگاوان تملق دارد.

. #·

بهترست انسان درواه سعادت حماقت کندنه درواه بدیعثی : بهتراست که انسان بد برقصد ِ تااینکه لنگان لنگان راه برود .

. .

هر آنچه زبانه دهر آنچه بندگانه وبنعصوص هر آنچه متعلق باو باش است چندرگه است اکنون از با بان تقدیر بشری شده اند . آه که این امر چه نفرت انگیز و کراهت ِ آور است ۱ صاحبان ادواح سرد، قاطرها ، کوران ومستان ، دا من قویدل سبساهم شعاعت دا آن کسی دادد که ترس دا بشناسد ولی آنرا مغلوب حود سازد سعاعت دا آن کسی دادد که ورطه هائل دامی بیندولی ماغرور وسر بندی بدان بظرمی کند.

•☆•

هرقدر چیزی در اوع خود عالیتر ااشد ۰ موفقیت او نادر تر است . ۰۰۰

خوب بخشیدن ازخوب گرفتن مشکلتر است .

## مهمترين وقايع زند كي نيچه

۱۸۶۶ ــ در۱۵ اکتو بردوروکن واقع دونزدیکی لتسی بدنیا آمد. ۱۸۶۹ ـ پدرش،کارل لدویك نیچه، درگذشت .

۱۸۵۸ –۱۸۲۹ درمدرسه بعورتا مشغول تعصیل بود.

۱۸٦٠ ـ ۱۸٦٣ ـ درا چين ادبي «حرمانيا» عضو بود .

۱۸٦٤-۱۸٦٤ در دا شگاه سدر رشته میلو لوژی و لاهوت تحصیل میکرد. ۱۸٦٦ -۱۸٦۷ - در دا شگاه لبیزیك سخصیلات خود در فیلو لوژنی ادامه داد <sup>۱</sup>

درهمین اوان دوستی او با «روده» آغاز گردید .

دریائیز ۱۸۹۷ بازیشار واکنر برای نحستین باز ملاقات کرد .

۱۸۲۹ - ۱۸۷۹- درنوزیه ۱۸۲۹ دردانشگاهبالدروشتهفیلولوژی دانشیار گردید .

۱۸٦۱ ــ دوستی او بایعقوب ،وکهرت آغاز شد .

دو ۲۸ مه هدین سال پك داق افتتاحی تعت عنوان «هومروفیلولوژی قدیم» ایراد كرد .

۱۸۲۹ - ۱۸۸۲ - درتر بشن واقع درنزدیکی لوتسرن ، واگنر را ملاقات کرد . ودرسال ۱۸۷۶ - رسماً بعنوان یك استاد استخدام گردید. ۱۸۷۲ ـ در نایروت حضور یافت تا سایش باشکوه یکی از ایر اهای واکس را تماشاکند .

۱۸۷۱ - شرکت او درحفلات موسیقی مایروت و آشنا شدن ما دری» یکی دیگر اذدوستان مدی او

۱۸۷۷ - برای آخرین باد واگیر دا درسوریتو ملاقات کرد .

۱۸۷۸ ـ واکنر ایرای پادسیمال داءرای بیچهمرستاد دوا،ط بیچه دراین سال باواگیر قطع شد.

۱۸۷۹ ـ ملت علالت و بیماری، از کار حود استعفاء داد.

۱۸۸۳ – ۱۸۸۸ مشهر در اروپا آوار ممیکشت زمستان دادر بیس و تا ستان دادرسلز مارپاوپائیز و بهار دادرسایر حاها (منجمله ریز)میگذر ۱۸۰۰

آخرین محل اقامت او درسال۱۸۸۸، توریس بود

در اندزی رای نخستین بازدودا شگاه کو پنها ك بیچا را در طی نطقهای مینجی نخها نیان مهر می كرد .

۱۸۸۹ ــ در توریسو سر میسرد و در هدین سال بود که ممثلا به جنون شد.

۱۸۹۷ : مادرش در گذشت .

۱۹۰۰ .. مرك بيچه در ۲۵ اوت سال ۱۹۰۰ در «و بمار» رخ داد ۴

## فهرست مندرجات

موضوع **درد زیك ویلیلم نیچه س** ۳ دوستی باواکنر ۱۰ وضع وحالت نبچه ـ ۱۳ چنین گعت زرتشت ـ ۱۶ نيجه وبيمارى ٢٢ دوران الحطاط اخلاقي ـ ٢٣ طبیعت معتاج مکدك است ـ در باره دوست ـ ۲٦ اصنام اخلاق - سه های ملسفی - ۲۷ نظر دبونیزوسی نسبت بحیات - ۲۹ حکمای یو نان باستان ـ ۲۹ نیچه هنرمند بود ـ ۳۰ آثارنيچه اعترامنامه اوست - ۳۱ فلسفه نبچه موسيقي است - ٣١ دنیا پر خطر است - ۳۲ برای خوشیخت شدن ... ـ ۳۳ دولت ـ ۳۳ قانون اخلاقی ـ ۳٤ تئوری علم - ۳۵ مرد برتر ـ ۳۹ سكوت عظيم، عيه ـ ٣٧ ماورای بدبینی وخوشبینی - ۳۷ آمریکائیان ـ خواست توانائی ۳۸ قدرت درمقابل للت - ٤١ للت ودرد \_ ٢٤

تسلط برشہوات۔ ۲۶

معام عقل ... ٣٤ الملابارزشيا ـ ع ع بیچه و پرگماتیسم ـ ه ځ البيسم - حقيمت ودمط حميمت - ٣٤ آن سوی اخلاق ـ مسأله سقراط ٤٨ دين فرواند به نيچه 🗝 🌯 حدمات بيچه ٥٠٠ مرد برتر ودرزية برتراق ندچیست ۱۰۰۰ خوب چیست ۱ پیدایش تر اژدی !زروح موسیمی - ۵۰ تصوير أوس سالومه ١٧٠ مسيحيت - ٥٨ احلاقيات ـ ٦٠ فلسفه احتماعي ـ ٧٧ بيچه وعشق ـ ٧٤ تاريح درنطر سچه ـ ۷۷ (وتصویر سیچه) سمك بيجه - ۷۸ اقبال لاموري - ٧٩ شوپنهاور اربظر بيچه 🗝 ۷۹ هدر س - ۸ موسیقی ۵۳ ۸۲ انزوای نیچه ـ ۸۲ جنون سعه سا ٨٤ غیضی ازفیشی - ۸۶ آثار نیچه - ۱۰۸

## آثار نيچه

١٨٦٨-١٨٥٥ : تأليمات دوران حوابي Jugendschriften كهيساز وماتش نشريامت ۱۸۷۷-۱۸٦٦ میاحث فیلولوژی Philologika Ueber die Zukunft unserer Bildungsantalten بيدايش تراؤدي ارروح موسيعي 1441-144. Die Gelbuit der Tragodie aus dem Geiste der Musik ملسفه در دوران تراژدی در یو بان Die Philosophie im Tragischen Zei talter der Griechen ۱۸۷۳-۱۸۷۳ اندیشه مای خارح از فصل Unzeitgemasse Betrachtungen مالغت شياسان 1XY0 Wir Philologen 1477-1440 Richard Wagner in Bayreuth ربشارد واكردر بايروت 1441-1440 Menschliches > Alizumenschliches انساني ، خيليهم انساني Vermischte meinurgeo und Sprache 1441-1444 سياحو سايهاو Der Wanderer und sein Schatlen **1 X Y 1** 

Morgenrot

۱۸۸۱-۱۸۸۰ بامداد

۱۸۸۱-۱۸۸۱ حکمت شادمان

Frohliche Wissenschaft

۱۸۸۲ چنین گفت زرتشت

Also Sprach Zarathushtta

**ነ አ**ለም

۱۸۸۳-۱۸۸۳ خواست توابایی

Der Wille zur Macht

۱۸۸۰-۱۸۸۰ ماورای نیکی ویدی

Jenseits Von Gut und Bose

١٨٨٧ أصلو نسب اخلاق

Genealogie der Moral

۱۸۸۸ قضیه واگز

Der Fall Wagner

شفقخدايان

Gotzen dam merung

عدو مسيع

Der Antichrist

نيچه ضدواكنر

Nietziche Contra Wagner

این انسان را شگرا

Ecce Homo

Dionysosdithramder

كتاب

هم كه درسال ۱۸۸۶ نوشته شده باید جزو كتاب اخیر

الذكر شبرد.

## منابع اساسي اين كتاب

- 1 Th Story of Philosophy (Will Durant)
- 2 How to understand the Philosophy of
  Nietz-cle (Emily Hamblen)
- 3-Nietzsche (Havelock Ellis)
- 4 Nietzsche (Reyburn)
- 5 Nietzsche (Thomas Dana)
- 6 Nictzsche (N A Magge)
- 7 From Nietzsche to Hitler
- 8 Some Aspects of the Life and Work of Nietzsche (A H T Knight)

فارسى:

9 - Nietzsche (Walter Kaufmanw)

- (۲) چنین گعت زرتشت (بیچه) ترجمه بیرنوری
  - (٣) ازاده معطوف بقدرت (دکتر هوشیار)

عر بی

۱ نیتشه ـ عبدالرحین مدوی(ازسری خلاصةالعکرالاودی چاپ مصر
 ۲ میتشه ـ ووادزکریا (ازسری نواسخالعکر الفریی چاپ مصر)

كليه حقوق چاپ وانتشار محفوظ ومخصوص «كانونممروت» است.